

جریده «شعله جاوید» ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، پرستی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب ...)

شعله جاوید

ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائونیست)  
افغانستان

حوت 1385 (مارچ 2007)

دوره سوم

شماره پانزدهم

پرسش و پاسخ

"طالبان"  
گماشتگان محبوب دیروز  
یاغیان مغضوب امروز  
صفحه (9)

نگاهی به طرح پیشنهادی  
مرامنامه سازمان روشنگران  
افغانستان  
قسمت دوم  
صفحه (21)

جواب نامه های رسیده  
صفحه (51)

بیانیه حزب کمونیست  
(مائونیست) افغانستان در مورد  
"منشور مصالحه و آشتی ملی"

خیانت ملی  
از

"برنامه عمل  
عدالت انتقالی"  
تا

"منشور مصالحه  
و آشتی ملی"

صفحه (2)

تکثیر از هواداران حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

بیانیه حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان  
در مورد " منشور مصالحه و آشتی ملی "

## خیانت ملی از " برنامه عمل عدالت انتقالی " تا " منشور مصالحه و آشتی ملی "

هنوز رنگ امضای اعلامیه آغاز " برنامه عمل عدالت انتقالی " توسط حامد کرزی سردمدار رژیم دست نشانده نخشکیده بود که طرح " منشور مصالحه و آشتی ملی " توسط پارلمان رژیم پوشالی به تصویب رسید . این طرح که توسط هر دو بخش پارلمان پوشالی به تصویب رسید و سپس توسط رئیس جمهور رژیم دست نشانده کم و بیش تعدیل و اصلاح شد ، سر انجام حیثیت یک قانون تصویب شده در جمهوری اسلامی افغانستان ساخته شده توسط امپریالیزم امریکا را بخود گرفت .

" منشور مصالحه و آشتی ملی " تمامی جنایات گذشته نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی سابق ، جهادی ها و طالبان را مورد عفو قرار داده و همه جانیان را از تعقیب عدلی و قضائی معاف اعلام کرده است . با تصویب این قانون در واقع بازی های تهوع آور امپریالیستی و ارتجاعی به اصطلاح باز پرسى و بازخواست از جنایتکاران جنگی گذشته که رژیم دست نشانده نام " برنامه عمل عدالت انتقالی " را بالای آن گذاشته بود ، اساسا به پایان رسید .

یقینا این حرکت به اصطلاح قانون سازانه رژیم آب سردی به روی تمام توهمات و تسلیم طلبی هایی پاشید که عاملین و حاملین آن ها انتظار داشتند در همراهی با پروسه آغاز شده از جلسه بن ( تجمع خانین ملی در بن در زیر بال و پر امپریالیست ها ) خواهند توانست جنایتکاران جنگی و جنگ سالاران جانی را به محاکمه بکشاند .

جلسه بن در واقع مرتجعینی را که با تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر کشور همراهی و همخوانی کرده و به استقبال آن شتافته بودند گرد هم آورد تا رژیم دست نشانده توسط آنها تشکیل گردیده و بر مسند قدرت پوشالی نشانده شوند . اما این حرکت در تناقض با ادعاهای دروغینی که تجاوز و اشغالگری امپریالیستی را در لفافه تامین حقوق بشر در افغانستان میپوشاند ، قرار داشت . اکثریت قریب به اتفاق مرتجعین گرد آمده در جلسه بن ، جنایتکاران جنگی شناخته شده و ناقضین آشکار حقوق بشر در افغانستان بودند . این بود که بخاطر فریب اذهان مردمان جهان و افغانستان ، بنا به

هدایت متجاوزین امپریالیست ، در همین گرد همائی جنایتکاران جنگی و ناقضین حقوق بشر ، تشکیل یک کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر را در افغانستان تصویب کردند تا گویا موارد نقض حقوق بشر را در این کشور شناسائی نموده و زمینه را برای کشاندن عاملین آن به پای میز محاکمه و دادخواهی مساعد گرداند . با وجودی که چنین فیصله ای از سوی این جلسه اساساً نمی توانست قابل قبول باشد و از همان ابتدا روشن بود که فقط به مثابه پرده فریبی برای توجیه و اشغالگری امپریالیستی و شکلدهی به رژیم دست نشانده روی صحنه آورده شده است ، اما هیاهوی فریبنده " داد خواهی از جنایتکاران جنگی " و " مبارزه علیه جنگ سالاران " در طی چند سال گذشته به دو دلیل ادامه یافت .

یکی اینکه از این طریق توده های متوهم کماکان امید وار باشند که امپریالیست های اشغالگر و نهاد های پوشالی ای مثل " کمیسیون مستقل حقوق بشر " ، جنایتکاران جنگی را از مسند قدرت در رژیم دست نشانده به زیر انداخته و به پای میز محاکمه خواهند کشاند . دیگر اینکه از این طریق جنگ سالاران کم و بیش نافرمانی که می خواستند در پهلوی ارباب و در زیر بیرق آن ، برای خود شان نیز بساطک هایی را حفظ کنند ، ترسانده شود و مورد تهدید قرار گیرد تا حد خود شان را نگاهداشته و دست از پا خطا نکنند . انتشار اسنادی از قبیل نتایج تحقیقات کمیسیون مستقل حقوق بشر در مورد مجرمین و جنایتکاران جنگی برای تامین همین دو منظور رویدست گرفته شدند . حتی سند " دیدبان حقوق بشر " در راه تامین این اهداف به خدمت گرفته شد .

آخرین حرکت برای فریب توده ها و ترساندن و تهدید کردن جنایتکاران جنگی گذشته ، اعلام آغاز " برنامه عمل عدالت انتقالی " از سوی حامد کرزی سردمدار رژیم دست نشانده بود . اعلام آغاز این " برنامه " در حالیکه از یکطرف خواهی نخواهی تا حد معینی توهمات در میان بخشی از توده ها را بیشتر دامن زد ، از طرف دیگر فشار برجنگ سالاران جنایتکار گذشته را تشدید نمود . در اوج این توهم پراگندی و ایجاد فشار ، ناگهان " منشور مصالحه و آشتی ملی " از سوی هر دو مجلس پارلمان پوشالی به تصویب رسید و برای توشیح به رئیس جمهور رژیم دست نشانده فرستاده شد . در واقع باید گفت که امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین شان به پارلمان رژیم اجازه دادند تا این " منشور " را تصویب کنند و این امر منطقی بدون تعاملات و داد و گرفت های زیادی در پشت پرده ، صورت گرفته نمی توانست . اما پس از تصویب شدن " منشور " توسط پارلمان رژیم ، " رفت و آمد ها " و " مشاورت ها " میان جناح های مختلف مرتجعین حاکم و بطریق اولی میان اربابان و دست نشاندگان ، بصورت آشکار جریان یافت . در فرجام تعدیلات معینی بر متن اولیه " منشور مصالحه و آشتی ملی " وارد گردید و این سند خیانت ملی توسط پارلمان و رئیس جمهور رژیم پوشالی به تصویب رسید و حیثیت یک قانون تصویب شده و رسمی را بخود گرفت . با تصویب این " قانون " از سوی رژیم پوشالی در واقع "

برنامه عمل عدالت انتقالی " ، شروع نا شده خاتمه یافته تلقی میگردد و " کمسیون مستقل حقوق بشر " نیز دیگر به یک نهاد بیمصرف تبدیل گردیده است .

" کمسیون مستقل حقوق بشر " ، " یونیم " و سایر نهاد ها و افراد مرتبط به " سازمان ملل متحد " در ابتدای تصویب " منشور " توسط پارلمان رژیم پوشالی به شدت آن را محکوم کردند و از کرزی خواستند که آنرا توشیح نکند . اما پس از آنکه " منشور " با تعدیلات معینی ، مورد تصویب عمومی از سوی تمامی مراجع ذیدخل رژیم ، به شمول کرزی ، به تصویب رسید ، این نهاد ها و افراد نیز در حقیقت مخالفت خوانی ها را کنار گذاشته و به صورت صریح و یا در لفافه مهر تائید بر آن کوبیدند .

اگر این تائید گری ها را در پهلوی تائیدات صریح و غیر صریح امپریالیست های اشغالگر قرار دهیم ، به این نتیجه می رسیم که " منشور مصالحه و آشتی ملی " ثمره یک توافق همگانی میان جناح های مختلف رژیم پوشالی ، به شمول " کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان " ، و اربابان امپریالیست شان ، و همچنان نهاد ها و افراد مرتبط به " سازمان ملل متحد " است .

چگونه این توافق عمومی توانست به میان بیاید ؟

به دلیل اینکه امپریالیست های اشغالگر و همچنان رژیم دست نشانده در وضعیت بسیار بدی قرار دارند و شاریدگی و پاشیدگی آنها و همچنان نارضایتی مردم از اوضاع ، روز بروز بیشتر از پیش عمق و گسترش می یابد . در چنین حالتی دوام و تشدید فشار بر جنگ سالاران جنایتکار گذشته تحت نام " تامین حقوق بشر " شاریدگی و پاشیدگی مذکور را به منتهای درجه می رساند و می توانست برای اشغالگران و رژیم خطرناک ثابت شود . تک و دوهانی که بعد از انتشار اعلامیه کرزی مبنی بر شروع " برنامه عدالت انتقالی " و همچنان پس از تصویب " طرح منشور مصالحه ملی " توسط جنگ سالاران تقریبا بصورت سر تاسری ، به ویژه در کابل ، براه افتاد ، به مثابه زنگ خطری بود که اشغالگران و رژیم را در مجموع واداشت از این زنگوله نمایشی بگذرند و در میان دو ضرورت یعنی توهم پراگتی در میان مردم و تامین اتحاد بیشتر میان جناح های مختلف رژیم ، از طریق ایجاد فضای اطمینان برای جنایتکاران سابق قابل محاکمه ، دومی را بر گزینند .

به همین جهت این تلاش مذبوحانه است و نمی تواند در نهایت به نفع امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده تمام شود . البته ممکن است تصویب " منشور مصالحه و آشتی ملی " تا حد معینی ، و لایذ بصورت موقتی ، نزدیکی بیشتری میان جناح های مختلف رژیم ایجاد نماید ، ولی در مجموع به ضرر اشغالگران و خائنین ملی تمام خواهد شد .

تصویب این " منشور " آنچنان عمل رسوا و فضاحت بار است که حتی بعضی از کرسی نشینان پارلمان پوشالی آنرا " خیانت ملی " خواندند و یا با مشاهده آن اعلام کردند که " پارلمان ماهیت حقیقی خود را نشان داد " . البته لازم است این افراد بدانند که نشستن بر کرسی های پارلمان پوشالی نیز خیانت ملی است چرا که تن دادن به چنین عملی جز خدمت به اشغالگران امپریالیست و همراهی با مرتجعین دست نشانده معنی و

مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد . حتی اگر فرض کنیم که پارلمان نشینی این افراد تا حال مبنی بر توهمات بوده است ، حالا دیگر نشستن شان در آنجا هیچ توجیهی نمی تواند داشته باشد . وقتی دیگر خود به خیانت ملی این پارلمان اذعان می کنند و اعلام می نمایند که ماهیت حقیقی آن را درک کرده اند ، باید وطنپرستانه و جرنتمندانه از این مجمع خائنین ملی بیرون روند و از این " گوشواره طلانی " و " شمشیر زرین " بگذرند . در غیر آن هیچ شک و شبهه ای در مورد شمولیت خود شان در جرگه خائنین ملی باقی نخواهد ماند .

در هر حال تأثیرات توهم زدایانه تصویب " منشور ... " در میان آن بخش هایی از مردم که تا حال امید واری های کاذبی به دادخواهی از مظالم گذشته داشتند ، شدیداً عمیق و گسترده است . حتی هم اکنون می توان به روشنی دید که ضرر این حرکت مذبحخانه برای امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی بیشتر از نفعی است که در اثر نزدیکی بیشتر جناح های مختلف رژیم بصورت موقتی برای آنها بار آورده است . جریان این توهم زدانی ، که هم بصورت فوری مشهود است و هم یک پروسه مداوم دراز مدت خواهد بود ، را می توان - و باید - از طریق مبارزات افشاگرانه بیشتر از پیش عمق و پهنا بخشید .

از جانب دیگر ، اشغالگران و رژیم پوشالی در برخورد با طالبان و سائر اسلامیست های معارض ، به یک چوکات قانونی واحد احتیاج داشتند . در طول چند سال گذشته تقریباً بصورت پیوسته ، گروه های شامل در جناح جنگ سالاران جهادی غیر پشتون در رژیم ، برخورد های اغماض گرایانه کرزی و در مجموع جناح جنگ سالار و بروکرات پشتون در رژیم را با سوء ظن نگریسته و بار بار میان دو طرف کشیدگی های شدید و خفیفی به وجود آمده بود . در شرایطی که از یکطرف " کمسیون صلح و آشتی " تحت رهبری صبغت الله مجددی پیوسته به جلب و جذب طالبان به سوی رژیم مصروف بود و از طرف دیگر شروع " برنامه عمل عدالت انتقالی " در رابطه با جنایتکاران جنگی گذشته در درون رژیم اعلام گردید ، این دو پارچگی می توانست عملاً به حد خطرناکی برای اشغالگران و رژیم برسد . " منشور ... " یک چوکات قانونی واحد در برخورد با طالبان و سائر اسلامیست های معارض برای تمامی جناح های رژیم به وجود آورد و همه این جناح ها را از این بابت آسودگی خاطر بخشید .

" منشور مصالحه و آشتی ملی " صرفاً معافیت جنایات گذشته از تعقیب عدلی و قضائی را در بر نمی گیرد ، بلکه معافیت در مورد آنچه را که اشغالگران و رژیم دست نشانده خود جنایت و تروریزم می خوانند ، نیز شامل می شود . البته این معافیت یک شرط دارد و آن پیوستن به رژیم یعنی تانید اشغالگران و تانید دست نشانندگان شان است . به این ترتیب معافیت از تعقیب عدلی و قضائی هر عملی به شرط خزیدن در زیر درفش اشغالگران و خائنین ملی به یک قانون بدل می گردد و بر عکس آن ، تعقیب عدلی و قضائی هر عملی ، که هر چه می خواهد باشد ولی در مخالفت با آنها قرار داشته باشد ، نیز حیثیت یک قانون را بخود می گیرد .

در منشور هیچ استثنائی برای معافیت عام، در صورت تحقق همان شرط اساسی فوق الذکر، وجود ندارد. اما همه می دانند که امپریالیست های اشغالگر امریکایی یکی از دلایل تهاجم و تجاوز شان به افغانستان را در پهلوی دستگیری و به محاکمه کشاندن اسامه بن لادن، ایمن الظواهری و سائر رهبران القاعده، دستگیری و به پای میز محاکمه کشاندن ملا عمر و سائر رهبران عالیرتبه طالبان اعلام کرده و برای دستگیری آنها میلیون ها دالر جانه تعیین نموده اند. بنابراین شکی در اینمورد وجود ندارد که حکم "منشور مصالحه و آشتی ملی" در مورد معافیت عام مخالفین کنونی، در حال حاضر، یک حکم غیر قابل تطبیق است و اشغالگران در اجرای این حکم پابندی ندارند. البته این معافیت عام به مثابه یک گذرگاه قانونی برای استحاله طالبان از یک نیروی مرتبط به القاعده و کل پان اسلامیزم ضد امریکایی و ضد غربی به یک نیروی غیر مرتبط به آنها روی صحنه آورده شده است. اینچنین استحاله ای کاملاً ناممکن نیست ولی در حال حاضر قویاً غیر محتمل به نظر میرسد.

به این ترتیب تصویب "منشور... " نقش مثبتی برای اشغالگران و رژیم پوشالی در کشاندن بیشتر طالبان و سائر اسلامیستهای معارض به سوی شان نخواهد داشت. حتی بر عکس از هم اکنون می توان به وضوح مشاهده کرد که آنها بیشتر از پیش تشجیع گردیده و بر فشار های جنگی و غیر جنگی شان افزوده اند. اما از این دلایل تعیین کننده سیاسی در تصویب "منشور... " که بگذریم، یک دلیل بزرگ اقتصادی نیز وجود دارد که مرتبط با دلایل سیاسی فوق الذکر بوده و در حد خود بسیار مهم است.

فئودال - بورژواها و بورژوا - فئودال های دلال بر آمده از درون اقتصاد جنگی و کشت و تجارت مواد مخدر درسه دهه اخیر، بخش تعیین کننده طبقات استثمارگر در افغانستان کنونی را تشکیل می دهند که بطور وسیعی جای فئودال ها و سرمایه داران دلال سابق را گرفته اند. ثروت های منقول و غیر منقولی که در دستان این جنگ سالاران و قاچاقچیان جمع شده، نتیجه چور و چپاول و غارتگری ددمنشانه و عریان است و خود به روشنی و صراحت بخشی از جنایات جنگی و غیر جنگی این جانیان را تشکیل می دهد. نادرست است که این جنایت وسیع و گسترده مالی در لیست طولانی جنایات این جانیان منظور نگردد.

"منشور مصالحه و آشتی ملی" معافیت عامش را شامل این جنایت اقتصادی نیز می نماید و همه فئودال - بورژواها و بورژوا - فئودال های چپاولگر را که دارانی و ثروت شان را از طریق چور و چپاول و غارتگری عریان بدست آورده اند، از تعقیب عدلی و قضائی در امور مالی معاف می نماید؛ یعنی حسابدگی مالی را از ذمه آنها برمی دارد و می خواهد فضای امن و مطمئن اقتصادی برای شان به وجود بیاورد. یقیناً این بخشش عام جنایات اقتصادی می تواند دلالتان جنایتکار و چپاولگر را اطمینان خاطر ببخشد و آنها را برای پیشبرد فعالیت ها و "کار و بار شان" دلگرم سازد. به عبارت دیگر اعلام معافیت عام غیر مشروط جنایات اقتصادی گذشته و اعلام معافیت عام مشروط جنایات اقتصادی جاری، روش های چپاولگرانه و مافیائی اقتصادی را

دوره سوم	شعله جاوید	شماره پانزدهم
<p>بیشتر از پیش دامن خواهد زد و فساد مالی جاری را عمق و گسترش بیشتر و هر دم فزاینده تر خواهد بخشید . یقیناً تاثیرات مخرب و کشنده پیدایش ، رشد و گسترش این روش چپاولگرانه روی زندگی توده های مردم بر کسی پوشیده نیست . اما طراحان خارجی و داخلی " اقتصاد بازار آزاد " در افغانستان ، همانند هر جای دیگری از جهان بخوبی می دانند که " خصوصی سازی " نسبتاً سریع در این کشور فقط با تکیه بر دو منبع غارتگرانه خارجی و داخلی می تواند ممکن و میسر گردد : یکی سرمایه چپاولگر خارجی و دیگری روش های چپاولگرانه و مافیایی اقتصادی داخلی . بنابراین آنچه در این عرصه روی دست گرفته اند و انجام می دهند ناشی از سوء تفاهم و عدم درک مسائل و مشکلات اقتصادی نیست بلکه کاملاً آگاهانه پیش برده می شود . ذات و سرشت نظام اقتصادی مورد خواست شان روش های چپاولگرانه و جنایتکارانه اقتصادی را طلب می نماید .</p>		
<p>با توجه به تمامی مسائل متذکره فوق ، حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان اعلام می نماید :</p>		
<p>1 - حاکمیت پوشالی کنونی ، در هیچ موضوعی ، منجمله در معافیت جنایتکاران گذشته ، صلاحیت نمایندگی از مردمان افغانستان را ندارد . این رژیم دست نشانده توسط متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و به زور قوت های نظامی و امکانات مالی آنها بر مردمان ما تحمیل گردیده و حفاظت می گردد .</p>		
<p>سردمدار این رژیم یعنی حامد کرزی ، فقط دو نمونه مشابه در تاریخ گذشته افغانستان دارد : یکی شاه شجاع و دیگری ببرک کارمل . به همین جهت به حق از سوی توده های مردم به " شاه شجاع سوم " و " ببرک کارمل دوم " مسمی گردیده است . این وطن فروش " نامی " در نتیجه برگزاری یک انتخابات فرمایشی و ترتیب داده شده توسط اشغالگران و مملو از تقلب ، با رای یک اقلیت کوچکی از اهالی کشور ، حیثیت به اصطلاح رئیس جمهور منتخب رژیم را کمائی کرد .</p>		
<p>پارلمان این رژیم ، پارلمان پوشالی ای است که از طریق راه اندازی یک انتخابات جعلی و با تکیه بر قوت های نظامی ، امکانات مالی و فشار های تبلیغاتی اشغالگران امپریالیست رویکار آمد و مجموع کرسی نشینان آن فقط توانستند کمتر از ده فیصد کل آراء اهالی را ، آنها را با توسل به تقلبات گسترده ، بدست بیاورند .</p>		
<p>2 - تمامی ارگان های قدرت رژیم دست نشانده ، مملو از جنایتکاران و خانین ملی گذشته " خلقی - پرچمی " ، جهادی و طالبی قابل تعقیب عدلی و قضائی و قابل محاکمه است . اینچنین رژیمی اصولاً حق عفو جنایتکاران را ندارد . وقتی به خود جنایتکاران حق داده شود که جنایات را از تعقیب عدلی و قضائی معاف بسازند ، هیچ جنایتکاری به جزای اعمالش نخواهد رسید . همه جنایتکاران ، در طول تاریخ نسل بشر و در تمامی نقاط جهان ، خود برای خود چنین معافیتی را منظور داشته اند و منظور می دارند . اما تاریخ و توده ها نه به آنها چنین حقی داده اند و نه در آینده خواهند داد .</p>		
<p>3 - خیانت ملی و جنایت جنگی امری نیست که صرفاً به گذشته تعلق داشته باشد بلکه</p>		

هم اکنون نیز در افغانستان تحت اشغال قوت های مهاجم امپریالیستی و حاکمیت پوشالی خائنین ملی ، جریان دارد و تا زمانی که کشور تحت اشغال باشد و رژیم دست نشانده بر مسند قدرت چاکری تکیه زده باشد ، کماکان ادامه خواهد داشت . حق تعقیب عدلی و قضائی و به محاکمه کشاندن خائنین ملی و جنایتکاران گذشته و حال و آینده برای مردمان این مرز و بوم محفوظ است . آنها پس از اخراج نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی ، سرنگونی رژیم دست نشانده و برقراری حاکمیت ملی و مردمی خود شان و در جریان مقاومت و مبارزه برای تامین این اهداف ، از این حق مسلم خود استفاده خواهند کرد .

**به پیش در راه بر پایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی !**

**استقلال ، آزادی ، انقلاب !**

## " حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان "

### اول حمل 1386

\*\*\*\*\*

افغانستان به فرجام موفقیت آمیز رسید و با تدویر پیروزمندانه کنگره وحدت جنبش کمونیستی ( مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی ) افغانستان ، حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان تشکیل گردید ، حزب کمونیست افغانستان ، همانند سایر تشکلات شامل در پروسه وحدت ، در تشکیلات این حزب ادغام گردید . طبیعی است که دیگر دور دوم نشراتی جریده شعله جاوید به مثابه ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان نیز به پایان رسید . چون در اساسنامه حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان قید گردیده است که جریده شعله جاوید ارگان مرکزی این حزب است ، فعلا این جریده در دور سوم نشراتی خود به مثابه ارگان مرکزی حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان منتشر میگردد .

**بقیه از صفحه ( 58 )**  
 کمونیست ( مائونیست ) افغانستان عضویت ندارند .  
 5 - شعله جاوید صرفا افتخاری از گذشته و برای گذشته نیست ، بلکه یک افتخار پایا و ماندنی است . ما به این خاطر این نام را بر ارگان مرکزی حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان گذاشته ایم که ماندگاری این افتخار و تداوم کار آن را در سطح بالاتر کیفی – یعنی سطح کمونیستی - در شرایط کنونی یاد آوری کرده باشیم .  
 6 - جریده شعله جاوید در دور دوم نشراتی خود ، همانند دور سوم نشراتی اش ، یک جریده کمونیستی و ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان بود . این جریده در دور دوم نشراتی خود مجموعا 29 شماره انتشار یافت . بعد از آنکه پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی )



نوشته ای که در ذیل می آید ، خلاصه چندین جلسه پرسش و پاسخ میان فعالین و هواداران حزب و همچنان میان فعالین حزب و تعدادی از خوانندگان " شعله جاوید " در مورد طالبان است که بصورت یک جلسه پرسش و پاسخ واحد تنظیم گردیده است .

## " طالبان "

### گماشتگان محبوب دیروز یاغیان مغضوب امروز

**پرسش :**  
در سرمقاله شماره سیزدهم شعله جاوید گفته می شود که :  
" تضاد عمده فعلی جامعه افغانستان ، که در حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی قرار دارد ، تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی است که مشخصا بصورت تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان تبارز می نماید . "

بعد در رابطه با همین موضوع در مورد طالبان گفته می شود که :  
" مقاومت طالبان علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ادامه یافته است . این وضعیت ، موقعیت آنها را در رابطه با تضاد عمده مشخص مینماید . "

موقعیت طالبان در رابطه با تضاد عمده دقیقا چگونه مشخص می گردد ؟

**پاسخ :**  
پاسخ به این سوال در متن خود مطلب نقل شده دوم وجود دارد . در جای دیگری از همان سرمقاله شماره سیزدهم شعله جاوید نیز گفته می شود :

" اگر تضاد عمده یعنی تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را در نظر بگیریم ، می بینیم که طالبان در ضدیت با اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار داشته و مقاومت شان را علیه آنها ادامه می دهند . "

برای ارائه پاسخ مختصر تر و روشن تر به سوال شما بازهم مطلبی را از سرمقاله شماره سیزدهم شعله جاوید نقل می کنیم :  
" ... آنها { طالبان } بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند ... "

**پرسش :**  
در حال حاضر صرفا طالبان و کم و بیش حزب اسلامی گلبدین ، علیه اشغالگران و رژیم می جنگند . آیا چیزی بنام " مقاومت عمومی " اصلا وجود دارد ؟

**پاسخ :**  
بلی وجود دارد . مقاومت علیه اشغالگران و رژیم صرفا به مقاومت مسلحانه و جنگ خلاصه نمی شود ، بلکه اشکال غیر جنگی و غیر مسلحانه گوناگون نیز دارد . مثلا تحریم انتخابات پارلمانی رژیم خیلی

دوره سوم	شماره پانزدهم
<p>آنها فقط تا سطح مخالفت با اشغال مستقیم و حاکمیت رژیم دست نشانده نماینده تضاد ملی با اشغالگران و رژیم هستند . اما با حالت نیمه مستعمراتی و با حاکمیت یک رژیم وابسته مخالفتی ندارند و یا در واقع نظام مورد خواست شان یک نظام نیمه مستعمراتی است و نمیتوانند با سلطه امپریالیستی بطورکل مخالفت کنند .</p>	<p>وسیع بود . همچنان عدم همکاری با آنها چیزی است که وسیعا وجود دارد . تظاهرات و اعتصابات ضد رژیم و ضد امریکایی نیز وجود دارند . شعار " مرگ بر امریکا " به شعار عام تظاهرات مبدل گردیده است . بر علاوه مقاومت مسلحانه نیز در مجموع به مقاومت مسلحانه و جنگ طالبان و حزب اسلامی خلاصه نمی شود .</p>
<p><b>پرسش :</b> طالبان از لحاظ سیاسی کدام اقشار و طبقات اجتماعی را نمایندگی می کنند ؟</p>	<p><b>پرسش :</b> منظور این است که حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان نیز هم اکنون در</p>
<p><b>پاسخ :</b> طالبان نماینده بخشی از فئودال ها و بورژوا کمپرادور های پشتون هستند که سلطه مستقیم و اشغالگرانه امپریالیست ها و حاکمیت رژیم دست نشانده را نمی پذیرد و در مقابل چنین سلطه و حاکمیتی مقاومت می کند .</p>	<p>جنگ علیه اشغالگران و رژیم پوشالی سهیم است ؟ <b>پاسخ :</b> نه ، ما هنوز در مرحله تدارک برای آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار داریم . اما علیرغم آن هم اکنون بخشی از مقاومت عمومی هستیم . منظور این است که برخورد های مسلحانه دیگری ، علاوه از فعالیت های جنگی طالبان و حزب اسلامی حد اقل گاه به گاهی وجود دارند .</p>
<p><b>پرسش :</b> چرا فقط بخشی از فنودالیزم و بورژوازی کمپرادور پشتون ؟</p>	<p><b>پرسش :</b> وقتی که گفته می شود طالبان بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده هستند ، منظور این است که آنها نماینده تضاد ملی با اشغالگران و رژیم هستند ؟</p>
<p><b>پاسخ :</b> برای اینکه بخش دیگری از فئودال ها و بورژوا کمپرادور های پشتون از درون بخشی از رژیم دست نشانده نمایندگی می گردد . همچنان برای اینکه فئودال ها و بورژوا کمپرادور های غیر پشتون تقریبا بصورت کامل توسط بخش های دیگری از رژیم دست نشانده نمایندگی می گردند . شونیزم طالبان آنقدر غلیظ است که حتی فئودالها و بورژوا کمپرادور های سائرملیتها را در پهلوی شان نمیپذیرند .</p>	<p><b>پاسخ :</b> در همین سطح و به همین معنی محدود یعنی به عنوان بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده ، بلی هستند .</p>
<p><b>پرسش :</b> به این ترتیب پایه طبقاتی اصلی طالبان بسیار محدود است . آیا این محدودیت در آینده نیز بحال خود باقی خواهد ماند ؟</p>	<p><b>پرسش :</b> چگونه ؟ کمی توضیح لازم است . <b>پاسخ :</b></p>

**پاسخ:**

ما فکر می کنیم که بلی! محدودیت ملیتی طالبان غیر قابل رفع است، مگر اینکه آنها در یک پروسه استحالوی قرار بگیرند و به تدریج، حد اقل تا سطح معینی، تغییر ماهیت بدهند که احتمال آن بسیار ضعیف است. بر علاوه محدودیت ملیتی، محدودیت جنسیتی طالبان نیز غیر قابل رفع است. آنها اصلاً نمی توانند از هیچ بخشی از نصف نفوس جامعه یعنی زنان نمایندگی کنند. طالبانیزم همین است، با تمام محدودیت های طبقاتی، ملیتی و جنسیتی اش.

**پرسش:**

وابستگی بین المللی آن قشر از فنودال - کمپرادور های پشتون که طالبان نمایندگی آنها را بر عهده دارند از چه قرار است؟

**پاسخ:**

این وابستگی از دو مجرا وجود دارد: یکی از مجرای وابستگی به بخشی از فنودال کمپرادور های مافیایی مواد مخدر و دیگری از مجرای وابستگی به بخشی از فنودال - کمپرادور های کشور های اسلامی و بخصوص سرمایه های بزرگ عرب که خیالات پان اسلامیتی عظم طالبانه ای در سر دارند.

**پرسش:**

ولی این ها نیز در نهایت سرمایه های کمپرادور وابسته به متروپول های امپریالیستی نیستند؟

**پاسخ:**

هستند. ولی این ها نیز وقتی از حد معینی بزرگ تر باشند و یا بزرگتر شوند، از لحاظ داخلی استقلال طلب می شوند و از لحاظ خارجی در جستجوی منطقه نفوذ برایشان می بر آیند. ما اینچنین عظم

طلبی های فنودال - کمپرادوری را در طبقات حاکم هند یعنی در توسعه طلبی هندی در منطقه جنوب آسیا نیز می بینیم. عظمت طلبی های ارتجاعی چین کنونی نیز عظمت طلبی های سرمایه داری عمدتاً کمپرادور، و نه ملی، است. تفاوت میان آن دو نوع عظمت طلبی ارتجاعی و عظمت طلبی نوع پان اسلامیتی این است که پان اسلامیت های اسلامی فاقد پایه دولتی متمرکز هستند.

**پرسش:**

آیا جمهوری اسلامی ایران نمی تواند یک پایه دولتی برای پان اسلامیزم عظم طالبانه اسلامی باشد؟

**پاسخ:**

می تواند ولی بصورت محدود. جمهوری اسلامی ایران صرفاً بخش پان اسلامیت های شیعه را تحت رهبری دارد. به این ترتیب وجود جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دولت شیعه، علامت یک درز غیر قابل علاج میان پان اسلامیت ها است. این پان اسلامیزم در واقع پان شیعیزم است و تا حد زیادی متوجه پان اسلامیزم سنی است. در رابطه با جمهوری اسلامی ایران قبل از هر چیزی این موضوع قابل دقت است که این رژیم عمدتاً در مخالفت و دشمنی با اشغالگران در عراق و افغانستان قرار ندارد و در واقع در همراهی با آنها از اوضاع موجود در عراق و افغانستان سود برده است. جمهوری اسلامی ایران هر دو رژیم دست نشانده در عراق و افغانستان را به رسمیت می شناسد و با هر دو رژیم روابط دیپلماتیک نزدیک دارد و تا حال صد ها میلیون دالر به آنها کمک رسانده است.

البته وضعیت جمهوری اسلامی ایران در رابطه با اشغالگران در عراق و افغانستان ، مثل وضعیت رژیم کرزی و یا حتی رژیم حاکم بر پاکستان نیست ، ولی در عین حال مثل وضعیت القاعده و طالبان نیز نیست و خیلی فرق دارد . بنا به این دلایل است که این رژیم نمی تواند پایه دولتی برای کل پان اسلامیزم معارض با اشغالگران و دست نشانندگان شان فراهم نماید و تا آنجائیکه هم فراهم می کند ، مثل مورد حزب الله لبنان ، شدیداً آغشته به تسلیم طلبی و سازشکاری است ؛ یا مثل مورد کمک رسانی های قسمی به طالبان که به عنوان تاکتیکی برای ایجاد فشار در رابطه با احتمالات تجاوز امریکا بر ایران ، رویدست گرفته می شود . نباید فراموش کرد که جمهوری اسلامی ایران شدیداً با رژیم طالبان دشمنی داشت و فعلاً نیز دوست اصلی اش در افغانستان رژیم کرزی و به ویژه دار و دسته های بنیادگرای شیعه در درون این رژیم است .

**پرسش :**

آیا طالبان تسلیم طلبی و سازشکاری ندارند ؟

**پاسخ :**

رهبری عالی آنها در سطح مخالفت با اشغال و حاکمیت رژیم دست نشانده تا حال تسلیم طلبی و سازشکاری نداشته است ، البته از موضع خود ش . در درجات پائین تر رهبری شان و همچنان در صفوف پائین شان پهلو بدل کردن های مداوم و رفت و برگشت در رابطه با اسلامیزم های مربوط به رژیم دست نشانده ، یک جریان ادامه دار است . ولی از همین حد مخالفت با اشغالگران و رژیم دست نشانده که بگذریم ، رهبری عالی

شان نیز ، هم تسلیم طلبی دارد و هم سازشکاری . آنها مجموعاً ، به شمول رهبری عالی شان ، نمی توانند استقلال طلبی پیگیر داشته باشند و با حالت نیمه مستعمراتی مخالفتی ندارند و یا نمی توانند مخالفت کنند .

**پرسش :**

پایه تعلقات بین المللی طالبان ، چه تاثیر مشخصی روی چگونگی مقاومت آنها دارد ؟

**پاسخ :**

بنا به همین پایه اجتماعی بین المللی ، علاوه از پایه اجتماعی داخلی ، است که مخالفت طالبان با اشغالگران و رژیم دست نشانده و مقاومت شان علیه آنها ، ارتجاعی ، محدود ، ناقص و ناپیگیر و در نهایت سازشکارانه است .

**پرسش :**

نمی توان خود را قناعت داد که نمایندگان سیاسی فنودال ها و بورژوا کمپرادور ها در مخالفت با امپریالیزم قرار بگیرند و علیه امپریالیست ها و دست نشانندگان شان دست به مقاومت بزنند . این طبقات متحدین امپریالیزم اند . چگونه می توان این مسئله را توضیح داد ؟

**پاسخ :**

چرا نمی توانند دست به مقاومت علیه امپریالیست ها بزنند . مگر در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی نیروهای سیاسی فنودال - کمپرادور علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست دست به مقاومت نزدند ؟ مگر در جنگ های ضد انگلیسی نمایندگان سیاسی فنودال ها و بورژوا کمپرادور ها دست به مقاومت علیه انگلیس نزدند ؟ در دو جنگ اول منحصر نمایندگان سیاسی فنودال ها بودند

که علیه انگلیس ها جنگیدند و جنگ سوم یا " جنگ استقلال " تحت رهبری سلطنت فنودال - کمپرادور یعنی دربار شاهی امانی براه افتاد و پیش برده شد . از آن گذشته امروز در عراق مقاومت توسط همین نیروها پیش برده می شود . همچنان در فلسطین و لبنان نیز نیروهای مقاومت ضد صهیونیستی فعلا از همین قماش اند . مسلم است که اینچنین نیروهائی در مخالفت عام و تام با امپریالیزم قرار نمیگیرند و علیه آنها و رژیم دست نشانده شان دست به مقاومت همه جانبه نمیزنند . هم مخالفت آنها شدیداً محدود و ناقص و بطریق اولی ارتجاعی است و هم مقاومت شان . آنها نمایندگان حقیقی تضاد ملی با اشغالگران و رژیم دست نشانده نیستند .

اصولاً در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری صرفاً مبارزات ، مقاومت ها و انقلابات تحت رهبری پرولتاریا می توانند ستم ملی امپریالیستی را از ریشه برکنند و آزادی ملی حقیقی برای ملل تحت ستم فراهم سازند . به همین جهت است که می گوئیم مبارزات آزادیبخش ملی خلق ها و ملل تحت ستم دیگر به بخشی از انقلاب جهانی پرولتری تبدیل شده است . یعنی در این عصر فقط آن مبارزه ملی و مقاومت علیه امپریالیزم و اقعا آزادیبخش است و قادر است ستم ملی امپریالیستی را کاملاً سرنگون کند که تحت رهبری پرولتاریا و به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری پیش برده شود . هر نوع مبارزه و مقاومت و به اصطلاح انقلابات دیگری ، مثل مبارزه و مقاومت و " انقلاب " اسلامی ، نمی تواند به فرجام موفقیت آمیز حقیقی و کامل در سرنگونی سلطه امپریالیستی و تامین استقلال و آزادی ملی

برسد .

**پرسش :**

بنابراین چگونه سیاستی را باید در قبال اینگونه مخالفت و مقاومت شدیداً ناقص ، ناپیگیر و ارتجاعی در پیش گرفت ؟

**پاسخ :**

ما وظیفه داریم که در عین تدارک ، بر پایبندی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده ، برای ایجاد نوعی همسویی عمومی در مقاومت با آنها در سطح به وجود نیامدن جو برخورد نظامی میان دو طرف مبارزه کنیم . مسلم است که مبارزات سیاسی - ایدئولوژیک علیه آنها باید ادامه یابد و نمیتواند ادامه نیابد .

**پرسش :**

با توجه به شناختی که از طالبان و خط ایدئولوژیک - سیاسی شان وجود دارد ، آیا امکان به وجود آمدن همسویی عمومی در مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده با آنها حتی در همان سطح محدودی که شما گفتید می تواند یک خواست عملی باشد ؟

**پاسخ :**

باید باشد ، یعنی این همسویی عمومی یکی از ضرورت های انصراف ناپذیرمقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است . اگر طالبان نخواهند به این ضرورت انصراف ناپذیر پاسخ مثبت بدهند و جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را نه به مثابه یک جنگ عمومی ضد اشغال و ضد حاکمیت پویشالی بلکه به مثابه یک جنگ مطلقاً ایدئولوژیک در نظر بگیرند ، مسئولیت تاریخی براه انداختن جنگ داخلی در شرایط اشغال کشور بر عهده آنها است و این یک خیانت

ملی است، چرا که مطلقاً به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام می شود. ما مسئولیت داریم با تمام قوت و توان مان علیه این خیانت ملی مبارزه و مقاومت کنیم. در چنین صورتی جنگ علیه طالبان ماهیت دفاعی خواهد داشت و به مثابه جنگ علیه خائنین به مقاومت عمومی پیش خواهد رفت.

**پرسش:**

در شرایطی که حزب هنوز در مرحله تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار دارد و هنوز عملاً وارد پروسه جنگ نشده است، طرح این مسئله و تاکید روی آن چه لزومی دارد؟

**پاسخ:**

تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مراحل مختلف یک پروسه ملی مردمی و انقلابی واحد است. ما همان جنگی را که تدارک دیده باشیم، می توانیم بر پا نماییم و همان جنگی را که برایش تدارک دیده و بر پا کرده باشیم می توانیم پیش ببریم. ما برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده تدارک می بینیم و نه برای جنگ داخلی علیه طالبان. بنابراین از هم اکنون ضروری است که در مورد جنگ مان به روشنی صحبت نماییم و بصورت شفاف روشن و صریح برایش تبلیغ و ترویج و سازماندهی کنیم.

**پرسش:**

در شرایطی که طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده می جنگند ولی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی هنوز بر پا نشده است و تا حد زیادی مقاومت مهر و نشان طالبی خورده است، برای برپائی

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نیاز شدیدی به خط کشی مبارزاتی علیه طالبان وجود دارد. آیا موضعی که حزب مطرح می کند و روی آن تاکید به عمل می آورد، این خط کشی مبارزاتی را رقیق نمی سازد؟

**پاسخ:**

فکر نمی کنیم رقیق بسازد، بلکه آنرا دقیق تر میسازد. البته اگر بیش از حد روی آن تاکید شود، به مثابه یک ترجیح بند همیشه برایش تبلیغ گردد و بیش از اندازه نیرو و وقت مبارزاتی را بخود اختصاص دهد، ممکن است در این حد یا آن حد، خط کشی مبارزاتی علیه طالبان را رقیق تر بسازد. مسئله عمده در رابطه با این موضوع این است که ما نقشه جنگی مان را به مثابه یک جنگ مقاومت و نه جنگ داخلی مطرح نماییم و برای تطبیقش مبارزه کنیم. جنگ داخلی، تحت هر شعار و لفاظیه راست و "چپ"، نه تنها در مرحله تطبیق بلکه در مرحله طرح و تدارک نیز در شرایط کنونی به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام می شود.

**پرسش:**

برخی ها می گویند پان اسلامیزم ضد امریکایی و ضد غربی امروز همان نقشی را در رقابت های بین المللی برعهده دارد که قبلاً سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش بر عهده داشت. بنا به کدام دلایلی حزب این ارزیابی را قبول ندارد؟

**پاسخ:**

دولت "شوروی" - البته بعد از سرنگونی سوسیالیزم در آن کشور - یک دولت سوسیال امپریالیستی و یکی از دو

ابر قدرت جهانی بود و بلوک تحت رهبری اش یعنی بلوک وارسا نیز یک بلوک سوسیال امپریالیستی متشکل از چندین دولت بر سر اقتدار. سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش یکی از دو بخش تعیین کننده امپریالیزم جهانی بود و در سطح جهانی با ابر قدرت دیگر و بلوک تحت رهبری اش (امپریالیزم امریکا و بلوک ناتو) رقابت می کرد. سوسیال امپریالیست های شوروی و بلوک تحت رهبری اش یک نیروی نظامی چندین میلیونی منظم و مجهز و مسلح در اختیار داشتند، نیرویی که نیمی از زرادخانه اتمی جهان را در چنگ خود داشت. حتی هم اکنون نیز، امپریالیزم روسیه، که از خاکستر شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش بجا مانده است، حریف امپریالیستی اصلی امپریالیزم امریکا در جهان به حساب می آید.

اما پان اسلامیست های معارض با اشغالگران امریکائی و متحدین شان و رژیم های دست نشانده آنها، هیچ یکی از این خصوصیات را دارا نمی باشند، نه از لحاظ سیاسی، نه از لحاظ اقتصادی، نه از لحاظ نظامی و نه هم از لحاظ انسجام و سازمانیافتگی. حتی در سطح وسیع تر یعنی در سطح کل کشور های اسلامی می بینیم که همه این ها کشور های تحت سلطه امپریالیزم، چه در حالت نیمه مستعمراتی و چه در حالت مستعمراتی، هستند. حتی از آن پائین تر، هیچ یک از کشور های اسلامی، در موقعیت نیرومندی ارتجاعی ای مثل موقعیت هند توسعه طلب قرار ندارند. تازه پان اسلامیست های معارض در هیچ یکی از همین کشور ها نیز از

قدرت سیاسی سرتاسری برخوردار نیستند و یا مرکزیت و توانمندی قابل اتکای محکمی برای پان اسلامیست های سائر کشور هاندارند. جمهوری اسلامی ایران سیاست تسلیم طالبانه ای در قبال تجاوز به عراق و افغانستان دارد. سودان از هر لحاظ در موقعیت آنچنان بدی قرار دارد که ادعا و خیال بدل شدن به چنان مرکزیتی را نمی تواند در سر بیوراند. اسلامیست های سومالیه نیز با تجاوز و لشکر کشی آشکار اردوی دولتی حبشه از مگدیشو مرکز سومالیه بیرون رانده شدند و قوت های متجاوز هنوز در آن کشور حضور دارند.

به این ترتیب مجموعه نیروهائی که از یکجانب به بخشی از کشور های تحت سلطه امپریالیزم، که کشور های اسلامی نامیده می شوند، تعلق دارند و از جانب دیگر در خود همین کشور ها نیز در موارد بسیاری تحت پیگرد و سرکوب قرار دارند، چگونه می توانند حیثیت یک بلوک امپریالیستی رقیب در مقابل امپریالیست های امریکائی و متحدین شان در ناتو را داشته باشند؟ حتی اگر کل پان اسلامیست های سنی و شیعه، یعنی جمهوری اسلامی ایران، سودان، اسلامیست های سومالیه، طالبان، القاعده، حزب الله، حماس و غیره و غیره را با هم در بگیریم می توانیم به روشنی ببینیم که اینها در قدم اول یک مجموعه هماهنگ را تشکیل نمی دهند و ثانیاً حتی اگر کاملاً هماهنگ نیز در نظر گرفته شوند باز هم نمی توانند حیثیت یک بلوک امپریالیستی و یا حتی حیثیت یک قدرت ارتجاعی نیرومند مثل هند را داشته باشند.

اساساً بنا به دلایل اقتصادی، سیاسی و

استراتژیک ، کل منطقه شرق میانه ، آسیای میانه و آسیای جنوبی منطقه مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکائی و متحدین شان قرار گرفته است و مسئله عمده در رابطه با کل این منطقه همین مسئله تجاوز و اشغالگری امپریالیستی است . " مبارزه علیه تروریزم پان اسلامیستی " اسم رمز همین تجاوز و لشکر کشی امپریالیستی و به عبارت روشن تر بهانه و پوشش برای آن است . گرچه " مبارزه علیه تروریزم پان اسلامیستی " نیز وجود دارد ، چرا که پان اسلامیزم مسلح و جنگنده موجود است ، ولی این موضوع عامل عمده لشکر کشی ها و تجاوزات امپریالیستی محسوب نمی گردد . به عبارت دیگر " کارزار مبارزه علیه تروریزم " بطور عمده کارزار تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی برای مستعمره سازی کشورهای منطقه و تحمیل انقیاد مستقیم بر ملل ساکن در این کشور ها است . ذخائر طبیعی ، موقعیت استراتژیک و پراگندگی و ضعف کشور ها و ملل این مناطق دست بهم داده و این ساحه را به میدان تاخت و تاز های امپریالیستی مبدل ساخته است . به عبارت دیگر ضعف و ناتوانی ملل و مردمان و ضعف مجموع نیروهای سیاسی معارض در این مناطق ، زمینه ساز لشکر کشی های امپریالیستی بر این ساحه است و نه قوت و توانمندی شان ، آنهم در سطح یک ابر قدرت رقیب .

یکی از دلایل اصلی این امر که امپریالیست های امریکائی و متحدین امپریالیست شان می توانند به اجرا و تطبیق چنین سیاستی در سطح وسیع این مناطق بپردازند و بی مهابا تاخت و تاز

کنند ، نبود بلوک امپریالیستی رقیب در مقابل شان است و نه موجودیت چنین بلوکی و نه هم موجودیت نیروهائی که بتوانند حیثیت چنین بلوکی را داشته باشند و یا حتی در آینده کسب کنند . بزرگ سازی های فریبکارانه و افسانوی " تروریزم پان اسلامیستی " صرفا پرده دودی است برای پوشاندن لشکر کشی های عریان امپریالیستی و دام فریبی است برای شکار افکار عامه جهان ، به ویژه افکار عامه غرب در جهت تقویت این یلغار تجاوزکارانه و اشغالگرانه .

#### پرسش :

آیا نمی توان طالبان و القاعده را در نهایت نیروهائی دانست که از لحاظ صنفندی امپریالیست ها و مرتجعین در سطح جهانی در زیر پرچم امپریالیست های روسی قرار می گیرند .

#### پاسخ :

به احتمال زیاد روابط پنهانی مستقیم و غیر مستقیمی باید میان شان به وجود آمده باشد ، حد اقل روابطی میان طالبان و امپریالیست های روسی . بعضی از روابط طالبان خود به موجودیت چنین روابطی اذعان دارند . اما هنوز هم امپریالیست های روسی در رابطه با افغانستان ، با امپریالیست های امریکائی و متحدین شان در ناتو ، عمدتا همسوئی و هماهنگی دارند . به همین جهت نیروهای اصلی وابسته ارتجاعی به امپریالیزم روسیه در افغانستان هنوز هم در درون رژیم دست نشانده هستند . مشکل پان اسلامیزم مدافع طالبان و خود طالبان با امپریالیزم روسیه یعنی مشکل چینیا و اسلامیست های ترک تبار مرتبط به آنها در آسیای میانه ، هنوز هم باقی است .



دوره سوم	شعله جاوید	شماره پانزدهم
تکیه بر ضرورت ایجاد هماهنگی عمومی در مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پیش برده شود .	رژیم طالبان یگانه رژیمی در جهان بود که حکومت اسلامیت های چینی را به رسمیت شناخت و رسماً به تقویت آنها پرداخت . البته سرکوب اخیر پان اسلامیت های ازبک و چینی در وزیرستان می تواند مشکوک باشد . اگر واقعا در این سرکوب ، که بیشتر به قتل عام می ماند ، و یا لا اقل در تماشاجی باقی ماندن در مقابل آن ، یکی از مسائل ، جلب رضایت امپریالیست های روسی در هر سطحی باشد ، در آینده باید در همان سطح شاهد نزدیکی طالبان و امپریالیست های روسی باشیم .	رژیم طالبان یگانه رژیمی در جهان بود که حکومت اسلامیت های چینی را به رسمیت شناخت و رسماً به تقویت آنها پرداخت . البته سرکوب اخیر پان اسلامیت های ازبک و چینی در وزیرستان می تواند مشکوک باشد . اگر واقعا در این سرکوب ، که بیشتر به قتل عام می ماند ، و یا لا اقل در تماشاجی باقی ماندن در مقابل آن ، یکی از مسائل ، جلب رضایت امپریالیست های روسی در هر سطحی باشد ، در آینده باید در همان سطح شاهد نزدیکی طالبان و امپریالیست های روسی باشیم .
<b>پرسش :</b>	<b>پرسش :</b>	<b>پرسش :</b>
اگر حزب جنگ خود را داشته باشد و مناطقی را بدست آورد ، به طالبان اجازه خواهد داد درین مناطق آزادانه فعالیت نمایند ؟	ما در اینمورد مشکلی نخواهیم داشت ، به شرط اینکه این عمل متقابل و دو جانبه باشد . یعنی چنین اجازه ای مشروط به آن است که طالبان نیز در مناطق شان چنین حقی را برای ما بپذیرند . اگر آنها به ما اجازه فعالیت ندهند ما نمی توانیم یک جانبه اقدام نمائیم . در چنین صورتی ممکن است حالتی پیش بیاید که بصورت رسمی و یا غیر رسمی به مناطق هم کاری نداشته باشیم .	آیا حزب در مناطق روستائی تحت کنترل طالبان فعالیت دارد ؟
<b>پاسخ :</b>	<b>پاسخ :</b>	<b>پاسخ :</b>
ما در اینمورد مشکلی نخواهیم داشت ، به شرط اینکه این عمل متقابل و دو جانبه باشد . یعنی چنین اجازه ای مشروط به آن است که طالبان نیز در مناطق شان چنین حقی را برای ما بپذیرند . اگر آنها به ما اجازه فعالیت ندهند ما نمی توانیم یک جانبه اقدام نمائیم . در چنین صورتی ممکن است حالتی پیش بیاید که بصورت رسمی و یا غیر رسمی به مناطق هم کاری نداشته باشیم .	اگر حزب در اینمورد مشکلی نخواهیم داشت ، به شرط اینکه این عمل متقابل و دو جانبه باشد . یعنی چنین اجازه ای مشروط به آن است که طالبان نیز در مناطق شان چنین حقی را برای ما بپذیرند . اگر آنها به ما اجازه فعالیت ندهند ما نمی توانیم یک جانبه اقدام نمائیم . در چنین صورتی ممکن است حالتی پیش بیاید که بصورت رسمی و یا غیر رسمی به مناطق هم کاری نداشته باشیم .	نه متأسفانه . ما به این محدودیت مهم دچار هستیم .
<b>پرسش :</b>	<b>پرسش :</b>	<b>پرسش :</b>
بعضی ها می ترسند که به محض قد علم کردن حزب ، طالبان با اسلامیت های درون رژیم دست نشانده علیه حزب متحد خواهند شد و یکجا با آنها برای سرکوب حزب و توده های تحت رهبری حزب اقدام خواهند کرد . این ترس چقدر می تواند جدی باشد ؟	بعضی ها می ترسند که به محض قد علم کردن حزب ، طالبان با اسلامیت های درون رژیم دست نشانده علیه حزب متحد خواهند شد و یکجا با آنها برای سرکوب حزب و توده های تحت رهبری حزب اقدام خواهند کرد . این ترس چقدر می تواند جدی باشد ؟	آیا حزب در آینده نیز قصد ندارد در این مناطق روابطی ایجاد کند و دست به فعالیت بزند ؟
<b>پاسخ :</b>	<b>پاسخ :</b>	<b>پاسخ :</b>
چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلاً توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب	چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلاً توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب	درینمورد شدیداً محدودیت داریم ، ولی قصد داریم .
<b>پرسش :</b>	<b>پرسش :</b>	<b>پرسش :</b>
چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلاً توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب	چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلاً توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب	حزب درین مناطق چگونه دست به فعالیت خواهد زد ؟ مگر طالبان اجازه می دهند ؟
<b>پاسخ :</b>	<b>پاسخ :</b>	<b>پاسخ :</b>
چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلاً توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب	چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلاً توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب	نه ، اجازه نمی دهند . طالبان در مناطق شان حتی به حزب اسلامی گلبدین نیز اجازه نمی دهند آزادانه فعالیت کند . فعالیت های حزب در مناطق تحت کنترل طالبان ، در صورت به وجود آمدن ، باید مبتنی بر مخفی کاری و فشردهگی باشد و با

دوره سوم	شعله جاوید	شماره پانزدهم
<p>امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده و هم طالبان و سائر اسلامیت های معارض در همین یک قطب قرار می گیرند . مبارزه برای ایجاد و تقویت قطب انقلابی در جامعه ، وظیفه اساسی و رهبری کننده ما است . این وظیفه اساسی و رهبری کننده فعلا از مجرای ایجاد قطب مقاومت ملی مردمی و انقلابی میگذرد که فعلا وظیفه عمده مبارزاتی را تشکیل می دهد . این قطب مبارزاتی در عین حالیکه در درون مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در مقابل قطب مقاومت اسلامی فئودال - کمپرادوری و ضد انقلابی طالبان قرار دارد ، یکجا با آن قطب ، حد اقل در سطح یک همسویی عمومی نظامی ، مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی را تشکیل می دهد . به این ترتیب وضعیت پیچیده و بغرنج است .</p>	<p>به یقین در آینده توان سرکوب پیدا خواهند کرد . آنها فعلا در تمامی مناطق پشتون نشین کشور نیز حضور نیرومند و توان سرکوب ندارند و امکان زیادی وجود دارد که در ساحاتی از این مناطق در آینده نیز نتوانند توان سرکوب پیدا نمایند . مناطق پایگاهی طالبان در کشتزار های کوکنار در جنوب کشور است . اما علیرغم تمامی این مسائل ، احتمال مورد حمله قرار گرفتن از سوی طالبان را باید در سازماندهی تمامی اشکال فعالیت های مبارزاتی در نظر گرفت . حتی ممکن است تجمعات و فعالیت های ملی - دموکراتیک تحت رهبری حزب در شهر ها مورد حمله کور کورانه طالبان و یا همراهان خارجی آنها قرار گیرد .</p>	
<p><b>پرسش :</b> آیا حزب نیروهای خارجی پان اسلامیتی را که دوش به دوش طالبان در افغانستان می جنگند ، نیروهای خارجی متجاوز و اشغالگر نمی داند و برای اخراج آنها از افغانستان مبارزه نمی کند ؟</p>	<p>ایجاد همسویی عمومی در مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان امر ساده و سهلی نیست و خود یک عرصه مبارزاتی است . حزب نه تنها باید حضور خود در میدان مبارزه و کارزار را بالای اشغالگران و رژیم پوشالی ، بلکه همچنان باید بالای طالبان و سائر اسلامیت های معارض تحمیل نماید .</p>	
<p><b>پاسخ :</b> وجود نیروهای خارجی پان اسلامیتی در افغانستان ، از یک جهت ، نتیجه مداخلات امپریالیست های امریکایی و سائر امپریالیست های غربی ، در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی ، حاکمیت جهادی ها و بعدا حاکمیت طالبان است . در آن زمان ها جهادی ها و طالبان و این جنگجویان خارجی پان اسلامیت گماشتگان محبوب این قدرت های امپریالیستی بودند . پس از جهادی ها مغضوب واقع شدند و پس از</p>	<p><b>پرسش :</b> به این ترتیب وظیفه حزب مبارزه برای ایجاد قطب انقلابی در مقابل دو قطب امپریالیستی و ارتجاعی یعنی قطب اشغالگران و رژیم و قطب طالبان و متحدین خارجی شان است ؟</p> <p><b>پاسخ :</b> قطب انقلابی در مقابل قطب ارتجاعی قرار دارد . در این سطح دو قطب در مقابل قطب انقلاب قرار ندارد بلکه صرفا یک قطب قرار دارد : قطب ضد انقلاب ، و هر دو نیروی ضد انقلاب یعنی هم</p>	

آنها طالبان و القاعده نیز از موقعیت گماشتگان محبوب به موقعیت یاغیان مغضوب سقوط داده شدند ، مجموع نیروهای خارجی پان اسلامیستی در افغانستان ، یکجا با نیروهای طالبان به آوارگی افتادند . پس از سقوط رژیم طالبان در افغانستان ، نیروهای پان اسلامیست خارجی موجود در افغانستان در موقعیتی قرار گرفتند که از یکجانب در افغانستان جای نداشتند و از جانب دیگر در کشور های متبوع اصلی شان نیز تحت تعقیب و پیگرد بودند و نمی توانستند برگشت نمایند .

موضوع مهم در رابطه با جنگجویان پان اسلامیست خارجی این است که تعداد زیادی از آنها در زمان مقاومت ضد " شوری " و در زمان حاکمیت جهادی ها و طالبان اسناد تابعیت افغانستانی و پاکستانی ، با توافق حاکمیت های آن زمان این دو کشور ، گرفته اند . این افراد اکثرا تا زمان سقوط حاکمیت طالبان در میان قبایل پشتون دو طرف خط دیورند تا حدی مستحیل شده و در پیوند با آنها تشکیل خانواده داده اند . تعداد زیادی از آنها فرزندی دارند که دیگر پشتون به حساب می آیند و خود شان نیز در واقع افراد دارای دو تابعیت هستند .

به این ترتیب مشکل جنگجویان پان اسلامیست خارجی هم در افغانستان و هم در پاکستان یک مشکل پیچیده است . مشکل اینها در واقع تا حد زیادی مشکل خارجی های بومی شده است و آنهام خارجیانی که در کشور های اصلی اول شان تحت تعقیب و پیگرد هستند ، نه صاف و ساده مشکل نیروهای خارجی غیر قانونی در این دو کشور و در نتیجه

قابل اخراج به کشورهای اصلی شان . البته حاد شدن وضعیت عراق و پیدا شدن زمینه های وسیع فعالیت برای این نیروها در آن کشور ، گشایشی برای آنها به وجود آورد و تعداد زیادی از آنها ، بخصوص عرب های شان ، به عراق کوچیدند . ولی کماکان تعداد نسبتا قابل توجهی از این جنگجویان کماکان در دو طرف خط دیورند موجود هستند ، که مسائل ویژه خود را دارند و وضعیت شان با وضعیت نیروهای متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدین آنها فرق می نماید .

**پرسش :**

چرا طالبان با حزب اسلامی متحد نشدند ؟

**پاسخ :**

سخنگوی طالبان در مورد این مسئله گفت که :

" گلبدین حکمتیار یک آدم بور است و با هر کسی که اتحاد کرده ، شکست خورده است . او یک آدم دروغگو و استفاده جواست و فقط به دنبال پول و امکانات است . طالبان با او متحد نمی شوند . " اصطلاح " آدم بور " با " آدم بد شگون " مترادف است . بور بودن یا بد شگون بودن گلبدین ، به آن صورتی که سخنگوی طالبان می گوید ، البته یک باور و عقیده خرافی است .

دلیل اینکه گلبدین با هر نیروئی که اتحاد کرده است ، آن نیرو شکست خورده است ، ناشی از این است که او دروغگو و استفاده جو است و روی تعهداتش نمی ایستد . گفته می شود که او در جریان مذاکرات با طالبان ، مخفیانه با کرزی نیز مذاکراتی داشته است . بر علاوه ممکن است در جریان مذاکرات با طالبان لاف هایی ردیف کرده باشد که در عمل

نتوانسته آنها را تطبیق نماید. گلبدین در واقع فعلا نیروی رزمنده قابل ملاحظه ای ندارد و اکثریت عظیم روابط حزب اسلامی به رژیم دست نشانده پیوسته اند. اینکه گلبدین میگوید با عملیات انتحاری مخالف است و آن را یک عمل ضد اسلامی میداند، قبل از همه به این خاطر است که حزب اسلامی نمیتواند در فعالیت های انتحاری با طالبان همراهی کند.

**پرسش:**

در صورتی که طالبان با حزب اسلامی گلبدین نتوانند متحد شوند، چگونه می توانند با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده یک همسویی عمومی پیدا نمایند.

**پاسخ:**

طالبان با حزب اسلامی گلبدین اتحاد نکرده اند، اما تا جائیکه به مقاومت علیه اشغالگران و رژیم کرزوی مربوط است، هماهنگی و همسویی عمومی و بالاتر از آن رویهمرفته مناسبات دوستانه دارند. اما موضوع مناسبات حزب اسلامی و طالبان با مسائل مربوط به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از ریشه با هم فرق دارند. ما اصلا در صدد نیستیم از طریق مذاکرات با طالبان هماهنگی عمومی در مقاومت با آنها به وجود بیاوریم. چنین مذاکراتی اصولا نمی تواند سودی داشته باشد، بخصوص در شرایط فعلی. ما باید در موقعش این هماهنگی را بر آنها تحمیل کنیم. البته تا حد معینی واقعبیت های موجود در افغانستان این هماهنگی عمومی را بر آنها تحمیل می نماید. از آن بالاتر ما اساسا در صدد اتحاد با طالبان نیستیم و برای ما

کاملا روشن است که چنین اتحادی اساسا نمی تواند به وجود بیاید. در واقع اگر روزی بتواند زمینه برای چنین اتحادی به وجود بیاید، باید بگوئیم که طالبان دیگر طالبان باقی نمانده اند و این یک پیشرفت بزرگ کیفی در مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است. این احتمال بسیار ضعیف است و ما نمیتوانیم روی آن حساب باز نمائیم.

**پرسش:**

آیا واقعا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خواهد توانست در شرایط افغانستان که مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده مهرو نشان طالبی و القاعده یی خورده است، موفقانه به مرحله آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی گذر نماید؟

**پاسخ:**

شرایط ما واقعا سخت است و قد علم کردن در چنین شرایطی واقعا خیلی مشکل است. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان امیدوار است، هم از لحاظ داخلی، هم از لحاظ منطقوی و هم از لحاظ بین المللی.

از لحاظ داخلی وسیعا زمینه فعالیت داریم و ما تا حال نتوانسته ایم یک دهم این زمینه ها را بالفعل بسازیم. از لحاظ منطقوی، در منطقه شرق میانه، آسیای میانه و جنوب آسیا دو نیروی بزرگ گسترده و فراملیتی رزمنده وجود دارد: یکی پان اسلامیست ها و دیگری مائوئیست ها. رفقا، متحدین و حامیان بین المللی، منجمله در خود امریکا، نیز داریم. اگر نتوانیم در میدان جنگ قد علم کنیم ناشی از بی عرضگی خود ما و رفقای ما خواهد بود.

## نگاهی به

## طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان

## قسمت دوم

رهبری اش می بینند و " اتحاد شوروی " و بلوک تحت رهبری اش را در " جهان سرمایه داری کهن " شامل نمی سازند . درینجا روی موارد دیگری از درهم و برهمی و اغتشاش " طرح ... " در تحلیل از اوضاع جهانی انگشت می گزاریم :

در صفحه سوم " طرح ... " در مورد تضاد های امپریالیزم جهانی گفته میشود : " هر چند در آغاز دهه پایانی قرن بیستم ، بسیاری بدین فکر رسیدند که گویا امپریالیزم جهانی بسوی زدودن تضاد های خود گام می گذارد و جهان وارد عصر " اولترا امپریالیزم " که کائوتسکی پیش بینی کرده بود ، می شود . اما واقعیات نشان دادند که تضاد های امپریالیستی اگر چه در نیمه دوم قرن بیستم به جنگ های بزرگ تبدیل نگشتند ، اما همچنان باقی اند و به سوی حدت تدریجی پیش می روند . "

همچنان در سطور بعدی همین صفحه گفته می شود :

" تضاد ها همچنان در میان کشور های امپریالیستی و مراکز اقتصادی امپریالیستی ، به حدت خود باقی و در حال افزایش اند . "

" طرح ... " رویهمرفته سعی دارد که به موجودیت تضاد میان قدرت های امپریالیستی و مسیر حدت یابنده آن اذعان نماید و این تلاشی است درست ، ولی نمی تواند آنرا بصورت دقیق بیان نماید . برای

تحلیل درهم و برهم و مغشوش از اوضاع جهانی :

تحلیل " طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " از اوضاع جهانی یک تحلیل درهم و برهم و مغشوش است و در پهلوی ارزیابی های نسبتا درست ، برداشت ها و ارزیابی های نادرست و مغشوش زیادی را نیز در خود دارد . چنانچه قبلا گفتیم درهم و برهمی و اغتشاش این تحلیل قبل از همه در ارزیابی از " شوروی " سابق و نا دیده گرفتن ماهیت سوسیال امپریالیستی آن خود را نشان می دهد .

علاوتا نابودی بلوک وارسا و فروپاشی شوروی ، بصورت دقیق فرمولبندی نگردیده و صرفا از " پدیدار شدن تزلزل در امپراطوری بلاک شرق به رهبری اتحاد شوروی ... " صحبت به عمل می آید ؛ در حالیکه آنچه در رابطه با شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش صورت گرفته است ، نابودی و فروپاشی است و نه پدیدار شدن تزلزل .

در هر حال وقتی از این صحبت به عمل می آید که : " جهان سرمایه داری کهن به رهبری امپریالیزم امریکا نفوذ خود را به تمام نقاطی که از حیطة قدرتش خارج بود گسترده ساخت . " ، معلوم است که نویسندگان طرح " جهان سرمایه داری کهن " را صرفا در وجود امپریالیزم امریکا و قدرت های امپریالیستی تحت

بیان این تضاد در ادبیات انقلابی پرولتری از عبارت "تضاد میان قدرت های امپریالیستی" استفاده می گردد، ولی " طرح ... "، عبارت "تضاد میان کشور های امپریالیستی و مراکز اقتصادی امپریالیستی" را بکار می برد که عبارت دقیقی نیست.

اما مهم تر از آن، " طرح ... " تضاد های امپریالیزم جهانی را نمی تواند بصورت روشن و واضح شناسائی کند. در سطور نقل شده فوق، تضاد های امپریالیزم جهانی صرفا منحصر و محدود به تضاد بین امپریالیست ها می گردد، در حالیکه امپریالیزم جهانی به عنوان یک نظام جهانی حاوی سه تضاد بزرگ ( اصلی ) است که همه ریشه در تضاد اساسی این نظام ( تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی که همان تضاد اساسی نظام سرمایه داری در مجموع است ) دارند. این تضاد ها عبارت اند از:

- 1- تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و قدرت های امپریالیستی.
  - 2- تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی
  - 3- تضاد میان قدرت های امپریالیستی.
- " طرح ... " که اشاره ای هم به تضاد اساسی امپریالیزم جهانی ندارد، تئوری " اولترا امپریالیزم " تروتسکی را به تضاد های امپریالیزم جهانی در مجموع ربط می دهد، در حالیکه این تئوری با تصور از میان رفتن ضرورت و امکان بروز جنگ میان قدرت های امپریالیستی بر سر تقسیم جهان در مرحله خاصی از تکامل سرمایه داری امپریالیستی به میان آمد. در این تئوری حتی از میان رفتن کامل تضاد میان قدرت های امپریالیستی نیز

مطرح نیست، بلکه شکل گرفتن این تضاد بصورتی مطرح است که می تواند از طریق مسالمت آمیز حل و فصل گردد و نه از طریق جنگ.

واضح است که در شرایط فعلی سه تضاد فوق الذکر، که تضاد های بزرگ ( اصلی ) سیستم جهانی امپریالیستی هستند، تضاد های بزرگ ( اصلی ) جهانی را تشکیل می دهند. از آنجائیکه فعلا اردوگاه سوسیالیستی و حتی یک کشور سوسیالیستی در جهان وجود ندارد، تضاد میان دو سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی سرمایه داری نیز به عنوان یکی از تضاد های بزرگ ( اصلی ) جهانی موجود نیست و این تضاد موقتا از عرصه جهانی رخت بر بسته است. " طرح ... " در رابطه با این موضوع، باز هم در صفحه سومش می نویسد:

" پایگاه انقلاب جهانی و اردوگاه سوسیالیستی وجود ندارند. " در مورد اینکه اردوگاه سوسیالیستی فعلا در جهان وجود ندارد، نمی توان شکی روا داشت. درین معنی پایگاه انقلاب جهانی نیز در جهان وجود ندارد. ولی حتی اگر پایگاه انقلاب جهانی را به مفهوم یک کشور سوسیالیستی بگیریم، باز هم می توانیم بگوئیم که پایگاه انقلاب جهانی در دنیای فعلی موجود نیست. ولی اگر پایگاه انقلاب جهانی را به مفهوم اعم کلمه در نظر بگیریم، یعنی منطقه یا مناطق تحت حاکمیت سیاسی پرولتری به مفهوم اعم کلمه و نه الزاما قدرت سیاسی سرتاسری در یک یا چند کشور، می توانیم صریح و روشن ببینیم که انقلاب جهانی کاملا فاقد پایگاه یا پایگاه ها

نیست . هم اکنون مناطق آزاد شده نیپال ، هند ، فلپین ، پیرو و ... در واقع پایگاه های انقلاب جهانی قبل از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در این کشور ها محسوب میگردند . بنا برین طرح این موضوع بصورت مطلق که پایگاه انقلاب جهانی وجود ندارد ، غلط است .

اما غلطی اصلی " طرح ... " درینجا این است که تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی را در زمره تضاد های امپریالیزم جهانی ، یعنی یک تضاد سیستم امپریالیستی ، به حساب می آورد ؛ در حالیکه چنین نیست . در شرایطی که کشور یا کشور های سوسیالیستی و بطریق اولی اردوگاه سوسیالیستی در جهان وجود داشته باشد ، تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی نیز در پهلوی سه تضاد بزرگ ( اصلی ) سیستم امپریالیستی جهانی ، یکی از تضاد های بزرگ ( اصلی ) جهانی خواهد بود . اما این تضاد هیچگاه به یک تضاد امپریالیزم جهانی تبدیل نمی گردد ، بلکه ذاتا یک تضاد با امپریالیزم جهانی هست و تا وقتی که هست به مثابه یک تضاد با این سیستم باقی می ماند . این تضاد اصلا ریشه در تضاد اساسی سیستم امپریالیستی یعنی تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی ندارد ، چرا که تضادی است میان پرولتاریای بر سر قدرت و بورژوازی امپریالیستی . البته این تضاد تبلور همان تضاد میان سرمایه و کار یا میان بورژوازی و پرولتاریا هست ، ولی نه کار تحت انقیاد سرمایه و نه پرولتاریای تحت استثمار بورژوازی ؛ بلکه کار مستقل و پرولتاریای دارای حاکمیت .

در رابطه با دو تضاد بزرگ ( اصلی ) دیگر جهانی ، یعنی تضاد پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی و سرمایه داری و تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم با قدرت های امپریالیستی ، " طرح ... " اشاراتی بصورت درهم و برهم و مغشوش به عمل آورده است . به جملات ذیل توجه کنیم :

" ... امروز امپریالیزم با تمام زورگوئی خود ، آنهم در دوران فروکش مبارزات ، در فلوچه و نوار غزه با دامن آلوده و بینی شکسته نمایان است . شهر سیاتل در امریکا سر آغاز بزرگ نهضت ضد جهانی شدن ستم امپریالیستی گشته ، جنبش ضد امپریالیستی جوانان در گوتنبرگ سویدن و جنوای ایتالیا و مبارزه مردم فلسطین و عراق ، مبارزات مسلحانه در کولمبیا ، پیرو ، نیپال ، هند ، مکزیکو ، فلپین و ده ها نوع دیگر مقاومت در جهان و در کنار آن آگاهی مردم ما در برابر چهره منفور امریکا که در کنار قاتلان مردم استاده و در گذشته با تولید تنظیم ها و طالبان موازی با شوروی در ویرانی و قتل عام سهم داشته ، نشان آن است که رویاهای امپریالیزم آشفته تر از آن می باشد که بتوان نهانش نمود . "

( صفحه چهارم نوشته )

تا جائیکه به اشاره روی موجودیت مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در جهان مربوط است ، می توان گفت که در جملات فوق تا حد معینی حق مطلب ادا شده است و این امر نیکی است . اما وقتی ما از مبارزات صحبت می کنیم نباید صرفا به کلی گوئی ها اکتفا کنیم و تفاوت میان انواع مختلف مبارزات و تضاد هائیکه که برخاستگاه های این مبارزات

هستند را به فراموشی بسپاریم . اگر چنین کنیم مطالب مطرح شده در هم و بر هم و مغشوش می گردند . رویهمرفته در جملات فوق چند در هم و برهمی و اغتشاش وجود دارد :

1 - " طرح ... " از فلوجه و نوار غزه حرف می زند و به دنبال آن به سیاتل و گوتمبرگ و جنیوا می رود و دنبال آن باز هم به کشور های تحت سلطه ، به فلسطین ، عراق ، کولمبیا ، پیرو ، نیپال ، هند ، مکزیکو ، فلپین و در آخر به افغانستان بر می گردد . درینجا هیچ تفریقی میان مبارزات در کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه به عمل نمی آید ، در حالیکه مبارزات در این دو نوع کشور ها ، در عین اینکه دارای مشترکات هستند ، تفاوت های ماهوی و برخاستگاه های مختلف از هم دارند . برخاستگاه طبقاتی مبارزات انقلابی در کشور های امپریالیستی تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است و انقلاب در این کشور ها مستقیماً دارای کرکتر سوسیالیستی است . اما برخاستگاه مبارزات در کشور های تحت سلطه امپریالیزم ، تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با قدرت های امپریالیستی ( در شرایط اشغال امپریالیستی ) و تضاد خلق ها با ارتجاع حاکم نیمه فئودال و یا سرمایه داری وابسته ( در شرایط عدم اشغال امپریالیستی ) است و انقلاب قبل از آنکه به مرحله سوسیالیستی برسد باید از مرحله دموکراتیک نوین عبور نماید . در نظر نگرفتن این مسائل به گمراهی و سر درگمی می انجامد .

2 - صحبت از مقاومت ها و مبارزات مسلحانه در فلسطین ، عراق ، کولمبیا ،

پیرو ، نیپال ، هند ، مکزیکو ، فلپین و غیره کشور ها باز هم نمی تواند امر نیکی تلقی نگردد . اما در نظر نگرفتن مطلق تفاوت های این مبارزات نشاندهنده سر درگمی و اغتشاش سیاسی نویسندگان " طرح ... " است .

مبارزاتی که در نیپال ، هند ، پیرو و فلپین جریان دارند ، جنگ خلق هائی اند که تحت رهبری احزاب مائوئیست پیش برده می شوند . اما مبارزات مسلحانه ای که در کولمبیا و مکزیکو وجود دارند جنگ خلق های تحت رهبری احزاب مائوئیست نیستند و ماهیت دیگری دارند . این تفاوت را باید جدا در نظر گرفت .

اصطلاح " مقاومت " برای مبارزاتی بکار برده می شود که علیه تجاوز و اشغالگری خارجی باشد . هر نوع مبارزه ای را مقاومت خواندن نادرست است . مبارزاتی که در فلسطین و عراق جریان دارند ، مقاومت علیه تجاوزگران و اشغالگران امپریالیست و صهیونیست است ، اما مبارزاتی که در کشور های دیگری مثل کولمبیا و مکزیکو و نیپال و غیره جریان دارند ، مبارزات مسلحانه و یا جنگ خلق هائی اند که کلاً در چوکات " جنگ های داخلی " می گنجند . جنگ مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری خارجی با جنگ داخلی تفاوت هائی دارد که در نظر گرفتن آنها در شرایط کنونی ، که افغانستان تحت اشغال قوت های متجاوز امپریالیستی قرار دارد ، برای ما جدا الزامی و حیاتی است .

3 - " طرح ... " می گوید که : " امپریالیزم ... در فلوجه و نوار غزه با دامن آلوده و بینی شکسته نمایان است . " و در جمله بعدی باز هم از مبارزه مردم



فلسطین و عراق و سائر کشورها یاد می نماید. ولی وقتی به افغانستان می رسد، صرفاً از "آگاهی مردم ما در برابر چهره منفور امریکا" حرف می زند. مگر درینجا هیچ نوع مبارزه ضد امریکائی و ضد دست نشانندگان شان وجود ندارد و آنچه وجود دارد "آگاهی ناب" از چهره منفور امریکا است و بس؟ چرا نویسندگان "طرح..." مبارزات ضد امریکائی را در افغانستان نمی بینند؟ یکی از دلایل این نابینائی را می توان در تصویری که این نویسندگان از "چهره منفور امریکا" ترسیم می کنند یافت.

4 - تصویری که در "طرح پیشنهادی" مرانامه سازمان روشنگران افغانستان از "چهره منفور امریکا" ترسیم می گردد، نه تنها غلط و غیر اصولی است بلکه به شدت تسلیم طلبانه نیز هست. جمله مربوطه را یکبار دیگر درینجا نقل می کنیم:

"... آگاهی مردم ما در برابر چهره منفور امریکا که در کنار قاتلان مردم استاده و در گذشته با تولید تنظیم ها و طالبان موازی با شوروی در ویرانی و قتل عام سهم داشته..."

"امریکا در کنار قاتلان مردم استاده"، یعنی اینکه خود قاتل و بلکه هم اکنون بزرگترین قاتل مردم ما نیست. "در گذشته... موازی با شوروی در ویرانی و قتل عام سهم داشته..."، یعنی فعلاً نه به ویرانی افغانستان اشتغال دارد و نه هم به قتل عام مردم می پردازد؛ بلکه فعلاً باز سازی می کند و زندگی مردم را بهبود می بخشد.

واقعیت مسلم و انکار ناپذیر این است که هم اکنون امپریالیست های امریکائی،

درست همانند سوسیال امپریالیست های شوروی سابق، به ویرانسازی افغانستان و قتل عام مردمان آن مشغول است. نویسندگان "طرح..." این موضوع را نمی بینند و ندیدن آن یا خود نتیجه تسلیم طلبی است و یا هم به تسلیم طلبی منجر می گردد. سازمانی که بر مبنای چنین دیدی به وجود آید، "سازمان روشنگران..." نخواهد بود، بلکه "سازمان تسلیم طلبان..." خواهد بود.

این تسلیم طلبی، در برخورد "طرح..." نسبت به طالبان و القاعده نیز به نحوی خود را نشان می دهد. به جملات ذیل از متن "طرح..." توجه کنیم:

"امپریالیزم امریکا و در مجموع تمام نیروهای ضد مردمی می کوشند با برجسته کردن القاعده - طالبان و نیروهای مشابه آنها، خط اصلی را در وجود آنها نشان دهند تا از یکطرف برای خود در برابر عقب گرایی آنها، آبرویی کمائی کرده و از طرف دیگر از وجود نیروهای بالفعل و بالقوه دیگر انکار ورزند."

"اما واقعیت نشان می دهد که این مرحله گذرا است. نه تروریزم امپریالیستی رسیدن به حقوق بشر است. نه تروریزم تیپ القاعده مبارزه و رهائی از چنگ امپریالیزم می باشد. این هر دو تروریزم یک مبدا و یک هدف دارند و آنهاهم زنده نگه داشتن استبداد و بردگی است که یکی آن را بصورت نوین و دیگری آن را بصورت کهن می خواهد."

"گذشته نشان داده که این هر دو نوع استبداد طلبان می توانند با هم متحد گردند، چنانکه از یک خاستگاه سر زده اند." اگر جملات فوق را بصورت مجرد مورد

توجه قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که مطالب درست و اصولی ای در آنها مطرح گردیده اند که در درستی شان نمی‌توان شک و شبهه ای داشت. اما اگر موضوعات مطرح شده در این جملات را در شرایط مشخص کنونی افغانستان، یعنی مستعمره بودن و تحت اشغال بودن آن، در نظر بگیریم و روی نتایج سیاسی مواضع مطرح شده در آنها دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که در قالب طرح مطالب درست، نوعی تسلیم طلبی ملی در قبال امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده آنها تئوریزه گردیده است.

درینجا در واقع انحراف تسلیم طلبانه در مسائل مطرح شده نه، بلکه در مسائل مطرح نشده مرتبط با این مسائل باید جستجو گردد.

کشیدن علامت تساوی مطلق میان تروریسم و استبداد امپریالیستی و تروریسم و استبداد و القاعده بی و بردگی ناشی از آنها، ظاهراً موضعگیری قاطع و اصولی علیه کلیت تروریسم و استبداد را می‌رساند. ولی کشیدن چنین علامت تساوی ای در واقع پائین آوردن تروریسم و استبداد عمده تا سطح تروریسم و استبداد غیر عمده است. به همین جهت است که " طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان "، نه امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده شان را به عنوان دشمنان عمده خلق های افغانستان در شرایط کنونی مشخص می‌سازد و نه مبارزه و مقاومت علیه این دشمنان عمده را در رأس وظایف و مسئولیت های مبارزاتی خود قرار می‌دهد. به همین

دلیل، چنانچه قبلاً دیدیم، کل شکایت " طرح ... " از امپریالیست های امریکائی این است که دیروز جهادی ها و طالبان را حمایت کردند و امروز نیز در پهلوی بخش مهمی از آنها که رژیم پوشالی را تشکیل داده اند، قرار دارد؛ که گویا اگر چنین نمی‌بود و مثلاً بجای آنها در پهلوی " آقایان قرار می‌داشت " دنیا گل و گلزار می‌شد. چنین بینشی تمرکز روی تضاد عمده و تمرکز مبارزاتی علیه دشمنان عمده را از بین می‌برد و خواه نا خواه به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و دست نشاندهگان شان منجر می‌گردد.

قدر مسلم است که در عراق و فلسطین نیز تضاد عمده، تضاد با اشغالگران امپریالیست و صهیونیست است. در آنجا ها، و همچنان در لبنان، نیز مقاومت های مسلحانه علیه اشغالگران، عمدتاً تحت رهبری نیروهای بنیاد گرای اسلامی ( القاعده، حماس، حزب الله ) و یا نیروهای ارتجاعی دیگری مثل صدامی ها پیش برده می‌شود. اما " طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان " آن مقاومت ها را در بست تأیید می‌کند، ولی در رابطه با طالبان و القاعده در افغانستان به نفی مطلق می‌پردازد.

به عبارت دیگر در عراق و فلسطین، تضاد عمده و مقاومت علیه دشمنان عمده را مطلق می‌سازد و در مورد تضاد های غیر عمده و دشمنان غیر عمده اصلاً توجه ای به عمل نمی‌آورد. چنین برخوردی به تسلیم طلبی طبقاتی در قبال دشمنان غیر عمده و بطور مشخص به تسلیم طلبی طبقاتی در قبال مقاومت ارتجاعی نیروهای بنیاد گرای اسلامی و یا

مرتجعین صدامی منجر می گردد . اما در مورد افغانستان با تضاد عمده و دشمنان عمده با بی توجهی کامل برخورد می کند و مرز میان آنها و تضاد های غیر عمده و دشمنان غیر عمده را مخدوش میسازد . چنین برخوردی به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان منجر میگردد . این دو نوع تسلیم طلبی میتوانند یکی به دیگری تبدیل گردند . مثلاً " ساما " در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، در برخورد با دشمنان غیر عمده به تسلیم طلبی طبقاتی دچار بود و این تسلیم طلبی به تسلیم طلبی ملی نیز منجر شد . اینک نویسندگان " طرح ... " ، در برخورد با دشمنان عمده کنونی به تسلیم طلبی ملی آغشته هستند و این تسلیم طلبی نیز به تسلیم طلبی طبقاتی منجر می شود و یا در واقع منجر شده است .

مبحث اوضاع جهانی در " طرح پیشنهادی ... " با جمله امید وار کننده ای به پایان می رسد :

" با جهانی شدن غارت ، ستم و تجاوز امپریالیستی مبارزه علیه این غارت ، ستم و تجاوز از امواج جهنده انقلاب جهانی خواهد داد . " ( صفحه پنجم طرح ... )

غارت ، ستم و تجاوز امپریالیستی در زمان موجودیت شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش نیز جهانی بود و توسط هر دو بلوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی اعمال می گردید . همچنان مبارزه جهانی علیه غارت ، ستم و تجاوز امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی وجود داشت . ادعای اینکه هر دو روند متذکره پس از فروپاشی

" شوروی " و از میان رفتن بلوک تحت رهبری اش خصلت جهانی یافته اند ، نشان دهنده این است که نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " درک روشنی از ماهیت سوسیال امپریالیزم ندارند . آنها درینجا توجه ندارند که پروسه جهانی شدن غارت ، ستم و تجاوز امپریالیستی و پروسه جهانی شدن مبارزه علیه این غارت ، ستم و تجاوز ، با شروع " گلوبالزیشن " جاری ، آغاز نگردیده است . یقیناً این پروسه جهانی با برافزایش " گلوبالزیشن " جاری عمق و گسترش بیشتری یافته است ، ولی شروع آن از زمانی بود که جهان وارد عصر " امپریالیزم و انقلابات پرولتری " گردید ، یعنی از اوائل قرن بیستم ، و تا حال ادامه یافته است .

در جملات اولی مبحث اوضاع جهانی گفته می شود که : " پروسه جهانی شدن سرمایه سرعت بیشتری گرفته " یعنی این پروسه قبل از " گلوبالزیشن " جاری نیز وجود داشته است . همچنان در جای دیگری از همین مبحث گفته می شود که :

" جهانی شدن اقتصاد سرمایه داری و امپریالیستی ... از قرن 19 آغاز شده بود ... " . در چنین حالتی ، مبارزه علیه غارت ، ستم و تجاوز امپریالیستی نیز پروسه ای است که هم اکنون به وجود نیامده و از قبل وجود داشته است . در واقع در پیوند با همین واقعیت عینی جهانی ، پروسه انقلاب جهانی ، دو مولفه انقلاب جهانی ، انترناسیونالیزم پرولتری ، جنبش بین المللی کمونیستی و ایجاد تشکلات بین المللی پرولتری ( انترناسیونال ها ) معنی و مفهوم پراتیکی و تئوریکی یافتند . درینجا به

نظر می رسد که نویسندگان " طرح ... " نمی توانند میان مسائل مختلف مطرح شده در رابطه با اوضاع جهانی رابطه منطقی برقرار کنند ، بحث شان را انسجام بخشند و به تناقض گوئی نپردازند .

**شناخت نادرست از اوضاع سابق و کنونی افغانستان :**

" طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشننگران افغانستان " در میحی تحت عنوان " افغانستان در اوضاع کنونی " شناختی از اوضاع سابق و کنونی افغانستان بدست میدهد که سرایا نادرست ، انحرافی و در مواردی به نحو تعجب انگیزی من در آوردی است . مبحث متذکره با این جمله آغاز میگردد :

" افغانستان تا پیش از کودتای ثور و تجاوز اتحاد شوروی ، کشوری از نظر سیاسی مستقل و از نظر اقتصادی محتاج و وابسته بود . "

یعنی چه ؟ وقتی کشوری از نظر اقتصادی محتاج و وابسته باشد ، چگونه می تواند از نظر سیاسی مستقل باشد ؟ افغانستان محتاج و وابسته از لحاظ اقتصادی ، از لحاظ سیاسی نیز نمی توانست استقلال کامل داشته باشد ؟ احتیاج و وابستگی اقتصادی حالت نیمه مستعمراتی را بر این کشور تحمیل می کرد و این حالت از زمان خاتمه یافتن سلطه استعماری انگلیس تا زمان تجاوز سوسیال امپریالیست های شوروی بر افغانستان وجود داشت . به عبارت دیگر استقلال سیاسی افغانستان در طی این مدت یک استقلال سیاسی کامل نبود بلکه یک استقلال سیاسی ناقص بود . به همین جهت افغانستان در طی این مدت یک کشور کاملا مستقل نبود بلکه یک کشور نیمه مستعمراتی بود و سلطه

استعمار نوین بر آن وجود داشت . به جمله بعدی توجه کنیم :  
" طبقات اجتماعی در کشور شکل گرفته بودند . "

طبقات اجتماعی در افغانستان چند هزار سال قبل شکل گرفته بودند و این امر چیزی نیست که بود و نبود آن به زمان قبل از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست های شوروی مورد بحث قرار بگیرد . شکلگیری طبقات اجتماعی در افغانستان مسئله ای است مربوط به چند هزار سال قبل در دوران " یما " پادشاه . این جامعه در طی چند هزار سال تاریخ گذشته ، ساختار های طبقاتی برده داری و فئودالی کهن را با جوانی از آنچه معمولا شیوه تولید آسیائی نامیده می شود از سر گذشتانده و از اواخر قرن گذشته شمسی به بعد ، با آمدن سرمایه های امپریالیستی و کمپرادوری و کم و بیش رشد سرمایه های ملی ، به یک جامعه نیمه فئودال مبدل گردیده است . شکلگیری طبقات اجتماعی در افغانستان را به زمان پیش از کودتای هفت ثور مربوط دانستن نه تنها یک تحلیل تاریخی غلط است بلکه یک غلطی نابخردانه و من در آوردی است .

ببینیم که نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " تحلیل طبقاتی جامعه افغانستان را در زمان قبل از کودتای هفت ثور چه شکل و شمائی بخشیده اند ؟

" در کنار طبقه ی فئودال که زیاد گسترده نبود طبقه ی سرمایداری تجاری شهری چه از نوع ملی ، بیروکرات و کمپرادور □ آن و چه از نوع خرده مالکان دهاتی که بسیار گسترده تر از فئودالها بودند ، در جامعه جای مهم را اشغال نموده بودند . خرده بورژوازی شهری و دهاتی بعنوان

گسترده ترین بخش جامعه افغانستان و بخش شهری آن ، نقش بسیار متحول داشته ، سراسر تاریخ قرن بیست افغانستان را مشحون از نقش و مبارزه خود ساخته بود ."

پس جامعه افغانستان در قرن بیست - که از اواخر امارت عبد الرحمان خان شروع می شود و تا اواخر حکومت طالبان ادامه مییابد - عمدتاً یک جامعه خرده بورژوا بوده است . در طی این مدت تجار سرمایه دار شهری و خرده مالکان دهاتی در افغانستان بسیار گسترده تر از فنودال ها بوده و جایگاه شان در جامعه مهم بوده است . طبقه فنودال نیز وجود داشته است ، ولی زیاد گسترده نبوده است و لذا می توان گفت که نقش برجسته ای در جامعه نداشته است . واضح است که اینچنین تحلیل طبقاتی ای از جامعه افغانستان در زمان قبل از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر این کشور یک تحلیل طبقاتی به شدت نا درست و غلط است .

اولاً تحلیل طبقاتی از یک جامعه مستلزم آن است که این تحلیل یا مبتنی بر شناخت مشخص از مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه باشد و یا منجر به شناخت این مناسبات تولیدی حاکم گردد . " طرح پیشنهادی ... نه بصورت روشن و واضح از شناخت مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان به تحلیل طبقاتی از این جامعه می رسد و نه تحلیل طبقاتی اش منجر به شناخت روشن و صریح مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان می رسد . البته از فحوای گفته های " طرح پیشنهادی ... " در مورد نقش و وضعیت طبقات اجتماعی ، همانطوریکه قبلاً گفتیم ، می

توان نتیجه گیری کرد که نویسندگان " جامعه شناس " آن ، جامعه افغانستان را عمدتاً بصورت یک جامعه خرده بورژوا به تصویر کشیده اند ؛ تصویری که انعکاس دهنده واقعیت تاریخی این جامعه ، در زمان قبل از کودتای هفت ثور ، نیست بلکه صرفاً انعکاس دهنده خیالات ذهنی خود نویسندگان است .

تحلیل طبقاتی علمی از جامعه ، قبل از همه مستلزم آن است که شناخت علمی درستی از مفهوم طبقه اجتماعی وجود داشته باشد . یک طبقه اجتماعی ، در داخل یک شیوه تولیدی مفروض ، در رابطه با مالکیت بر وسائل تولید ، نقش معین در جریان تولید اجتماعی و مقدار سهمی که از محصولات تصاحب می نماید ، تعریف می گردد .

مثلاً خرده بورژوازی طبقه ای است که در رابطه با شیوه تولید سرمایه داری یعنی چگونگی رابطه اش با موضوع مالکیت بر وسائل تولیدی ویژه این شیوه تولید ، نقشش در جریان تولید اجتماعی مربوط به همین شیوه تولید و مقدار سهمی که از مجموع محصولات تولید شده در همین شیوه تولید می برد ، تعریف می گردد . اما " طرح پیشنهادی ... " تابع این فرمولبندی علمی نیست و از خرده بورژوازی شهری و دهاتی به عنوان گسترده ترین بخش جامعه افغانستان نام می برد . درینجا در واقع طبقه دهقان مجموعاً به عنوان خرده بورژوازی دهاتی منظور گردیده است و این غلط است .

دهقان طبقه ای است مربوط به شیوه تولید فنودالی و یا نیمه فنودالی ، ولی خرده بورژوازی ، اعم از شهری و دهاتی ، طبقه ای است مربوط به شیوه تولید

دوره سوم	شعله جاوید	شماره پانزدهم
<p>است ، بر مبنای شناخت غلط از بافت طبقاتی جامعه افغانستان و تحلیل غلط از ماهیت طبقاتی نیروهای حاضر در صحنه سیاسی افغانستان به عمل آمده است .</p> <p>گسترده ترین طبقه اجتماعی در افغانستان ، نه تنها در زمان قیل از کودتای هفت ثور بلکه تا هم اکنون نیز طبقه دهقان است و نه خرده بورژوازی . مجموع جنگ های ضد انگلیسی ، به شمول " جنگ استقلال " ، از لحاظ ترکیب طبقاتی مشمولین خود عمدتاً دهقانی بودند و از لحاظ سیاسی تحت رهبری فئودال ها پیش برده می شدند .</p> <p>مجموع مبارزاتی که در زمان امارت عبدالرحمان خان در نقاط مختلف کشور در ضدیت با حاکمیت براه افتادند ، از لحاظ سیاسی عمدتاً ماهیت فئودالی داشتند ، گرچه ترکیب طبقاتی شرکت کنندگان در آن مبارزات ، عمدتاً دهقانی بود .</p> <p>تنها در دوره امارت حبیب الله خان ، بخشی از مشروطه خواهان به نحوی به خرده بورژوازی شهری تعلق داشتند که آنها هم تحت رهبری بخشی از دربار فئودالی حرکت می کردند .</p> <p>حرکت های امانی از لحاظ سیاسی ماهیت بورژواکمپرادوری داشت و مخالفت ها علیه آن از لحاظ سیاسی عمدتاً فئودالی بود ، گرچه ترکیب طبقاتی شرکت کنندگان در آن مخالفت ها ، عمدتاً دهقانی بود .</p> <p>در زمان پادشاهی نادر خان و پس از آن در دوره صدارت هاشم خان ، مبارزات ضد استبدادی و مشروطه خواهانه خرده بورژوازی شهری که دیگر حمایت هیچ بخشی از دربار را با خود نداشت ، به نحو مستقلانه ادامه یافت . اما در این دوره ، حرکت های سیاسی مسلحانه و غیر</p>	<p>سرمایه داری . دهقان با وسائل تولید شیوه فئودالی سرو کار دارد و نقشش در جریان تولید اجتماعی و همچنان سهمش از محصولات نیز مربوط به همین شیوه تولید است . ولی خرده بورژوازی دهاتی اینچنین نیست ، بلکه از لحاظ ارتباط با شیوه تولید ، متعلق به شیوه تولید سرمایه داری است . دهقانی که با وسائل تولید فئودالی سرو کار دارد ، در محیط و ماحول استثمار فئودالی بسر می برد ، تولیدش برای مصرف است و نه برای مبادله در بازار و منطبق با شیوه فئودالی سهمی از محصول به او تعلق می گیرد ، نمی تواند یک خرده بورژوازی دهاتی تلقی گردد . البته توجه به این نکته ضروری است که در شرایط نیمه فئودالی یعنی در شرایط تداخل مناسبات تولیدی سرمایه داری در مناسبات تولیدی حاکم فئودالی ، جوانبی از خصلت های خرده بورژوایی ، در سطوح و درجات مختلف ، در میان دهقانان نفوذ می نمایند . ولی تا زمانی که خصلت های دهقانی نقش مسلط و عمده داشته باشند ، حاملین این خصلت ها جزء دهقانان و نه خرده بورژوازی به حساب می آیند .</p> <p>ولی از قرار معلوم در " طرح پیشنهادی ... " کل دهاقین به مثابه خرده بورژواهای دهاتی منظور گردیده است و به همین جهت اصلاً از دهاقین در آن حتی اسم برده نمی شود ؛ گو اینکه اصلاً طبقه ای بنام دهقان در افغانستان قبل از کودتای هفت ثور وجود نداشته است .</p> <p>این ادعا که سراسر تاریخ قرن بیست افغانستان مشحون ( مملو ) از نقش و مبارزات خرده بورژوازی شهری و دهاتی و بخصوص بخش شهری آن بوده</p>	

مسئله فئودالی و دهقانی در مخالفت با حاکمیت نیز وجود داشت و هر چند وقت یکبار از این گوشه و آن گوشه کشور سر بلند می کرد و اینگونه نبود که کل صحنه مبارزات سیاسی را خرده بورژوازی شهری اشغال کرده باشد. اوج مبارزات خرده بورژوازی شهری، بعد از اختتام دوره صدارت هاشم خان یعنی در دوره صدارت شاه محمود خان در قالب جنبش دوره هفت شورا به وقوع پیوست. جنبش دوره هفت شورا یک جنبش محدود به شهر کابل بود و حتی در این شهر نیز نتوانست به یک جنبش فراگیر بدل گردد. بر علاوه عمر مستعجل داشت و مدت کوتاهی دوام کرد. در دوره های بعدی نیز، چنانچه بعدا خواهیم دید، خرده بورژوازی شهری دارای نقش تعیین کننده در جامعه نبوده و مبارزاتش کل صحنه سیاسی و مبارزاتی افغانستان را نتوانست - و نمی توانست - اشغال نماید. دلیل آن روشن است. اصولا نقش عمده سیاسی و مبارزاتی در هر جامعه ای به دو طبقه اصلی استثمار کننده و استثمار شونده تعلق دارد. ما در افغانستان شیوه تولید فئودالی کهن داشته ایم، شیوه تولیدی ای که از زمان امان الله خان بصورت آشکار پروسه تبدیلی آن به نیمه فئودالیزم آغاز گردید. در شیوه تولیدی فئودالی و همچنان در شکل تغییر یافته فعلی آن یعنی نیمه فئودالیزم، دو طبقه فئودال و دهقان طبقات اصلی جامعه محسوب می گردند و نقش عمده و تعیین کننده در صحنه سیاسی و مبارزات سیاسی جامعه دارند. ما تا حال از هیچ کسی نشنیده بودیم که شیوه تولید مسلط بر جامعه افغانستان، شیوه تولیدی خرده

بورژوایی است و از این بابت به نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " آفرین می گوئیم.

خرده مالکان دهاتی را مجموعا جزء طبقه سرمایه دار قرار دادن و آنها را گسترده تر از فئودال ها اعلام کردن، یعنی کلا خرده مالکین دهاتی را بیرون از طبقه فئودال قرار دادن، نیز غلط است. طبقه فئودال به بخش های مختلف مالکان ارضی بزرگ، مالکان ارضی متوسط و مالکان ارضی کوچک تقسیم می شوند. مالکان ارضی کوچک یا خرده مالکان نیز جزء طبقه فئودال محسوب می شود و نه جزء طبقه سرمایه دار. درینجا به نظر می رسد که منظور نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " از " خرده مالکان دهاتی " مالکان ارضی کوچک نیست بلکه دهقانان مرفه، یعنی قشر بالائی دهقانان است. موقعیت افراد این قشر می تواند قابل تبدیل شدن به موقعیت بورژوایی ملی باشد و همچنان می تواند در سطوح و درجات مختلف، آن موقعیت را در خود متداخل سازد. ولی تا زمانی که افراد این قشر عمدتا در موقعیت دهقانی قرار داشته باشند، کماکان به مثابه بخشی از دهقانان به حساب می آیند و نه به عنوان بخشی از طبقه سرمایه دار.

تحلیل طبقاتی علمی از جامعه افغانستان با یک کاسه کردن انواع مختلف سرمایه داران یعنی سرمایه داران ملی، بیروکرات و کمپرادور خوانائی ندارد. درست است که اینها همه در چوکات کلی طبقه سرمایه دار می گنجد، اما نقش و جایگاه هر یکی از آنها در یک جامعه تحت سلطه امپریالیزم و در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین با هم فرق می نماید.

بطور مشخص ، بورژوازی کمپرادور ، بعد از آمدن بر روی صحنه ، در پهلوی طبقه فئودال در حاکمیت شریک بود و در خدمت گزاری به امپریالیزم ذینفع . اما بورژوازی ملی چنین نبوده و نیست و تحت فشار فئودالیزم و امپریالیزم قرار داشت و کماکان قرار دارد . بورژوازی ملی معمولاً بیروکرات نیست ، در حالیکه بورژوازی کمپرادور عمدتاً بیروکرات است .

تکیه روی این موضوع که طبقه فئودال زیاد گسترده نبوده است ، به نحو جالبی تعجب بر انگیز است . مگر قرار است که طبقه استثمارگر یک طبقه وسیع و گسترده باشد ؟ طبقات استثمارگر در جوامع طبقاتی همیشه یک اقلیت کوچک را تشکیل می دهند . حاکمیت آنها بر جامعه نه با تکیه بر تعداد افراد طبقه شان بلکه با تکیه بر مالکیت شان بر وسائل تولید اعمال می گردد . همچنانکه فئودالان در جامعه فئودالی و نیمه فئودالی یک اقلیت کوچک استثمارگر را تشکیل می دهند ، برده داران در جامعه برده داری نیز یک اقلیت کوچک استثمارگر بوده اند و سرمایه داران در جامعه سرمایه داری نیز اقلیت استثمارگر هستند .

ببینیم که " طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " در مورد طبقه کارگر در افغانستان چه فرمایشاتی دارد ؟

" طبقه کارگر که بعد از جنگ جهانی دوم به تدریج شکل گرفت ، نتوانست به آگاهی ، جنبش و سازمان مستقل خود دست یابد . آنچه هم که بعنوان جنبش سیاسی طبقه کارگر افغانستان عرض وجود کرد ، اگر در خطوط کلی خود آرمان و آرزوی

جامعه بی طبقه را منعکس میکرد و عناصری از مبارزه ی پرولتاریایی را در خود داشت ، اما در مجموع مبارزه بخش رادیکال خرده بورژوازی شهری بود که علی الرغم نقش انقلابی ، فداکارانه و گاهی رادیکال و عدالتخواهانه خود نمیتوانست ، مبارزه پرولتاریایی باشد .

ولی این جنبش توانست ایده های سوسیالیستی را که از زمان نهضت امانی حتی بصورت سازمانی و محدود اشاعه می یافتند ، در مقیاس وسیعی در جامعه بگسترانند . این جنبش بمثابة قاطع ترین بخش نیروی دموکراسی خواه ، مدرنیست و پیشرفت طلب ، برای نخستین بار قدرت سیاسی طبقات ستمگر را تحت سوال قرار داده ، بجای اصلاح دستگاه و تغییر افراد خوب بجای بد ، دگرگونی کامل آن را مطرح کرد .

این جنبش میراث دار جنبش مشروطیت ، جنبش امانی و تمام جنبش ها و حرکاتی بود که قهرمانان فراموش ناشدنی خود را در میدان ها ، زندان ها و کشتارگاه ها بتاریخ سپرده بودند . در مرکز این جنبش ، نیرو های که خاستگاه شان جریان دموکراتیک نوین (معروف به شعله جاوید) بود قرار داشتند . عده ی از صفوف جریانی که بنام " ستم ملی " شهرت یافته بودند ، وبخشی از صفوف فراکسیون های حزب دموکراتیک خلق (پرچم و خلق) مخصوصاً قبل از کودتای ثور ، آنانی که دست شان بخون آلوده نگشت ، هم درین زمره بحساب می آیند . " ( صفحه پنجم طرح پیشنهادی .... ) در مورد مطالب مندرج در سطور فوق روی دو نکته مکث می کنیم . یکی در مورد مفهوم جنبش سیاسی طبقه



کارگر افغانستان و دیگری در مورد شمولیت و عدم شمولیت صفوف ستمی ها و خلقی ها و پرچمی ها در این جنبش . " طرح پیشنهادی ... " خود اذعان دارد که " آنچه بنام جنبش سیاسی طبقه کارگر افغانستان عرض وجود کرد ، توانست " در خطوط کلی خود آرمان و آرزوی جامعه بی طبقه را منعکس ... " نماید ، " ... ایده های سوسیالیستی را ... در مقیاس وسیعی در جامعه بگستراند . " و " برای نخستین بار قدرت سیاسی طبقات ستمگر را تحت سوال قرار داده ... بجای اصلاح دستگاه و تغییر افراد خوب بجای بد ، دگرگونی کامل آن { یعنی انقلاب سیاسی } را مطرح کرد . " اما باز هم ادعا دارد که این جنبش " در مجموع مبارزه بخش رادیکال خرده بورژوازی شهری بود " و " نمیتوانست ، مبارزه پرولتاریایی باشد " . گرچه دلیل این ادعا بطور واضح و روشن بیان نمی گردد ، اما با توجه به نحوه معرفی ای که از این جنبش به عمل می آورد می توان به چگونگی طرح این ادعا پی برد . " طرح پیشنهادی ... " می گوید که : " در مرکز این جنبش ، نیرو هایی که خاستگاه شان جریان دموکراتیک نوین (معروف به شعله جاوید) بود قرار داشتند . " جنبش سیاسی طبقه کارگر یعنی جنبش کمونیستی . این جنبش به مثابه یک جنبش فراگیر با تشکیل " سازمان جوانان مترقی " عرض وجود کرد . این سازمان در مرکز و یا بهتر گفته شود در رهبری جریان شعله جاوید قرار داشت . جریان شعله جاوید توسط این سازمان به وجود آمد و تحت رهبری اش در دهه چهل فعالیت های مبارزاتی اش را پیش برد .

اما جریان شعله جاوید یک جنبش سیاسی توده یی وسیع بود که عمدتاً از روشنفکران و کارگران تشکیل شده بود و یک جنبش دموکراتیک نوین بود . این جنبش یک جنبش کمونیستی نبود ، بلکه توسط جنبش کمونیستی به وجود آمد و طی چند سال موجودیت سازمان جوانان مترقی رهبری گردید . درینمورد در برنامه حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان گفته می شود : " بذر هائیکه در دوره هفت شورا و بعد از آن افشانه شده بود ، بر پایه طبقاتی طبقه کارگر جوان کشور و تحت تاثیر مواضع ضد رویزیونیستی حزب کمونیست چین ، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و مبارزات آزادیبخش ملی در آسیا ، افریقا و امریکای لاتین ، در وجود سازمان جوانان مترقی ، به پیشگامی رفیق شهید اکرم یاری ، در سال 1344 جوانه زد و به رشد ادامه داد و به این ترتیب جنبش کمونیستی ( مائوئیستی ) کشور زاده شد . جنبش دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید ) که بدست سازمان جوانان مترقی دامن زده شد ، به مثابه پیشرو ترین و در عین حال گسترده ترین جنبش ضد ارتجاع ، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در کشور قد بر افراشت . " ( صفحه 128 برنامه حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان ) یک جنبش سیاسی به اعتبار ایدئولوژی و برنامه سیاسی خود است که جنبش سیاسی این طبقه یا آن طبقه اجتماعی شمرده می شود . جنبش کمونیستی ( مائوئیستی ) نیز به اعتبار ایدئولوژی ( مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم ، که در وقت سازمان جوانان مترقی اندیشه مائوتسه دون نامیده

می شد، و برنامه سیاسی یعنی برنامه سیاسی انقلاب پرولتری (انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی) خود بود و هست که جنبش سیاسی طبقه کارگر به حساب می آید و نه به اعتبار اینکه آیا مشمولین آن دارای منشاء طبقاتی کارگری بودند و هستند یا نه؟

اما جریان شعله جاوید یک جنبش کمونیستی نبود و به همین اعتبار نمی توانست جنبش سیاسی طبقه کارگر تلقی گردد. این فقط در تصورات واهی نویسندگان "طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان" است که جریان شعله جاوید یکبار به عنوان جنبش سیاسی طبقه کارگر عرض وجود می کند و بار دیگر جنبش سیاسی خرده بورژوازی شهری اعلام می گردد.

ما گفتیم که منشاء طبقاتی افراد و اشخاص نمی تواند معیار اصلی برای تعیین موضعگیری طبقاتی آنها تلقی گردد. مثلاً "طرح پیشنهادی ... " ادعا دارد که بخشی از صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان به جنبش سیاسی خرده بورژوازی شهری تعلق داشته است. به چه دلیل؟ لابد به دلیل منشاء طبقاتی این افراد. ولی این طرز تلقی از مفهوم نمایندگی سیاسی از طبقات اجتماعی نا درست و غیر اصولی است.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان نماینده سیاسی بورژوازی کمپرادور بیروکرات و ابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی بود. یقیناً میان خط گزاران و صفوف این حزب فرق و تفاوت وجود داشته است ولی این حزب در کلیت خود نمایندگی بورژوازی کمپرادور بیروکرات و ابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را بر عهده

داشت. در اینمورد برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می گوید:

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر پایه طبقاتی بورژوازی کمپرادور بیروکرات و ابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی که تا آن زمان رشد نسبتاً گسترده ای یافته بود، به عنوان عامل و حامل، مبلغ و مروج رویزیونیزم روسی و کاررگزار سیاسی مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، با صفاتی چون جبهه سائی نوکر مآبانه در مقابل دربار و سازشکاری و تسلیم طلبی در قبال سیاست های رژیم حاکم، پارلمانتاریزم و مواضع شونویستی ملی، با کارگردانی مستقیم و غیر مستقیم سوسیال امپریالیست ها، تشکیل گردید و عمدتاً در دو شاخه اصلی "خلق" و "پرچم" آشکارا به فعالیت های ضد انقلابی و ضد ملی خود پرداخت. (صفحه 128 برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)

ایدئولوژی و برنامه سیاسی یک فرد یا یک جریان سیاسی تعیین می کند که این فرد و جریان در موضع دفاع از منافع کدام طبقه قرار دارد و نمایندگی سیاسی کدام طبقه را بر عهده دارد. اگر ایدئولوژی و برنامه سیاسی تغییر نماید، موضع سیاسی و نمایندگی سیاسی نیز تغییر خواهد کرد. مثلاً اگر جریان ستم ملی از زمان پیدایش تا زمان کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست های شوروی بر افغانستان می توانست کم و بیش مواضع و منافع بورژوازی ملی تاجیک در افغانستان را، در چوکات سنتریزم متمایل به سوسیال امپریالیزم شوروی، انعکاس دهد، بعد از آن کاملاً

به یک جریان تسلیم طلب در قبال رژیم کودتا و سوسیال امپریالیست ها مبدل گردیده و به یک نیروی بورژواکمپرادور تمام عیار خدمتگار به سوسیال امپریالیزم شوروی تغییر ماهیت داد.

در هر حال شامل ساختن بخشی از صفوف رویزیونیست های خلقی و پرچمی و سنتریست های ستمی در جنبش سیاسی ای که شعله یی ها در مرکز آن قرار داشته اند، توسط نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " به منظور خاصی صورت می گیرد. اینها در واقع ائتلاف عملی ای را که در چوکات نیروهای به اصطلاح ملی دموکرات درون حاکمیت پوشالی با برخی از بقایای خلقی ها و پرچمی ها و ستمی های دیروزی دارند، توجیه میکنند و برای آن محمل تاریخی میتراشند.

اصولا نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " دوره تجاوز و اشغالگری " شوروی " بر افغانستان را به عنوان یک دوره تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیستی و مقاومت در برابر آن نمی بینند. از دید آنها این دوره، دوره تجاوز دوجانبه ابر قدرت های شوروی و امریکا بر افغانستان بوده و چیزی بنام مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی وجود نداشته است. در طرح گفته می شود که:

" امپریالیسم امریکا در افغانستان، تجاوز موازی (باتجاوز اتحاد شوروی) و دراز مدت خود را در کشور ما بعد از ۱۱ سپتمبر کامل نمود. "

به همین جهت دوره مذکور نه دوره تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیستی و مقاومت در مقابل آن، بلکه " عصر لومپن ها " نامیده می شود، یعنی دوره ای که نظام تولیدی نورمال نداشته است:

" این عصر، عصر لومپن ها گردید. ادارات خاد و ملیشه های اردوی دست نشاند و لشکر های مجاهدین تنظیمی بطور اکثر از لومپن ها که سابقا در حاشیه جامعه زندگی داشتند و اکنون به علت درهم برهمی جنگ و برهم خوردن نظام تولیدی نورمال، صفوف شان گسترده شده بود، انباشته گشتند و بدینصورت اینان در خدمت امپریالیسم امریکا و اتحاد شوروی به نیروی فعال ویرانگر تبدیل گردیدند. این نیرو در بیست و چند سال اخیر فعال ترین و در عین حال خطرناک ترین نیروی جامعه بودند. طالبان نیز که ظاهرا اکثریت شان از متعلمین مدارس دینی بودند، اما در واقع یک کتله ی عظیمی ازین لومپن ها را که بخش از آن ها از طریق پیوستن مجاهدین و صفوف ملیشه ها نیرو های امنیتی رژیم پرچم و خلق و بخش دیگر شان مستقیما به طالبان پیوسته بودند، در لشکر های خود سازماندهی کرده و متشکل ساختند.

چور و چپاول، ویرانگری و تجاوزهای گوناگون، اگر از یکطرف با استراتژی تجاوز گران شوروی و بویژه تجاوز گران امریکایی و با اندیولوژی اسلام سیاسی منطبق بود، از طرف دیگر با موقعیت اجتماعی، اقتصادی و ساختمان روانی و اخلاقی لومپنهای آگاهانه گماشته شده از طرف تجاوزکاران دو طرف سازگاری عام و تام داشت.

به این ترتیب گفته می شود که در جامعه افغانستان، قیل از کودتای هفت ثور و تجاوز " شوروی "، خرده بورژوازی نیروی تعیین کننده اجتماعی محسوب می گردید، ولی بعد از آن، لومپن ها به چنین نیروئی تبدیل گشتند، نیروئی که در

هر دو طرف جنگ نقش عمده را بر عهده داشت. به این ترتیب ماهیت طبقاتی نیروهای مربوط به رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها و همچنان نیروهای مربوط به تنظیم های اسلامی مخالف " شوروی " و مخالف رژیم پویشالی ماستمالی میگردد ، همه این نیروها دارای ماهیت یکسان اعلام می گردد و از همه بالاتر اینکه دوره مذکور نه دوره اشغالگری " شوروی " با نقش مسلط نیروهای اشغالگر بلکه " عصر لومین ها " با نقش تعیین مسلط لومین های مربوط به رژیم دست نشانده معرفی میگردد .

ما نمی دانیم که منظور نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " از نظام تولیدی نورمال دقیقا چگونه نظامی است ؟ خود حضرات درینمورد به روشنی سخن نگفته اند . ولی از فحوای کلام شان پیدا است که منظور آنها از نظام تولیدی نورمال ، نظام تولیدی در شرایط غیر جنگی است . اینچنین دیدی از شرایط جنگی و غیر جنگی مبتنی بر این دید غلط است که شرایط جنگی و جنگ در مجموع وسیله ای برای ابقای یک نظام تولیدی و یا برقراری یک نظام تولیدی جدید نیست ، بلکه حالت نورمال تولیدی را از میان می برد و غیر از ویرانی و بر بادی نتیجه ای در بر ندارد . به عبارت دیگر این دید نقش قهر و خشونت را در تاریخ جامعه بشری صرفا یک نقش منفی ویران کننده و بر هم زننده حالت نورمال زندگی می داند که هر نوع آن ، اعم از عادلانه و غیر عادلانه ، تجاوزکارانه و دفاع جویانه ، قابل تقبیح و نکوهش است . در چنین طرز دیدی قهر و خشونت همان تروریسم

است و این هردو همان لومپنیزم !!  
لنین می گوید در دوران جنگ ها است که ماهیت حقیقی مناسبات در جامعه طبقاتی بصورت بلاواسطه و مستقیم به روی صحنه می آید . به این ترتیب آنچه در چنین دوران هائی به وقوع می پیوندد ، نه نشاندهنده عدم موجودیت نظام تولیدی نورمال بلکه نشاندهنده بلا واسطه و واقعیت مناسبات تولیدی حاکم است .

در دوران تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها ، افغانستان فاقد نظام تولیدی نورمال نبود ، بلکه از نظام تولیدی نورمال دوران جنگ بر خوردار بود . اینچنین نظام اقتصادی را **اقتصاد جنگی** می گویند . اقتصاد جنگی بیرون از نظام های تولیدی اجتماعی قرار ندارد . به عبارت دیگر اقتصاد جنگی یک نظام تولیدی غیر نورمال نیست ، بلکه شکل مشخص یک نظام تولیدی ، یعنی شکل مشخص آن در دوران جنگ است . در این دوران نظام تولیدی افغانستان به مثابه یک نظام تولیدی واحد از هم پاشید و به دو بخش تقسیم گردید . نظام تولیدی در مناطق تحت کنترل قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده ، نظام مستعمراتی - کمپرادوری بود و در مناطق تحت کنترل نیروهای مخالف " شوروی " و رژیم کابل ، نظام نیمه فنودالی - نیمه مستعمراتی ( البته اگر از مناطق کوچک تحت کنترل نیروهای مترقی در طی دو سه سال اول جنگ صرفنظر کنیم ) . از انجائیکه در طول این مدت رویهمرفته هم جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه وجود داشت و هم مقاومت جنگی علیه تجاوز و اشغال ، نظام تولیدی در هر دو بخش متذکره

بصورت جنگی سازماندهی شده بود . یقیناً در هر دو بخش ، لومین ها بخش نسبتاً مهمی از نیروهای جنگی را تشکیل می دادند . اما این وجه اشتراک نمی توانست تفاوت ماهوی نظام های تولیدی در این دو بخش از کشور یعنی تفاوت ماهوی نظام مستعمراتی - کمپرادوری و نظام نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی را از میان ببرد و هر دو را به " نظام لومپنی " مبدل سازد . اصولاً وقتی لومپن ها به نیروی جنگی ای در خدمت یک سیاست مشخص مبدل می شوند ، دیگر از لحاظ طبقاتی بی هویت و بی نسبت باقی نمی مانند ، بلکه به کارگران یک سیاست طبقاتی مشخص یعنی به خدمت یک طبقه مشخص در می آیند و جزء آن طبقه می شوند . اینها ممکن است در این یا آن مسئله خصلت ها و اخلاقیات خاص لومپنانه شان را تبارز دهند ، ولی این تبارزات دیگر تعیین کننده موقعیت اجتماعی آنان نیست و چیزی را بنام " لومپنیزم سیاسی " به مفهوم سیاست بیرون از دایره منافع طبقات خاص اجتماعی به وجود نمی آورد و فقدان نظام تولیدی را بار نمی آورد . در واقع ، تبارزات برهنه و بلا واسطه مناسبات تولیدی حاکم ، هم در مناطق تحت کنترل اشغالگران سوسیال امپریالیست و هم در مناطق تحت کنترل مخالفین جنگی شان ، در شرایط جنگی را نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " پدیده های غیر نورمال و لومپنانه دانسته اند .

در واقع بر مبنای همین تحلیل و ارزیابی غلط و نا درست است که دوره جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیست ها و مقاومت جنگی علیه این

تجاوز و اشغالگری را " عصر لومپن ها " اعلام می نماید . اینچنین است که علامت تساوی میان جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیستی و جنگ مقاومت ضد تجاوز و اشغال و ضد رژیم دست نشانده کشیده می شود . دید برنامه " ساما " اینگونه نبود . آن برنامه اشغالگران و دست نشانندگان شان را آماج مقاومت وسیع و عادلانه توده ها می دانست و اگر به سیاق زبان " طرح پیشنهادی ... " صحبت کنیم باید بگوییم که آن برنامه عصر مذکور را عصر جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیستی و جنگ مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها . دست نشانندگان شان می دانست . موضعگیری کنونی نویسندگان " طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " درینمورد ، یک عقب نشینی سیاسی نسبت به برنامه " ساما " است .

رژیم دست نشانده یک رژیم کمپرادور - فئودال بود و بورژوازی کمپرادور وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی در آن نقش مسلط داشت . این رژیم ، توسط یک حزب رویزیونیست که ده ها هزار نفر عضو داشت و بخش قابل توجهی از کادر ها و اعضای آن در تنظیم و هدایت قوت های مسلح دولتی سهم داشتند رهبری می شد ، دارای یک اردوی منظم دولتی بود که بنا به ادعای خود منسوبین رژیم چند صد هزار پرسونل داشت ، قوای پولیسی منظم دولتی چند ده هزار نفری داشت و شبکه استخباراتی دولتی آن که مستقیماً توسط کاجی بی ایجاد شده و سازماندهی می شد ، در سطح یک وزارت ارتقا داده شده بود . در پهلوی

این قوت های مسلح منظم دولتی گروه ها و دسته های ملیشه در نقاط مختلف کشور قرار داشت . بخشی از این گروه های ملیشه دارو دسته های قبیلوی و قومی بودند و بخشی هم دارو دسته های لومپن . دار و دسته های لومپن در میان ملیشه های دولتی در دوره حکومت نجیب قوت بیشتری گرفتند . همچنان در همین دوره شبکه استخباراتی رژیم نیز به پیمانانه نسبتا زیادی بافت لومپنانه پیدا نمود . ولی حتی در همین دوره ، این دار و دسته های لومپن نبودند که نقش تعیین کننده در مجموع قوت های مسلح دولتی داشته بوده باشند ، بلکه کماکان این نقش به نیروهای منظم دولتی و رهبریت حزبی آنها تعلق داشت .

اما مهم تر از این مسائل ، نقش مسلط قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیستی در کشور بود . تا زمانیکه این قوت ها در افغانستان حضور تجاوزکارانه و اشغالگرانه داشتند ، قوت های مسلح مربوط به رژیم دست نشانده در مجموع نمیتوانستند نقش مسلط و حاکم داشته باشند تا بنا به گفته نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " عصر را عصر آنها بدانیم .

طرح موضوع به این صورت در واقع به این مفهوم است که نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " نقش و مکانیزم مسلط و حاکم قوت های مسلح اشغالگر سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی در یک کشور اشغال شده را نادیده می گیرند . اینچنین چشم پوشی و نادیده گرفتن ، که به نظر ما در نزد کسانی که طرح پیشنهادی برنامه سیاسی می نویسند ، نمی تواند نا آگاهانه باشد ، در تحلیل از شرایط کنونی

نیز به نحو پر رنگی به چشم می خورد . این موضوع را بعدا به ارزیابی خواهیم گرفت .

حتی اگر فرض کنیم که قوت های مسلح رژیم کابل عمدتا متشکل از لومپن ها بوده اند ، عصر آنها فقط می توانست پس از خروج قوای " شوروی " از افغانستان شروع شود . چنانچه قبلا گفتیم درین دوره نیز با وجودی که رنگ لومپنانه قوای مسلح دولتی غلیظ تر گردید ، اما کماکان رنگ مسلط بر چهره و اندام رژیم نبود و نمی توانست باشد .

اما در طرف دیگر ، یک مقاومت وسیع و سرتاسری توده یی علیه قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده جریان داشت . طرح پیشنهادی نویسان کل این مقاومت را با رنگ تجاوز خزنده امریکا می آلاینند و آن را محدود و منحصر به تنظیم های اسلامی بنیاد گرا می سازند و نیروهای مسلح تحت رهبری این تنظیم ها را کلا رنگ و بوی لومپنانه می دهند . این طرز تلقی از آن مقاومت وسیع و حماسی توده یی ، خیانت به تاریخ افغانستان و خیانت به جانبختگان میلیونی آن مقاومت و بطور مشخص خیانت به جانبختگانی است که خود این حضرات ادعای ادامه راه شان را دارند . این طرز تلقی در واقع شاشیدن به سرچشمه آبی است که اینها خود از آن می نوشند .

حتی اگر بطور مشخص نیروهای مسلح تنظیم های اسلامی را در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی مدنظر بگیریم ، به هیچوجه نمی توانیم ادعا داشته باشیم که لومپن ها در آنها نقش مسلط داشته بوده باشند . این تنظیم ها در قدم اول عناصر تنظیمی مکتبی و خطی

شان را داشتند و در قدم دوم روابط توده بی‌شان را. در میان نیروهای مسلح بعضی از این تنظیم‌ها مثل جمعیت اسلامی، حزب اسلامی گلبدین، اتحاد اسلامی سیاف و حرکت اسلامی، عناصر و دسته‌های لومپن جای داشتند ولی از نقش مسلط بر کل تنظیم‌های مربوطه شان نیز برخوردار نبودند، چه رسد به نقش مسلط بر کل نیروهای تنظیمی. این عناصر و دسته‌ها در دوره "مشی مصالحه ملی" نجیب و بعد از خروج قوای "شوروی" از افغانستان، بیشتر تقویت گردیدند، ولی کماکان نقش مسلط نداشتند. بعد از قدرت‌گیری "جهادی‌ها" در کابل، نیروهای تنظیمی و ملیشه‌یی درگیر در خانه جنگی‌های ارتجاعی در کابل رنگ و بوی غلیظ‌تر و متعفن‌تر لومپنانه گرفتند. ولی کماکان در همین دوره نیز موضع مسلط در این خانه جنگی‌ها و خانه‌خرابی‌های مربوطه آن، به سیاست‌های آگاهانه رهبری‌های ارتجاعی تنظیم‌های درگیر و اربابان خارجی امپریالیستی و ارتجاعی شان تعلق می‌گرفت و نه خوی و اخلاقیات لومپنانه عناصر و دسته‌های لومپن شامل در نیروهای مسلح این تنظیم‌ها.

تئوری "لومپنیزم" نویسندگان "طرح پیشنهادی..." از نظریه‌ای ریشه‌می‌گیرد که بخصوص توسط رهبران جنایتکار جهادی بطور آگاهانه و نقشه‌مدانه طرح شده و بخورد مردم داده می‌شود. مثلاً سیاف به عنوان یکی از مسئولین اصلی خانه جنگی‌های ارتجاعی کابل، قسم می‌خورد و خدا را شاهد می‌آورد که از آنچه نیروهای مربوط به اتحاد اسلامی تحت رهبری وی در خانه جنگی

های کابل انجام داده‌اند، کوچکترین اطلاعاتی نداشته است. او ادعا دارد که آنچه نیروهای اتحاد اسلامی در کابل انجام دادند، مثلاً جنایاتی که در افشار به عمل آوردند، به رهبریت سیاسی او و سایر رهبران اتحاد اسلامی ربطی ندارد بلکه ناشی از خوی و خصلت لومپنانه جنگجویان مربوط به اتحاد اسلامی بوده و بدون اطلاع رهبری آن صورت می‌گرفته است. این رهبران جنایتکار بنا به همین تئوری و نظریه من در آوردی و خود ساخته است که با تصویب "منشور مصالحه و آشتی ملی" خود شان را از تعقیب عدلی و قضائی معاف کرده‌اند و صرفاً حق شکایت و دعوا برای افراد را علیه عاملین اجرائی جنایات، که گویا خود سر و بدون دستور رهبران شان بنا به خوی و خصلت لومپنانه خود شان دست به جنایاتی از قبیل تجاوزات جنسی، قتل، غارت و غیره زده‌اند، به رسمیت شناخته‌اند.

تئوری "لومپنیزم" در تحلیل از اوضاع جاری نیز راهنمای نویسندگان "طرح پیشنهادی..." است. آنها می‌نویسند: "بر پایه این وضع، سرمایه‌داری قدرتمند کنونی که از درون جنگ سر بلند کرده، مستقیماً با سیاه‌کاریهای مداخله‌گرانه شوروی و متحدینش و امریکا و متحدینش در رابطه بوده و سر‌آپایش با خون ریخته شده ملت ما آلوده می‌باشد. این سرمایه‌داری نه بصورت کلاسیک به میدان آمده، و نه فرهنگ خاص سرمایه‌داری را با خود رشد داده است. از آنجا که لومپن‌های قدرت یافته جهادی و لومپن‌های متشکل در رژیم سابق طرفدار شوروی از طریق قتل و غارت برهنه و غیر اقتصادی به این

صورت در آمده اند ، سرمایه‌داری کنونی هیچگونه خصلت ترقی و تکامل را در خود ندارد . امریکا هم با تقویت چنین سرمایه‌داری در سرکوب هر گونه مقاومت بالقوه و محتمل ، دارای يك متحد بومی میتواند باشد ."

و در جای دیگری باز هم می نویسند :

" در شرایط کنونی بزرگترین پایگاه اجتماعی امپریالیسم امریکا در افغانستان ، که تجاوز موازی (با تجاوز اتحاد شوروی) و دراز مدت خود را در کشور ما بعد از ۱۱ سپتمبر کامل نمود ، همین قشر گسترده { لومپن ها } میباشد . نیروی که ماحصل رشد طبیعی جامعه ما نبوده و از درون جنگ و اقتصاد جنگی و مافیایی سر بلند نموده است ."

درست تر آن است که بگوئیم : آنچه از درون جنگ های تقریباً سی ساله در افغانستان ، که همچنان ادامه دارد ، در شرایط عدم موجودیت نقش موثر نیروی انقلابی رهبری کننده در جامعه ، سر بلند کرده است ، بصورت مستقیم و غیر مستقیم با سیاهکاری تجاوزکارانه ، اشغالگرانه و مداخله گرانه سوسیال امپریالیست های شوروی و متحدین شان ، و بعد از فروپاشی " شوروی " تا حدی امپریالیست های روسی و متحدین شان ، و امپریالیست های امریکائی و متحدین شان ، در رابطه بوده و سرپایش با خون ریخته شده مردمان افغانستان آلوده می باشد .

در هر حال این محصول اقتصاد جنگی سی سال گذشته و همچنان جاری ، نظام سرمایه داری ، آنها هم نظام سرمایه داری قدرتمند ، نیست بلکه نظام مستعمراتی - نیمه فئودالی و دارای اقتصاد جنگی

است . یقیناً این نظام خصلت متری ندارد و تکامل دهنده جامعه نیست . ولی باید درک درستی از ماهیت واقعی آن داشت . البته نمی توان گفت که نیمه فئودالیزم کنونی همان نیمه فئودالیزم زمان سلطنت ظاهر شاه و یا حتی نیمه فئودالیزم زمان حاکمیت داود خان است و تغییری در آن رونما نگردیده است . حتی اگر شرایط جنگی در طی سی سال گذشته در افغانستان وجود نمی داشت باز هم در اثر تأثیرات بین المللی آنچه " گلوبالیزسیون امپریالیستی " خوانده می شود ، تغییرات و تحولات خزنده سرمایه داری نوع کمپرادوری در جامعه افغانستان ادامه می یافت و رنگ و بوی سرمایه دارانه نظام حاکم بر افغانستان را بیشتر و بیشتر می کرد . اما بررسی و ارزیابی مجموع فاکت ها و واقعیت های کنونی اقتصادی - اجتماعی افغانستان نشان می دهد که کماکان این جامعه یک جامعه نیمه فئودالی ، و البته فعلاً یک جامعه مستعمراتی نیمه فئودالی ، است و نه یک جامعه سرمایه داری یعنی جامعه ای که شیوه تولید سرمایه داری بر آن مسلط باشد . البته شیوه تولید سرمایه داری در جامعه وجود دارد و نسبت به سابق ، مثلاً نسبت به زمان ظاهر شاه ، تقویت نیز گردیده است ، ولی کماکان نقش مسلط اقتصادی - اجتماعی بر جامعه ندارد . شگافتن مشروح این مسئله مستلزم پششبرد بحث مستقلی است که در قالب نقد مختصر کنونی نمی گنجد . یقیناً عده نسبتاً زیادی از قدرت یافتگان جهادی از درون جنگ به نان و نوائی رسیده و به ثروتمندان درجه اول افغانستان کنونی تبدیل گشته اند . ولی این افراد لومپن های درون صفوف جهادی ها



نیستند، بلکه رهبران و فرماندهان عالیرتبه جهادی اند یعنی خط‌گزاران و تدوین‌کنندگان مشی مبارزاتی جهادی‌ها یعنی نمایندگان سیاسی آگاه طبقات فنودال و بورژواکمپرادور. اینها در اکثریت قریب به اتفاق کسانی مثل سیاف و ربانی و خلیلی و فهیم و اسماعیل و غیره افراد هم‌قماش‌شان از میان رهبران و فرماندهان عالیرتبه جهادی هستند و نه کسانی مثل فلان خرده قومندان لومپن مربوط به حزب اسلامی یا اتحاد اسلامی سیاف و غیره. رهبران سیاسی نمایندگان آگاه طبقات اجتماعی اند. لومپن خواندن آنها منتهای بی‌خردی و نشاندهنده سفاقت سیاسی است.

البته نمی‌توان منکر شد که عده‌ای از لومپن - جهادی‌ها به نان و نوائی نرسیده اند و در میان نوکیسه‌های جدید اصلاً جای ندارند. ولی تعداد این افراد اندک است و سرمایه‌های‌شان هم چندان بزرگ نیست و لذا نقش تعیین‌کننده نمی‌توانند داشته باشند.

در طرف نوکران دیروزی سوسیال امپریالیست‌های شوروی سابق، وضع طور دیگری است. آنها تا زمانی که شوروی سوسیال امپریالیستی پا بر جا و باقی بود، به اصطلاح پشت‌شان به کوه بود و تا آن زمان فکر مبدل شدن به سرمایه‌داران خصوصی در ذهن رهبران و فرماندهان عالیرتبه‌شان، بنا به سیستم سرمایه‌داری دولتی، شایع نشده بود و سلطه بروکراتیک بر اقتصاد را برای‌شان کافی محسوب می‌کردند و زندگی نسبتاً مرفه در چوکات آن راضی بودند. اما وقتی این کوه پشت سر‌شان ناگهان فروپاشید و آنها ناچار شدند قدرت را به

جهادی‌ها تسلیم نمایند، فقط دو سه ماهی وقت داشتند که برای بیرون کشیدن‌شان از افغانستان زمینه‌سازی نمایند. آنها در این بیرون بردن از افغانستان کم و بیش امکاناتی با خود بردند ولی نه در حدی که آنها را به سرمایه‌داران خصوصی بزرگ کنونی مبدل نماید. به همین جهت است که حتی یکتن از رهبران و فرماندهان عالیرتبه رژیم مزدور "شوروی" سابق را در میان سرمایه‌داران بزرگ نوکیسه کنونی نمی‌توانیم ببینیم.

از میان لومپن - ملیشه‌های سابق مربوط به رژیم دست‌نشانده "شوروی" سابق، عده‌ای از رهبران "جنبش ملی اسلامی" در میان بزرگ مالکان و بزرگ سرمایه‌داران کنونی جای دارند. ولی اینان دیگر لومپن نیستند، بلکه از جمله رهبران و فرماندهان عالیرتبه ارتجاعی مربوط به حاکمیت ارتجاعی محسوب می‌گردند و بر علاوه دیگر از جمله افراد بالای طبقات استثمارگر اند و موقعیت "شریفانه" ای در درون نظام حاکم ارتجاعی کنونی دارند. اینها دیگر از جمله لومپن‌های غیر مربوط به طبقات اجتماعی محسوب نمی‌گردند.

بزرگترین پایگاه اجتماعی امپریالیزم امریکا در افغانستان کنونی را طبقات استثمارگر فنودال و بورژواکمپرادور تشکیل می‌دهند و نه قشر لومپن، ولو اینکه این قشر فعلاً نسبتاً گسترده نیز باشد. امپریالیست‌های امریکایی مطابق به یک استراتژی دراز مدت جهانی و منطقوی به افغانستان آمده‌اند و در این کشور نظام‌سازی می‌کنند. در چوکات این استراتژی یقیناً استفاده جوئی جزئی و یا حتی قابل توجه نیز از قشر لومپن به

عمل آمده است و کماکان به عمل خواهد آمد. ولی این استفاده جوئی نه تنها خصلت تعیین کننده در کل پروسه نظام سازی امپریالیستی ندارد، بلکه می توان گفت که موقتی و گذرا نیز خواهد بود. نظام سازی با تکیه بر طبقات اجتماعی ممکن و میسر می گردد و امپریالیست های امریکائی به منافع امپریالیستی شان آگاه هستند و از این بابت احمق تشریف ندارند که قشر لومین را پایگاه اجتماعی شان بسازند.

#### استراتژی مبارزاتی تسلیم طلبانه :

" طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " اعلام می کند :  
" افغانستان اکنون يك کشور اشغال شده است "

درست تر از این حرفی وجود ندارد. ولی نباید خیال کرد که این " طرح " در شرایط اشغال امپریالیستی شعار جنگ مقاومت را مطرح می کند. اصطلاح جنگ مقاومت علیه تجاوز و اشغال امپریالیستی و رژیم دست نشانده اشغالگران اصلا در قاموس " طرح " مذکور وجود ندارد. البته قهر مردمی اجمالا پذیرفته می شود ولی شرایط اعمال آن در اوضاع کنونی غیر آماده اعلام می گردد. درینمورد گفته می شود :

" ... سازمان روشنگران ، قهر مردمی را جدا از تروریسم پنداشته آن را در جهت منافع مردم از طرف مردم و برای دفاع از حقوق مردم بمثابه يك اصل اساسی میپذیرد ، هر چند شرایط اعمال آن در اوضاع کنونی آماده نمیباشد . "

چرا شرایط اعمال قهر مردمی در اوضاع

کنونی آماده نمی باشد ؟ این ، موضوعی است که به عدم آمادگی مردم برای اعمال قهر انقلابی و عدم آمادگی نیروی سیاسی رهبری کننده قهر مردمی ربط داده نمی شود ؛ چرا که در آن صورت وظیفه عاجل مبارزاتی دست یابی به چنین آمادگی یعنی پیشبرد مبارزات تدارکی برای اعمال قهر مردمی باید باشد ، وظیفه ای که نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " اصلا در مقابل شان قرار نمی دهند. آنها اصولا مبارزه علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکائی را در راس وظایف مبارزاتی شان قرار نمی دهند و درینمورد می گویند :

" مبارزه همه جانبه با تجاوز ایالات متحده امریکا به کشور ما یکی از وظایف مهم دیگر... خواهد بود . "

وقتی گفته می شود که : " یکی از وظایف مهم دیگر خواهد بود " ، یعنی اینکه نه تنها یک وظیفه مهم درجه اول نیست ، بلکه هم اکنون یک وظیفه مبارزاتی درجه دوم و سوم نیز نیست و در آینده چنین موقعیتی خواهد داشت. به همین جهت قبل از جمله فوق الذکر اولویت های مشی مبارزاتی بصورت تقریبا مفصل بیان گردیده است .

اما طرح " مبارزه همه جانبه با تجاوز ایالات متحده " در جمله فوق الذکر یک حرف مفت است. وقتی اعمال قهر مردمی علیه این تجاوز ، به بهانه آماده نبودن شرایط اعمال آن در اوضاع کنونی ، منتفی اعلام می گردد ، چگونه می توان از " مبارزه همه جانبه " صحبت به عمل آورد ؟ مبارزه همه جانبه یعنی پیشبرد مبارزه در تمامی عرصه های سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی به شمول

شوروی و یا امثال آن نیست. این تجاوز از ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ (روز حمله امریکا به رژیم طالبان) آغاز نشده بلکه تقریباً موازی با تجاوز اتحاد شوروی به جریان افتاده است.

شکی نیست که امپریالیست های امریکایی در هفت اکتوبر ۲۰۰۱ افغانستان را مورد حمله قرار داده و این کشور را اشغال کردند. این تجاوز و اشغالگری نظامی مستقیم نظامی امپریالیست های امریکایی در هفت اکتوبر ۲۰۰۱ شروع شد و نه پیش از آن. قبل از آن، باری در زمان حکومت کلینتن، امپریالیست های امریکایی، به بهانه بمباران پایگاه های القاعده، بالای افغانستان حمله راکتی کرده بودند. اما در این نیز شکی وجود ندارد که تمهیدات برای این تجاوز و اشغالگری نظامی مستقیم سال ها قبل و تقریباً همزمان با تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی آغاز شده بود. این تمهیدات، اشکال گوناگون، منجمله مداخلات غیر مستقیم نظامی، داشت و عرصه های مختلف، منجمله عرصه نظامی، را شامل می شد. " طرح پیشنهادی ... " شروع این تمهیدات را به مفهوم شروع تجاوز میگرد و نام " تجاوز خزنده " بر آن مینهد. چنین وانمود می گردد که تجاوز سوسیال امپریالیست های شوروی بر افغانستان، تمهیدات قبلی و به بیان " طرح پیشنهادی ... " در بر گیرنده مرحله قبلی " تجاوز خزنده " نبوده و گویا ناگهان و بدون زمینه سازی های قبلی صورت گرفته است. معلوم نیست چگونه و با در نظر داشت کدام مدارک و اسناد اینچنین جعل سازی تاریخی صورت می گیرد؟ آیا نویسندگان " طرح

عرصه نظامی و استفاده از تمام اشکال مبارزاتی اعم از مسلحانه، غیر مسلحانه، مخفی، علنی، نیمه مخفی و نیمه علنی، غیر قانونی، قانونی و غیره. وقتی کل عرصه نظامی از لیست عرصه های مبارزاتی بیرون کشیده می شود و مبارزات مسلحانه اصلاً در لیست اشکال قابل پیشبرد مبارزه جای نمی گیرد، چگونه می توان مبارزه همه جانبه علیه تجاوز امریکارا مطرح کرد؟

اینکه مبارزه علیه تجاوز ایالات متحده امریکا، که بهتر است تجاوز امپریالیست های امریکایی گفته شود، در راس وظایف مبارزاتی قرار نمی گیرد و به مثابه وظیفه درجه اول مبارزاتی معین نمی گردد، باز هم به عدم آمادگی توده های مردم و عدم آمادگی نیرو یا نیروهای سیاسی رهبری کننده این مبارزه یعنی عوامل ذهنی و تشکیلاتی ربط داده نمی شود؛ چرا که اگر چنین باشد رفع این عقب ماندگی ذهنی و تشکیلاتی وظیفه عاجل مبارزاتی محسوب می گردد. این موضعگیری به ماهیت و چگونگی تجاوز امپریالیست های امریکایی و به ویژه گی های این تجاوز یعنی عوامل عینی مربوط دانسته می شود که تلاش ذهنی و تشکیلاتی برای رفع آن ضرورت و اصولیت ندارد و باید به مثابه واقعیت عینی پذیرفت. ببینیم این ویژه گی ها چگونه مشخص گردیده اند؟ " طرح پیشنهادی ... " به ادامه جمله نقل شده قبلی اولین ویژه گی تجاوز امپریالیست های امریکایی بر افغانستان را مشخص کرده و می نویسد:

" اما باید روشن گردد که تجاوز امریکا به کشور ما يك تجاوز نوع تجاوز اتحاد

تمهیداتی که از دو دهه قبل صورت گرفته بود، در طی این مدت بیشتر از یک و نیم سال تکمیل گردید.

بنا برین از بابت اینکه تجاوز امپریالیست های امریکایی بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها با تمهیدات قبلی همراه بوده است، این تجاوز و اشغالگری را نمی توان دارای مشخصه ویژه ای که تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی فاقد آن بوده است، دانست. در واقع قضاوت در مورد تجاوز شوروی به افغانستان به مثابه یک حرکت ناگهانی و بدون مقدمه چینی قبلی، به عدم پذیرش ماهیت سوسیال امپریالیزم شوروی از سوی نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " مربوط است. فقط بر مبنای چنین دیدی است که می توان گفت سوسیال امپریالیست از قبل اصلاً نقشه ای برای تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور نداشته اند و در یک شرایط ناگزیری و یا ارتکاب یک اشتباه سیاسی در 6 جدی 1358 بطور ناگهانی تصمیم گرفتند دست به این کار بزنند.

" طرح پیشنهادی ... " ویژه گی دوم تجاوز امریکا به افغانستان را به ترتیب ذیل مشخص می سازد:

" از طرف دیگر ابزار این تجاوز نیز با سایر تجاوز های نظامی در تفاوت بوده، تنها وجود سربازان امریکایی علامت آن نیست. ابزار این تجاوز يك مجموعه ایست مرکب از شبکه های سی ای ای و سایر شبکه های مخفی امریکا منجمله زندانهای مخفی آن، تمام تنظیم های اسلامی (پاکستانی و ایرانی)، طالبان و القایده به اضافه سربازان و پایگاه های آنها. " گو اینکه تجاوز سوسیال امپریالیست های

پیشنهادی ... " برنامه " ساما " را خوانده اند و یا متن آن را کاملاً به فراموشی سپرده اند؟ برنامه " ساما " وقتی از تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها حرف می زند، روی تمهیدات بیشتر از دو دهه برای آن تجاوز و اشغالگری تاکید می نماید.

این تمهیدات بطور مشخص از سفر خروشچف به افغانستان در سال 1955، در زمان صدارت داود خان شروع شد و در طول آن دوره و دوره دموکراسی کذایی ظاهر شاهي ادامه یافت. کودتای داود خان در سال 1352 یک نقطه عطف جدی در پیشبرد این تمهیدات بود. به دنبال آن کودتای هفت ثور در سال 1357، افغانستان را تا مرز حالت مستعمراتی سوق داد. در طول این مدت نفوذ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی سوسیال امپریالیست ها در افغانستان پیوسته در حال گسترش بود. اردوی دولتی افغانستان در زمان صدارت داود خان به یک اردوی وابسته به اردوی " شوروی " تبدیل گردید و نه تنها تمامی تسلیحات آن بلکه سیستم تعلیم و تربیه افسران و سربازان آن نیز کاملاً با مدل " شوروی " منطبق ساخته شد. قبل از آنکه قشون اردوی " شوروی " افغانستان را مورد حمله قرار داده و این کشور را اشغال نمایند، هزاران تن از مستشاران نظامی شوروی در افغانستان حضور داشتند و همین ها بودند که در اساس کودتاهای 26 سرطان 1352 و هفت ثور 1357 را رهبری و هدایت کردند. تجاوز قشون " شوروی " بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها یک سال و هشت ماه بعد از کودتای هفت ثور صورت گرفت و

شوروی به افغانستان صرفاً یک تجاوز نظامی بوده و صرفاً وجود سربازان " شوروی " علامت آن بوده است . این حکم نیز با عدم پذیرش ماهیت سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه یک ابرقدرت امپریالیستی از سوی نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " مرتبط است . اصولاً تجاوز و اشغالگری امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی نمی تواند به مثابه یک حرکت نظامی صرف براه بیفتد . در تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها " کاجی بی " عمیقاً دخیل بود . گفته می شود که هزاران زندانی به زندان های مخفی در " شوروی " انتقال داده شده و مورد شکنجه قرار گرفته ، تعدادی در همان زندان ها کشته شده و سائرین سال ها زندانی باقی مانده و در همان زندان ها زنده به گور شده اند . اشغالگران ، حزب دموکراتیک خلق و سائر دسته های وابسته به خود را در اختیار داشتند . رژیم دست نشانده و قوای مسلح پوشالی رژیم نیز تحت فرمان اشغالگران بود . نه تنها سربازان و پایگاه های قوای " شوروی " در افغانستان موجود بود ، بلکه به دلیل همسایگی افغانستان و " شوروی " پایگاه های نظامی مجاور سرحدات شمالی افغانستان در آن سوی مرز نیز میتوانستند در جنگ ها مستقیماً سهم بگیرند .

اما طالبان ( طالبان معارض ) و القاعده ابزار تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی نیستند . اینها مقاومت ارتجاعی علیه متجاوزین و اشغالگران امریکایی ، متحدین شان و رژیم دست نشانده شان را پیش می برند . اینها ابزار تجاوز و اشغالگری امپریالیستی نیستند ، بلکه بهانه آن قرار گرفته اند .

سوسیال امپریالیست ها نیز برای تجاوز و اشغالگری شان بهانه ای تراشیدند . آنها قوای شان را به افغانستان به بهانه مبارزه علیه مداخلات و تجاوزات امپریالیست ها و مرتجعین خارجی به افغانستان گسیل داشتند . آنها حتی " ملا عمر " خود شان را داشتند که عبارت از حفیظ الله امین بود . " شوروی ها " نیز همانند امریکایی ها در قدم اول رژیم مورد حمایت خود شان و نوکر دست پرورده خود شان را مورد حمله قرار دادند . البته آنها توانستند رژیم حفیظ الله امین را با یک حمله برق آسای چند ساعته از میان ببرند و بساط آنرا کلاً برچینند . اما امریکایی ها چنین کاری انجام داده نتوانستند . گرچه رژیم طالبان از میان رفت ولی آنها قادر شدند بخش هایی از نیروهای شان را سالم از میدان جنگ بیرون بکشند و با تکیه بر آنها مقاومت ارتجاعی علیه ارباب دیروزی شان را شکل بدهند . درینمورد یک تفاوت مشخص دیگر نیز وجود دارد . " شوروی " ها حفیظ الله امین را کشتند و زمینه مخالفت توسط او را در آینده از بین بردند . ولی امریکایی ها نتوانستند ملا عمر را از بین ببرند . او زنده ماند و رهبری مقاومت ارتجاعی بعدی علیه متجاوزین و اشغالگران را بر عهده گرفت .

به این ترتیب دومین ویژه گی ای که برای تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی توسط " طرح پیشنهادی ... " در نظر گرفته می شود ، همانند اولین ویژه گی در نظر گرفته شده توسط آن ، من در آوردی و بی بنیاد است .

اما نتیجه گیری ای که بر مبنای دو ویژه گی من در آوردی و بی بنیاد متذکره ، به

" پس برای اینکه شعار های ما در خدمت استراتژی اخوانیزم و طالبان که برای ترکتازی های بی حد و حصر ، ارباب را در کنار خود نمیخواهند ، قرار نگیرد باید شعار محو سیاسی تمام این مجموعه به شعار اصلی تبدیل گردد . "

استراتژی اخوانیزم و طالبان به عنوان یک کلیت اینگونه نیست که برای ترکتازی های بیشتر ارباب را در کنار خود نخواهند . هم اکنون اخوانی ها و طالبان هر دو به دو بخش جداگانه تسلیم شدگان و معارضین تقسیم شده اند و هر بخش شان نیز ارباب ها یا متحدین خارجی شان را در پهلوی خود می خواهند .

بخش تسلیم شدگان اخوان یکجا با ملیشه های دوستی نقش پیادگان میدان شطرنج جنگ افغانستان را برای قوای مهاجم امپریالیستی بازی کردند و اکنون نیز بخش مهمی از رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و خواهان ادامه حضور قوت های اشغالگر امپریالیستی در افغانستان هستند . اینها در واقع ترکتازی های بی حد و حصر فعلی شان را با تکیه بر اربابان خارجی شان پیش می برند . در واقع اگر اربابان خارجی شان نباشند ، گمان نمی رود که رژیم آنها مدت سه ماه هم دوام بیاورد ، یعنی به همان اندازه ای که رژیم نجیب بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی دوام نمود .

تسلیم شدگان طالبان دو بخش است . یک بخش که واقعا تسلیم شده اند بخوبی میدانند که اگر قوای امریکایی و ناتو در افغانستان نباشند ، ملا عمر و آخوند هایش آنان را گردن خواهند زد و به هیچوجهی فکر نمی شود که خواهان چنین " شهادتی " باشند . اما بخش دیگر که تسلیم شدگان

عمل آمده است ، پریشان فکری تسلیم طلبانه نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " را به نحو روشنی نشان می دهد . این نتیجه گیری را جمله به جمله مورد دقت قرار می دهیم :

" ازینجهت خروج تنها سربازان امریکایی یا ناتو نه تنها پایان تجاوز خواهد بود بلکه پوشیده شدن چهره این تجاوز را در بر خواهد داشت . "

یعنی اینکه بگذار چهره تجاوز همینگونه برهنه باشد و لازم نیست که ما شعار خروج قوای اشغالگر از افغانستان را به عنوان یک شعار مستقل پیش بکشیم . این نتیجه گیری صاف و ساده و به نحو بسیار روشنی تسلیم طلبانه است . حتی اگر صرفا قوای اشغالگر امریکایی و ناتو از افغانستان بیرون بروند ، حالت تجاوز و اشغالگری مستقیم امپریالیستی پایان می یابد و حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی تبدیل می گردد .

البته ما نباید برنامه مبارزاتی مان را روی تبدیل حالت مستعمراتی کنونی به حالت نیمه مستعمراتی استوار سازیم ، بلکه باید برای حصول استقلال و آزادی حقیقی نبرد کنیم . خروج قوای اشغالگر از افغانستان درین مسیر مبارزاتی امر مهم و درجه اول است ، گرچه به تنهایی کافی نیست . به این ترتیب شعار خروج قوای اشغالگر از افغانستان باید به عنوان یک شعار بدون قید و شرط مطرح گردد . طرح این شعار بصورت یک شعار مقید و مشروط درست نیست و ناشی از تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران است و یا به چنین تسلیم طلبی ای منجر می شود . جمله بعدی در " طرح پیشنهادی ... " این تسلیم طلبی را بخوبی نشان می دهد :

حقیقی نیستند بلکه بخاطر نفوذ به درون رژیم و یا اجرای یکسلسله کار های دیگر چنین وانمود می کنند و تسلیم شدن شان یک صحنه سازی است ، با قوای امریکایی و ناتو دشمنی می ورزند ، منتهی در قالب دوستی .

ولی اخوانی ها و طالبان معارض در شرایط فعلی حامیان خارجی ویژه دیگری دارند . بخش اخوان و طالبان خارجی مخالف با تهاجم امریکایی ها و متحدین شان به کشور های به اصطلاح اسلامی ، در راس آنها القاعده ، حامیان خارجی فعلی آنها را تشکیل می دهند . دلیلی وجود ندارد که آنها بخاطر ترکتازی های خود شان ، این حامیان شان را در پهلوی خود نخواهند . اینها نیز کار های فعلی شان را با تکیه بر همین متحدین خارجی شان پیش می برند و دلیلی وجود ندارد که خواهان حضور آنها در پهلوی شان نباشند .

یقینا طالبان و اخوانی های معارض ، حضور قوت های امریکایی و ناتو را مانع اجرای برنامه های شان در افغانستان و مقدم بر آن نابود کننده قدرت سیاسی شان می دانند . به همین جهت است که در مقابل آنها مقاومت می کنند و خواهان خروج شان از افغانستان هستند تا به قول " طرح پیشنهادی ... " چانس " ترکتازی های بی حد و حصر " را بصورت سر تاسری بدست بیاورند . ما نه تنها باید در خدمت پیشبرد این استراتژی مبارزاتی قرار نگیریم بلکه باید فعالانه علیه آن مبارزه کنیم ، یعنی در نهایت محو تمام مجموعه امپریالیستی و ارتجاعی را در نظر داشته باشیم .

ما درین مبارزه باید توجه داشته باشیم که تحت عنوان مبارزه با طالبانیزم و

اخوانیزم در خدمت پیشبرد استراتژی تجاوز کارانه و اشغالگرانه امپریالیست ها و همچنان استراتژی خائنانه ملی دست نشانگان شان قرار نگیریم . همچنین باید توجه داشته باشیم که تحت عنوان مبارزه با اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست نشانده شان به خدمت استراتژی طالبانیزم و اخوانیزم معارض با اشغالگران و رژیم پوشالی در نیائیم . نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " به موضوع دوم توجه می کنند ولی موضوع اول را کلا به فراموشی می سپارند و همین امر اساس و پایه فکری تسلیم طلبی شان را تشکیل می دهد .

در هر حال ، راز موفقیت در این مبارزه ، درک درست و علمی از تضاد های موجود و استفاده عملی موفقیت آمیز مبارزاتی از قوانین ماتریالیزم دیالکتیک و تجزیه و تحلیل دیالکتیکی است . ما باید در نظر بگیریم که در میان مجموعه وظایف مبارزاتی مان ، کدام وظیفه در مرحله فعلی وظیفه مبارزاتی عمده را تشکیل می دهد و کدام وظایف مبارزاتی وظایف غیر عمده محسوب می گردند . در میان وظایف مبارزاتی غیر عمده نیز باید وظایف مبارزاتی بزرگ و مهم ( یعنی وظایف مبارزاتی غیر قابل انصراف ) را از وظایف مبارزاتی کوچک و غیر مهم ( که می توانند بخصوص ار لحاظ تاکتیکی قابل انصراف باشند ) از هم جدا سازیم . از قرار معلوم نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " با اینچنین تجزیه و تحلیل دیالکتیکی بیگانه است . به همین جهت با طرح شعار به ظاهر " چپ " یعنی محو مجموعه ارتجاعی و امپریالیستی به یکبار و یکسویه ، به برخورد ضد دیالکتیکی

که این عطا های خود را با خود ببرند . " یعنی چه ؟ خروج سربازان امریکائی چگونه می تواند آخرین مرحله تجاوز باشد ؟ آیا خروج سربازان اشغالگر از افغانستان ، اختتام تجاوز و اشغالگری مستقیم امپریالیست ها است یا آخرین مرحله تجاوز و اشغالگری شان ؟ کسانی که طرح پیشنهادی یک برنامه سیاسی را می نویسند ، حد اقل باید اینقدر سواد سیاسی داشته باشند که مطالب نا مفهوم و بی معنی را به روی کاغذ نیاورند . گرچه جمله یاد شده از لحاظ ادبی بی معنی و بی مفهوم است ولی منظور نویسندگان آن روشن و واضح است . آنها مبارزه برای خروج قوای اشغالگر از افغانستان را نه تنها وظیفه مبارزاتی عمده بلکه وظیفه مبارزاتی عاجل نیز نمی دانند . چنانچه قبلاً گفتیم آنها از این امر تشویش ندارند که به ورطه تسلیم طلبی ملی غلطند ، بلکه از این می ترسند که با خروج قوای اشغالگر از افغانستان در مقابل ترکتازی های طالبان و اخوانی های معارض قرار نگیرند . به همین جهت در رابطه با خروج قوای اشغالگر از افغانستان شرط می گزارند و در صورتی آن را می خواهند که طالبان و اخوانی ها ( شامل رژیم دست نشانده و معارضین رژیم ) نیز کلاً نباشند و اشغالگران آنها را با خود ببرند . در حالیکه بر عکس ، شرط اساسی و مقدماتی سقوط رژیم دست نشانده ، خروج قوای اشغالگر از افغانستان است و اشغالگران مجبور خواهند بود که آنها را با خود ببرند . حتی اگر اشغالگران منهدم این کار را نکنند و در حق دست نشانندگان شان بی لطفی کرده و آنها را با خود نبرند ، خود آنها راه های فرار برای

مبادرت می ورزند و به ورطه تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده سقوط می کنند . یکبار دیگر تاکید می کنیم که مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان وظیفه مبارزاتی عمده کنونی را تشکیل می دهد . مبارزه علیه طبقات استثمارگر فئودال و بورژواکمپرادور ، علیرغم غیر عمده بودن آن در شرایط فعلی ، کماکان یک وظیفه مبارزاتی بزرگ محسوب می گردد و به همین جهت یک وظیفه مبارزاتی غیر قابل انصراف است . مبارزه علیه شوونیسم ملی و همچنان مبارزه علیه شوونیسم جنسی دو وظیفه مبارزاتی مهمی اند که علیرغم غیر عمده بودن شان وظایف مبارزاتی غیر قابل انصراف محسوب می گردند . همچنان مبارزه علیه تنوکراسی حاکم نیز یک مبارزه جدی و غیر قابل انصراف محسوب می گردد . تمامی این وظایف مبارزاتی بزرگ ، مهم و جدی باید در پیوند با پیشبرد وظیفه مبارزاتی عمده و در تابعیت از آن مبارزه قرار داشته باشند و پیش برده شوند . نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " وظایف مبارزاتی را اینگونه رده بندی نمی کنند . آنها همه را یک کاسه می سازند و اهمیت درجه اول وظیفه مبارزاتی عمده را به فراموشی می سپارند . به همین جهت بصورت هولناکی به ورطه تسلیم طلبی ملی در می غلطند . جمله بعدی " طرح پیشنهادی ... " این سقوط هولناک را بخوبی نشان می دهد :

" خروج سربازان امریکایی میتواند آخرین مرحله ی این تجاوز باشد بشرط آنکه ملت ما تجاوزگران را مجبور سازد



خودشان جستجو خواهند کرد .  
 اما در رابطه با بردن طالبان و اخوانی  
 های معارض ازینجا ، اشغالگران خود  
 تلاش دارند که این کار را انجام دهند و  
 هر قدر می توانند آنها را از اینجا به  
 گوانتانامو انتقال می دهند . در اینمورد  
 لازم نیست نویسندگان " طرح ... " شرط  
 و شروط بگذارند ! ؟

پس نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " چگونه استراتژی مبارزاتی ای برای خودشان بر گزیده اند ؟ جملات ذیل از متن " طرح ... " این استراتژی مبارزاتی را توضیح میدهد :

" در چنین شرایطی نیروهای مترقی ، دموکراسیخواه و طرفدار عدالت اجتماعی باید بکوشند ، تا با روشنگری ، ترویج و تبلیغ گسترش اتحاد ، آگاه کردن مردم به منافع طبقاتی و ملی شان و گسستن آنها از جنایتسالاران همتبارشان ، دیگر قربانی تروریسم امریکایی و القایده و تنظیمها نگردند . همچنان با تکیه بر این اصول ، باید اعتراض گسترده مردم از طریق مدنی که با شیوه های ویرانگرو جنایتکارانه تنظیم های اسلامی و طالبان فرق اساسی داشته باشد ، و با استفاده از نافرمانی مدنی و حتی قانون و در عین حال با فشار بر قانون و قانونگذاری برای هرچه ممکن وسعت بخشیدن آن در راستای منافع مردم ، از طریق اعتصاب های همگانی ، تظاهرات و افشاگری از مجرای مطبوعات موجود و بوجود آوردن مطبوعات واقعا آزاد که جایش در اوضاع کنونی بشدت خالیست ، سازمان داده شود . در عین حال شرکت مستقلانه در امر باز سازی گسترده که بتواند نمونه برای افشای سیاست مکارانه ی " باز سازی

" امپریالیسم و شرکایش باشد ، ایجاد ابتکار های مردمی ، ایجاد صندوق های اعانه برای پشتیبانی از مبارزات و مبارزان و غیره ، جنبش اعتراضی مردم را سمت ، عمق و تداوم بخشیده ، آن را تا به دست آمدن قدرت سیاسی مردمی که بصورت بلاواسطه ی از پشتیبانی مردم برخوردار باشد ، مدد خواهد رساند " به این ترتیب سازماندهی اعتراضات گسترده مردم از طریق مدنی ، و نه جنگی و قهری ، به مثابه محور اساسی استراتژی مبارزاتی در نظر گرفته می شود و توسل به شیوه های جنگی و قهری کلا شیوه های ویرانگر و جنایتکارانه تنظیم های اسلامی و طالبان وانمود می گردد . و اما شیوه های پیشبرد اعتراضات گسترده مردم در " طرح پیشنهادی ... " عبارت اند از :

نافرمانی مدنی ، مبارزات قانونی ، ایجاد فشار بر قانون و قانونگذاری ، اعتصاب های همگانی ، تظاهرات ، افشاگری از مجرای مطبوعات موجود ، به وجود آوردن مطبوعات واقعا آزاد ، شرکت مستقلانه در امر باز سازی گسترده ، ایجاد ابتکار های مردمی و ایجاد صندوق های اعانه برای پشتیبانی از مبارزات و مبارزان و غیره . " طرح ... " از اجرای این وظایف بلا فاصله به هدف " به دست آمدن قدرت سیاسی مردمی " می رسد . واضح است که این استراتژی مبارزاتی که با تئوری رویزیونیستی گذار مسالمت آمیز منطبق است ، به نحو بسیار روشنی یک استراتژی سفیهانه ، یاهه گویانه و تسلیم طلبانه است . یقینا میتوان اشکال مبارزاتی مسالمت آمیز قانونی و غیر قانونی را در چوکات یک مبارزه و

مقاومت همه جانبه گنجانند و از آنها در حد خود شان استفاده مبارزاتی به عمل آورد . ولی این اشکال مبارزاتی را نه تنها محور مبارزه و مقاومت همه جانبه دانستن بلکه کلا مبارزات مردمی را به پیشبرد این اشکال محدود کردن ، فقط میتواند از بلاهت و سفاقت سیاسی ناشی گردد . قوتهای مسلح متجاوز و اشغالگر را امپریالیستی را بدون برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نمیتوان از کشور اخراج کرد . اعتراضات مردمی هر قدر گسترده باشند نمیتوانند این قوتهای اشغالگر را از کشور بیرون نمایند . رژیم دست نشانده ایرا که با تفنگ و توپ و راکت و طیارات قوای اشغالگر بر این کشور و مردمان آن تحمیل گردیده است باید از طریق قهری بر انداخت و سرنگونش کرد . این رژیم از طریق مظاهره و اعتصاب نمیتواند سرنگون گردد . استراتژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب ، یعنی سرنگونی ارتجاع و امپریالیزم و کسب قدرت سیاسی مردمی ، جنگ خلق است و نه راه مبارزات مسالمت آمیز . تفاوت میان این دو راه مبارزاتی ، تفاوت میان استراتژی مبارزاتی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و انقلابی و استراتژی مبارزاتی رویونیستی و تسلیم طلبانه است .

وقتی " طرح پیشنهادی ... " یکی از راه های بروز اعتراضات گسترده مردم را " قانونگزاری " اعلام می نماید ، معلوم است که چه می خواهد بگوید . واضح است که این قانونگزاری مورد خواست شان در مناطق پایگاهی انقلابی صورت

نمیگیرد ، بلکه در پارلمان پوشالی صورت میگیرد . به عبارت روشن تر ، نویسندگان " طرح ... " شرکت در انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی ، رفتن در این پارلمان و قانونگزاری در آن را یکی از وظایف اصلی مبارزاتی شان میدانند . همین پارلمانتاریزم تسلیم طلبانه در واقع هسته اصلی استراتژی مبارزاتی تسلیم طلبانه نویسندگان " طرح پیشنهادی ... " را تشکیل می دهد . جنبش ما در شرایط نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی زمان ظاهر شاه ، شرکت در انتخابات پارلمانی رژیم حاکم را تحریم کرد و شعار " مرگ بر انتخابات سرکاری " را بلند کرد . اینک در شرایطی که کشور تحت اشغال قوت های مهاجم امپریالیستی و حاکمیت پوشالی یک رژیم دست نشانده قرار دارد ، کسانی که از لحاظ سوابق سیاسی به همان مرجع و منبع تاریخی وصل بوده اند ، با بی شرمی عام و تام سیاسی ، شعار شرکت در انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده را بلند می کنند .

جالب اینجا است که این حرکت به مثابه یک حرکت تاکتیکی برای رسوا کردن رژیم و اشغالگران حامی رژیم و به مثابه راهی برای افشا کردن ماهیت پارلمان پوشالی تلقی نمی گردد ، بلکه به مثابه راهی برای بسیج توده ها و سازماندهی اعتراضات گسترده شان وانمود می گردد و اهمیت استراتژیک می یابد . این است اوج تسلیم طلبی نویسندگان " طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان . "

ادامه دارد

## جواب به نامه های رسیده

شماره های مختلف جریده را برای خود بر دارد . به این ترتیب هم شما خواهید توانست بصورت منظم جریده را بگیریید و هم ما مجبور نخواهیم بود جریده را بصورت انفرادی برای تان ارسال کنیم . اصولاً سهولت بزرگ یک وب سایت برای یک تشکیلات اینست که با داشتن آن ، اجبار برای ارسال انفرادی مواد به همه خوانندگان از بین می رود .  
کامگار باشید !

\*\*\*\*\*

دوستان عزیز شعله جاوید !  
به تازگی وب سایت تان را خواندم اما اسم مدیر مسئول نشریه تان را نیافتم و نام های نویسندگان تان نیز ذکر نمی شود . من نمی دانم که چرا از نوشتن نام های تان ترس دارید . همچنان من نشریه تان را در کابل نیافتم . آیا نشریه تان تنها برای اروپا است ؟  
تشکر !

" س . آ . "

3 جنوری 2007

\*\*\*\*\*

دوست عزیز !  
از اینکه وب سایت ما را خوانده اید خوشوقتم . در مورد سوال هایی که برای تان پیدا شده است باید بگوئیم که :  
شعله جاوید نشریه ای است که از داخل افغانستان منتشر می گردد . این جریده کمونیستی ارگان مرکزی یک حزب

سلام عزیزان !  
ما یک گروه جدید چپ در افغانستان هستیم . شما می توانید ما را در وبلاگ ذیل ملاقات کنید :

[www.peshgam.blogspot.com](http://www.peshgam.blogspot.com)

11 دسامبر 2006

\*\*\*\*\*

دوستان عزیز !  
ما از شما و خط ایدئولوژیک - سیاسی گروه تان شناخت و معلومات روشنی نداشته ایم . اما علیرغم این موضوع اینک نامه و آدرس انترنیتی تان را در شعله جاوید انعکاس دادیم . یقیناً در آینده بطور روشنی خواهیم توانست در مورد خط فکری - سیاسی شما ابراز نظر کنیم .

\*\*\*\*\*

سلام !  
بخاطر روزنامه تان از شما تشکر میکنم . لطفاً مرا در لیست مکاتبات تان شامل سازید . به امید دریافت روزنامه تان در آینده .  
" س . "

4 جنوری 2007

\*\*\*\*\*

دوست عزیز ! سلام های متقابل ما را بپذیرید .  
ازینکه جریده ما بدست تان رسیده است خوشوقتم . ما سعی خواهیم کرد بعد از این هم جریده را برای تان برسانیم . ولی به نظر ما بهتر است دوستانی مثل شما خود به سایت حزب مراجعه کرده و

کمونیست (مائوئیست) است که مخفیانه و زیر زمینی فعالیت می نماید و فعالیت آن در افغانستان مطابق به "قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان" ممنوع و غیر قانونی است. به این دلیل است که ما نام مدیر مسئول و اسامی نویسندگان جریده را اعلام نمی کنیم. حتی اگر شعله جاوید نشریه ای می بود که از اروپا منتشر می شد باز هم ما نام مدیر مسئول و اسامی نویسندگان آن را اعلام نمی کردیم. ما فکر نمی کنیم که حتی دموکراسی امپریالیستی کشور های اروپایی بتواند برای حزب ما و خط ایدئولوژیک - سیاسی و مشی مبارزاتی آن فضای کاملاً امن برای فعالیت های مبارزاتی فراهم نماید.

طرح این موضوعات به این معنی نیست که گویا ما از بیان افکار و نظریات مان می ترسیم. برعکس برای اینکه بتوانیم افکار و نظریات مان را بطور صریح و روشن مطرح کنیم و مجبور نباشیم که برای ایجاد فضای کاملاً باز برای طرح یعنی قابل قبول و قابل تحمل ساختن برای امپریالیست ها و مرتجعین حاکم در شرایط فعلی، آنها را رقیق کنیم، ناگزیریم مخفی کاری های لازمه را در نظر بگیریم.

از قرار معلوم شما در مورد این مسائل توجهی ندارید و یا اصلاً برای تان قابل قبول نیست؛ در غیر آن بدون ارتباط و تماس با توزیع کنندگان شعله جاوید در افغانستان، اصلاً در صدد نمی شدید که در کابل این نشریه را پیدا کنید. امید و ارایم به شما بر نخورد اگر برای تان بگوئیم که شعله جاوید در کتابخانه های شهر کابل مثل نشرات احزاب راجستر

شده تسلیم طلب و پارلمانتاریست فروخته نمی شود.

در هر حال این توقع و دید تان ناشی از دو موضوع یا دو موضع می تواند باشد: یکی اینکه شما فکر کرده اید که در افغانستان اشغال شده و تحت حاکمیت رژیم پوشالی دست نشانده جمهوری اسلامی قرار داشته، واقعا دموکراسی و آزادی عقیده و بیان به وجود آمده است، آنچنانکه حتی یک حزب کمونیست (مائوئیست) که کمونیست بودنش را واضحا بیان می کند و استراتژی مبارزاتی اش را جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنان اعلام کرده است، می تواند آزادانه فعالیت کند و آزادانه نشراتش را چاپ و نشر نماید و هیچ نیازی به مخفی کاری ندارد. واضح است که چنین فکری بسیار غلط و نادرست است.

دیگر اینکه شما اصلاً معتقد به مبارزه همه جانبه و بنیادی علیه نظام حاکم نباشید بلکه خواهان این باشید که مطابق به شرایط موجود ایجاد شده توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده فعالیت هائی در قالب های قانونی صورت بگیرد. در اینصورت ما مجبور خواهیم بود حزب مان را در وزارت عدلیه رژیم راجستر کنیم. برای این کار باید نام حزب را تغییر دهیم، مثلاً نام آن را "حزب آزادیخواهان افغانستان" یا "حزب همبستگی افغانستان" بگذاریم. بر علاوه نام نشریه حزب را نیز باید تغییر دهیم، مثلاً نام آن را "صدای همبستگی" یا "روزگاران" بگذاریم. اما تمامی این ها نیز نمی توانست کافی باشد. ما باید کل

برنامه و اساسنامه حزب را تغییر دهیم و بجای یک برنامه کمونیستی یک برنامه لیبرالیستی - اسلامی تسلیم طلب تدوین کنیم ، به قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان سوگند وفاداری بخوریم ، اشغالگران را خوش آمد بگوئیم ، رژیم دست نشانده را تأیید کنیم و در بازی های پارلمانناریستی تهوع آور آن برای " دموکراسی " مشق و تمرین کنیم .

این کار ها از ما بر نمی آید و از اجرای آنها سخت می ترسیم . ما از قضاوت بیرحمانه تاریخ به سختی می ترسیم و از این بابت مردمان ترسوئی هستیم . ما یک ذره هم دلاوری کسانی را نداریم که برای دستیابی به فعالیت های علنی محقر و محدود با سر به درون حوض کثافت تسلیم طلبی و خیانت ملی شیرجه می روند و به قول خود شان " از شرایط موجود استفاده می کنند . "

با وجود تمامی این مسائل ، ما با تمام توش و توان مان برای پیشبرد مبارزات علنی و نیمه علنی در داخل کشور و همچنان در خارج ، در مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و کلیت ارتجاع و امپریالیزم ، و نه در " مبارزه برای تسلیم شدن " ، از هر وسیله ای که توانسته ایم استفاده کرده ایم و در آینده نیز استفاده خواهیم کرد .

برم و به فعالیت های چپی و کمونیستی دلچسپی دارم . من می خواهم با شما تماس داشته باشم . و نشریه و سائر مواد حزب مان را دریافت کنم . چگونه می توانم تماس داشته باشم و نشریه و مواد را دریافت کنم .

با بهترین تمنیات و امید واری !  
سمپات شما " ج . "

4 جنوری 2007

\*\*\*\*\*

رفیق عزیز !  
سلام ها و درود های متقابل رفیقانه ما را پذیرا شوید .  
ازینکه از سایت حزب دیدن می کنید و نشرات ما را می خوانید بی نهایت خرسندیم .  
برای اینکه تماس شما با رفقای حزب در خارج از کشور برقرار شده بتواند ما آدرس شما را در اختیار آنها قرار می دهیم تا آنها خود با شما رابطه بگیرند .  
امید واریم به زودی تماس مستقیم شما با رفقا برقرار گردد .  
سر فراز باشید !

\*\*\*\*\*

رفقای عزیز !  
ببخشید از اینکه برنامه دری ندارم که با آن تایپ کنم .  
نام من " م . " است و من یکی از اقارب س . ج . ف . که در زمان اشغال شوروی توسط روس ها به شهادت رسید می باشم . شاید بتوانید بخاطر بیاورید که من کی هستم . اگر بخاطر نیاورید مرا بگوئید که خودم را بیشتر معرفی کنم . بطور خلاصه اشاره کنم که من صرف سه ساله

\*\*\*\*\*

سلام و درود بر شما رفقا !  
من واقعم خوشحالم که سایت حزب ما را می خوانم و در مورد فعالیت های آن معلومات بدست می آورم . من شخصا افغان هستم و در کشور خارجی بسر می

www.nashre-andeshahai-  
democratic.blogspot.com

[www.afghan-chess-  
association.blogspot.com](http://www.afghan-chess-association.blogspot.com)

[www.afghan-chess-  
news.blogspot.com](http://www.afghan-chess-news.blogspot.com)

به امید موفقیت شما !

" ا . ج . "

9 فبروری 2007

\*\*\*\*\*

دوست عزیز ! سلام های دوستانه ما را  
قبول کنید .

از اینکه نشرات حزب را می خوانید ،  
خرسندیم و خرسند تر خواهیم شد که این  
علاقمندی شما در رابطه با حزب ، به  
فعالیت مبارزاتی عملی مشخص تبدیل  
گردد .

ویب بلاگ های شما را در صفحات شعله  
جاوید درج کردیم تا خوانندگان نشریه در  
صورت علاقمندی به نوشته های شما به  
آنها مراجعه کند .

در مورد ارسال نوشته های حزب برای  
ویب بلاگ های تان باید بگوئیم که :

نوشته هائی که در ویب سایت حزب درج  
می گردند ، می توانند در صورت مراجعه  
شما به آن ، در اختیار شما باشند . هر  
نوشته و مطلبی را که خواسته باشید می  
توانید از ویب سایت حزب در ویب بلاگ  
های تان نقل کنید ، البته به شرط اینکه  
منبع و موعز آن را ذکر کنید . اگر ما  
مطلب خاصی داشتیم که می توانست بدون  
نشر در ویب سایت حزب ، برای نشر در

بودم که به پاکستان مهاجرت کردم . اگر  
ممکن باشد با دوستانم صحبت نمایم خیلی  
خوش می شوم . اگر ممکن باشد پیام مرا  
به آنها بدهید و نمبر تلیفون آنان را در  
اختیارم بگذارید . من خودم برای صحبت  
کردن زنگ می زوم . همچنان اگر بتوانم  
با استادم از ... صحبت می نمایم .  
تشکر

ارادتمند شما " م . "

شدیدا علاقه دارم که صحبت نمایم و تا  
خواسته هایم را نگویم صرفنظر نخواهم  
کرد .

4 فبروری 2007

\*\*\*\*\*

رفیق عزیز ! درود های ما را بپذیرید .  
متأسفانه نتوانستیم شما را دقیقا بجا بیاوریم  
اگر ممکن باشد که خود را بیشتر معرفی  
کنید ، شاید بتوانیم به شما کمک کنیم . در  
هر حال ولو اینکه دوستان و یا استاد شما  
در ... فعلا با ما رابطه تشکیلاتی نیز  
نداشته باشد ، در صورتیکه شما را  
بصورت دقیق بشناسیم ، از کمک دریغ  
نخواهیم کرد .  
مطمئن باشید !

\*\*\*\*\*

خدمت شما سلام تقدیم نموده و آرزوی  
صحت شما را می نمایم .  
خواندن نوشته های جالب شما مصروفیت  
روزانه من است که آموزنده و از زوایای  
مختلف تحریر و هدف کلی آن خدمت به  
اجتماع امروزی افغانستان می باشد و قابل  
ستایش است .  
می توانید ویب بلاگ های ما را با ارسال  
نوشته های خویش جالب سازید .

اشغالگران و دست نشانندگان شان در افغانستان نیست .

ولی اشغالگران و رژیم دست نشانده کرزی با توطئه گری و دسیسه چینی صرفا مخالفت طالبان علیه خود را علم می کنند ، مثل اینکه اصلا دیگر مخالفت و مبارزه ای علیه آنها در افغانستان وجود نداشته باشد .

آنها در پیشبرد این توطئه و دسیسه اهداف معین و مشخصی دارند . هدف اول شان این است که اشغالگری امپریالیستی را در تقابل با تاریک اندیشی شدید ارتجاعی طالبان توجیه کنند و برحق و عادلانه و به نفع مردمان افغانستان جلوه دهند . اما هدف دوم آنها از این توطئه و دسیسه که در ارتباط با هدف اول قرار دارد این است که نشان دهند در افغانستان امری هیچ مخالفت و مبارزه ای علیه آنها از مواضع مترقی و انقلابی وجود ندارد و آنها خود مترقی ترین جریان در افغانستان را نمایندگی می کنند .

این توطئه و دسیسه امپریالیستی را که یک پهلوی آن بزرگسازای های بیش از حد طالبان و پهلوی دیگر آن توطئه سکوت در قبال مخالفین غیر طالب و در راس کمونیست ( مائوئیست ) ها است ، باید به ناکامی کشاند . شما و رفقا و دوستان دیگری مثل شما می توانید در این مبارزه ، بخصوص در سطح بین المللی ، نقش شایسته ای بر عهده بگیرید . کامگار باشید !

\*\*\*\*\*

سلام به همه دوستان . چه حال دارید ؟  
نام من " ب . " است .  
آیا می توانید معلومات در مورد ویب

ویب بلاگ های شما مناسب باشد ، حتما برای تان ارسال خواهیم کرد .

\*\*\*\*\*

نامه به حزب کمونیست ( مائوئیست )  
افغانستان  
رفقا !

من فعلا مقاله ای در مورد افغانستان می نویسم . مقاله هم در مورد اوضاع اجتماعی افغانستان و هم در مورد سازمان های چپ آن است . به همین دلیل به سایت شما مراجعه کردم . مهم ترین بخش معلومات دهنده در سایت شما بخش " تازه ها " است . لیکن ما در اخبار چالش های طالبان علیه رژیم کرزی را می شنویم و نه از کمونیست ها را . شما چگونه این موضوع را توضیح می دهید ؟  
امید وارم درینمورد از شما بشنوم .

" ف . "

23 فبروری 2007

یوکراین ( شوروی سابق )

\*\*\*\*\*

رفیق عزیز ! بخاطر ارسال نامه از شما سپاسگزاریم . امید واریم مقاله تان را بعد از تکمیل شدن حتما برای ما بفرستید .  
چالش ها و مصاف طلبی های طالبان علیه اشغالگران و رژیم کرزی ، برای فعلا قوی ترین و نیرومند ترین چالش ها و مصاف طلبی ها در افغانستان علیه آنها است . این واقعیتی است که متأسفانه وجود دارد و دلایل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی ویژه خود را نیز دارد . اما اینچالش ها و مصاف طلبی ها یگانه چالش ها و مصاف طلبی ها علیه

سایت تان برایم بفرستید؟ من می خواهم بیشتر در مورد شعله جاوید بدانم و خوش دارم به شما ببینم .  
به انتظار شنیدن هرچه زود تر جواب از طرف شما .

" ب . "

9 مارچ 2007

\*\*\*\*\*

دوست عزیز ! سلام متقابل ما را بپذیرید .  
آدرس ویب سایت حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان در هر شماره شعله جاوید درج می گردد تا خوانندگان که بخواهند به آن مراجعه کنند این آدرس را در اختیار داشته باشند . این آدرس قرار ذیل است :

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

شما به این آدرس مراجعه کنید و مطالعات تان را روی آن انجام دهید . هر زمانی که به نتیجه رسیدید که باید مستقیماً با حزب تماس و رابطه داشته باشید ، بما اطلاع دهید تا رابطه شما را با واحد حزبی منطقه مورد سکونت تان و یا نزدیک ترین واحد حزبی به منطقه تان بر قرار کنیم .

\*\*\*\*\*

سلام !

من در مورد اسد که یکی از همراهان شما در این راه بود و بیست سال قبل در پشاور توسط کسی به قتل رسید معلومات می خواهم . اگر شما معلومات داشته باشید برایم بفرستید در غیر آن بسیار مایوس خواهم بود .  
تشکر و لطفاً این معلومات را برایم بفرستید . این تقاضای من است .

" م . ع . "

11 مارچ 2007

\*\*\*\*\*

دوست عزیز !  
ما به درستی نمی دانیم که شما چگونه معلوماتی در مورد اسد از ما میخواهید ؟  
او عضو سازمان " اخگر " بود و در تشکیلات شهر کابل آن سازمان فعالیت می کرد . در کابل توسط رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها دستگیر شد مدتی را در زندان بسر برد و بعد از آزادی خود را به پشاور انتقال داد . در پشاور مورد سوء قصد قرار گرفت و زخمی گردید . بدن زخمی او را رفقای سازمانی آن وقتش به شفاخانه انتقال دادند ، ولی جان او نجات نیافت و در شفاخانه جان باخت .

قرار اطلاع او در جریان دستگیری اش اعترافات کرده و کسانی را قلمداد نموده بود که این کار باعث دستگیری آنها شده بود . باز هم قرار اطلاع او بعد از رهائی از زندان ، در کابل و پشاور به رفقایاش گفته بود که لکه قصور در جریان دستگیری و قصور در زندان را با خون خود خواهد شست . این دو موضوع در همان وقت نه تنها مورد قبول روابط سازمان " اخگر " در پشاور بود ، بلکه روابط سائر سازمان های چپ در آن محیط نیز در مورد او روی این دو موضوع توافق داشتند .

ولی وقتی او مورد سوء قصد قرار گرفت ، به شفاخانه انتقال یافت و در آنجا جان باخت ، افواهاست مختلفی در مورد سوء قصد کنندگان و چگونگی برخورد رفقایاش با او در جریان انتقال به شفاخانه و در جریان تداوی بر سر زبان ها افتاد . اما بطور قطع نمی توان گفت که این افواهاست



انعکاس دهنده و اقعیت بوده و حقیقت داشته اند یا برعکس بنا به دلایل مختلف به منظور تخریب و کوبیدن " اخگریها " بر سر زبان ها افتاده بودند .

\*\*\*\*\*

هیئت محترم تحریر مجله یا جریده شعله جاوید دور سوم !

سلام های گرم رفیقانه من را پذیرا باشید . چند سوال در ذهن من خطور نموده است . لطف فرموده در شماره پانزدهم به آنها جواب ارائه فرمائید .

1 - آیا اعضای سازمان جوانان مترقی مارکسیست - لنینیست و مائوئیست بودند ؟  
2 - آیا خط و مشی جریده شعله جاوید در دور اول مارکسیستی - لنینیستی و مائوئیستی بود ؟

3 - چرا شما در تمام نوشته های خود بجز از رفیق اکرم یاری یادی از دیگر اعضای سازمان جوانان مترقی نمیمائید .

4 - آیا در حزب کمونیست ( مائوئیست ) شما از اعضای سازمان جوانان مترقی هم عضویت دارند ؟

5 - شما چرا نام شعله جاوید را که از افتخارات سازمان جوانان مترقی بود بالای جریده یا ارگان نشراتی حزب کمونیست ( مائوئیست ) قرار دادید ، درحالیکه این نام افتخار همان رفقا و همان دوره بود ؟

6 - سرنوشت شعله جاوید دور دوم ارگان نشراتی حزب کمونیست به کجا کشانیده شد ؟

" ..... "

10 دلو 1385

\*\*\*\*\*

رفیق عزیز !  
از دریافت سوال های شما خرسند شدیم و دریافتیم که شما به مسائل مهم نتوریک جنبش ما علاقه دارید . با این آرزومندی که این علاقمندی شما به حرکت و فعالیت جدی عملی مبارزاتی مبدل گردد سوال های شما را بصورت مختصر جواب می دهیم .

1 - عبارت بکار برده شده توسط شما یعنی " مارکسیست - لنینیست و مائوئیست " درست نیست . عبارت درست " مارکسیست - لنینیست - مائوئیست " است . یعنی " مائوئیزم " با یک واو اضافه از کلمات " مارکسیست - لنینیست " جدا ساخته نمی شود ، بلکه با یک خط ربط به آنها وصل ساخته می شود ، درست همانطوریکه کلمات " مارکسیست " و " لنینیست " بصورت " مارکسیزم و لنینیزم " نوشته نمی شود ، بلکه بصورت " مارکسیست - لنینیست " نوشته میشود . این تفاوت ظاهرا یک تفاوت کوچک ادبی به نظر می رسد ، ولی در اصل چنین نیست . وقتی ما " مارکسیزم - لنینیزم و مائوئیزم " می گوئیم ، در حقیقت " مائوئیزم " را در یک پیوند فشرده و بهم پیوسته با " مارکسیزم - لنینیزم " در نظر نمی گیریم ، بلکه آنرا یک چیز اضافی و جدا از آنها مد نظر قرار می دهیم . به عبارت دیگر " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " را نه به عنوان یک کلیت واحد بهم پیوسته ، بلکه بصورت دو چیز جدا از هم می دانیم ، یکی " مارکسیزم - لنینیزم " و دیگری " مائوئیزم " . ناگفته پیدا است که اینگونه برداشت یک برداشت غلط است .

اصطلاح " مائونیزم " در زمان سازمان جوانان مترقی در سطح کل جنبش بین المللی کمونیستی ، منجمله خود حزب کمونیست چین ، بکار برده نمی شد و اصطلاح مورد قبول ، " اندیشه مائوتسه دون " بود . سازمان جوانان مترقی نیز برای بیان ایدئولوژی مورد قبولش از عبارت " مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون " استفاده می کرد .

بکار برد اصطلاح مائویزم در سطح بین المللی در سال 1993 توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسمیت یافت . به نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکایک اعضای آن ، منجمله حزب کمونیست ( مائویست ) افغانستان ، اصطلاح " مائونیزم " ، نسبت به اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " ، بیان کیفی بهتر و دقیق تر خدمات مائوتسه دون در امر تکامل مارکسیزم - لنینیزم بوده و سطح این خدمات را دقیق تر انعکاس می دهد .

2 - جریده شعله جاوید در دوره اول نشراتی خود یک جریده ملی - دموکراتیک و به عبارت روشن تر یک جریده دموکراتیک نوین بود و نه یک جریده کمونیستی . در سرلوحه این جریده در دوره اول نشراتی اش نوشته شده بود : " ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین "

3 - رفیق جانباخته اکرم یاری در پیشاپیش پیشگامان ما در سازمان جوانان مترقی قرار داشت . او اولین کسی بود که علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی موضعگیری نمود و همین موضعگیری جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی ( که در آن زمان مائوتسه دون اندیشه گفته میشد ) افغانستان را متولد ساخت . به همین جهت در برنامه

حزب بطور کلی از پیشگامان جنبش و در راس آنها بطور مشخص از رفیق جانباخته اکرم یاری یاد گردیده است . ما به تمام پیشگامانی که تا پای جان استوار استادند و تسلیم دشمنان نشدند ، احترام قائل هستیم و اگر مناسبتی پیش بیاید یاد آنها را زنده خواهیم کرد . ولی طبیعی است که تسلیم شدگان و گوشه نشین شدگان را علیرغم خدمات مبارزاتی آن وقت شان فعلا نمی توانیم قدر دانی کنیم چرا که فقط نکوهش و تقبیح سزاوار شان است .

4 - حزب کمونیست ( مائویست ) افغانستان به مثابه یک حزب مخفی نمی تواند در ارگان مرکزی اش بطور مشخص اعلام کند که آیا کسی و یا کسانی از اعضای سازمان جوانان مترقی که هنوز حیات دارند در آن عضویت دارد یا نه ؟ تعداد اعضای سازمان جوانان مترقی در بالای ترین حد خود به کمتر از صد نفر رسید . از میان اینها صرفاً چند نفر انگشت شمار از قتل عام های مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی جان به سلامت بردند . ولی می توانیم برای تان به صراحت بگوئیم که آن کسانی از بازماندگان این سازمان که یا به تسلیم طلبی سقوط کردند ، مثل واصف باختری در گذشته و اعظم داد فر در حال حاضر - که وزیر تحصیلات عالی رژیم دست نشانده تشریف دارد ، و یا خط آن سازمان را کنار گذاشته و به مائوتسه دون زدائی پرداختند و عاقبت هم گوشه عزلت در دور ترین نقاط جهان اختیار کردند ، مثل داکتر هادی محمودی ، در حزب

بقیه در صفحه ( 8 )

بقیه از صفحه ( 64 )

کودکان را به خاک و خون می کشند ( در حدود بیست نفر کشته و در حدود سی نفر زخمی ) . اما عاملین این جنایت نه تنها به محاکمه کشانده نمی شوند ، بلکه حتی پرسشی نیز از آنها به عمل نمی آید . مقامات رژیم تمام تلاش و کوشش شان را روی خواباندن تظاهرات وسیع و گسترده اهالی محل که بعد از وقوع این جنایت بر پا گردیده و برای چند ساعت شاهراه جلال آباد - تورخم را مسدود نموده بود متمرکز کردند . شاه شجاع امریکایی وقوع جنایت را " محکوم " کرد و از قوای امریکایی برای چندمین بار " تقاضا " به عمل آورد که منبعا از کشتار اهالی ملکی دست بردارد . والی ولایت ننگرهار حتی در مورد کشاندن عاملین جنایت به پای میز محاکمه لافزنی و دروغپراگنی کرد .

اما بعد از آنکه تظاهرات مردم خوابانده شد ، طبق تعامل همیشگی اشغالگران و رژیم پوشالی ، که مطابق به آن جنایتکاران از تعقیب قانونی معاف اند ، دوسیه این جنایت با توطئه سکوت بسته شد . چندی بعد حامد کرزی برای بازماندگان کشته شدگان فی نفر پنجاه هزار افغانی ( یک هزار دالر ) و برای زخمی ها فی نفر بیست و پنج هزار افغانی ( پنجمصد دالر ) پول کمک یا در واقع خونهها پرداخت نمود . چند سال قبل که یک محفل عروسی در ولایت ارزگان توسط طیارات امریکایی بمبارد شده بود و تعداد زیادی از شرکت کنندگان در محفل ، به شمول اطفال ، زنان و پیر مردان و همچنان عروس و داماد به قتل رسیده بودند ، مقامات نظامی امریکا از قرار فی

نفر یک هزار دالر تاوان داده بودند . از همان زمان خونههای یک افغانستانی مبلغ یک هزار دالر تعیین گردید . این بار نیز یقینا از قرار همان " نرخ " تعیین شده از قبل ، مقامات نظامی امریکا به کرزی پول تاوان را داده بودند تا آن را به " مستحقینش " برساند که رساند !

گروپ نظامی مرتکب جنایت در 13 حوت ، نه تنها مورد پرسش قرار نرفت ، بلکه نوازش داده شده و بصورت دسته جمعی از افغانستان بیرون کشیده شد . بهانه ای که برای این نوازش مطرح گردید ، مبتلا بودن افسران و سربازان این گروپ به تکالیف روانی بود . از اینقرار افراد این گروپ نه تنها در افغانستان مورد محاکمه قرار نرفتند ، بلکه در خود امریکا نیز محاکمه نخواهند شد . کرزی با دولت امریکا قرار دادی امضا کرده است که مطابق به آن ، نظامیان امریکایی در هیچ حالتی در افغانستان محاکمه نمی گردند . طبیعی است که افراد مبتلا به " تکالیف روانی " را در خود امریکا نیز محاکمه نمی کنند . از این قرار خونههای کامل یک نفر افغانستانی ( شامل " حق الله " و " حق العبد " ! ) توسط اشغالگران امریکایی و رژیم دست نشانده شان مبلغ یک هزار دالر تعیین شده است ! هنوز خبر های کشتار جنایتکارانه شاهراه جلال آباد - تورخم داغ بود که به تاریخ 14 حوت 1385 یک جنایت جنگی دیگر در ولایت کاپیسا صورت گرفت . از قرار معلوم یک نفر ( ! ) بالای قرار گاه امریکایی ها در ولسوالی نجراب حمله کرده بود و افسران و سربازان مستقر در قرارگاه ، قوای هوایی را به کمک طلبیده بودند . چرخ بال های امریکایی فوراً به

کممک رسیده بودند و خانه ای را که از سمت آن بالای قرار گاه حمله صورت گرفته بود ، مورد تهاجم قرار داده و با ویران نمودن کامل خانه ، یک خانواده 9 نفری ( شامل پنج زن و دختر ، دو پسر خورده سال و دو مرد ) را قتل عام می نمایند . تظاهراتی که بخاطر تقبیح این جنایت توسط اهالی محل صورت گرفت ، خود بخود خوابید . در نتیجه ، این جنایت حتی مورد تقبیح قرار نگرفت ، حتی خوبه‌های یک هزار دالری قربانیان پرداخت نشد و حتی بهانه های روانی برای توجیه آن عنوان نگردید و طبعاً مرتکبین آن نیز مورد نوازش قرار نگرفتند ( ! ) .

البته نباید تصور کرد که دست نشانندگان در ارتکاب جنایت و معافیت از تعقیب قانونی از اربابان شان عقب می مانند . آنها نیز پا جای پای اربابان می گزارند تا ثابت شود که نوکران کمر بسته و وفاداری هستند .

به تاریخ 30 دلو 1385 ، تظاهرات ریکشارانان در شهر هرات توسط پولیس رژیم پوشالی به خاک و خون کشیده شد . چند نفر از مظاهرة چیان کشته شدند و چندین نفر دیگر زخمی گردیدند و به تعداد تقریباً صد نفر از آنها دستگیر شدند . دستگیر شدگان تحت عنوان اخلال کنندگان امنیت عامه به زندان افگنده شدند و تعدادی از آنها هنوز در زندان بسر می برند . رها شدگان همه در بدل رشوه از زندان بیرون بر آمده اند و آنهائیکه نمی توانند پولی برای رشوه دادن تهیه کنند ، هنوز در زندان بسر می برند . پولیس ادعا داشت که تظاهر کنندگان دست به خشونت زده و بالای پولیس حمله کرده

اند . اما بعداً ثابت شد که در ابتدا پولیس بدون موجب بالای تظاهر کنندگان حمله نموده و تشنج آفرینی کرده بود . در جریان تظاهرات یک تعداد موتر های تکسی آتش زده شده است . پولیس می گوید که ریکشارانان این کار را کرده اند . اما این موضوع روشن نیست و ممکن است خود پولیس بعد از کشتار تظاهر کنندگان دست به این کار زده باشد تا کشتار ریکشارانان را توجیه نماید .

عمل جنایتکارانه پولیس شهر هرات نه تنها مورد پرسش و تعقیب قرار نگرفته است ، بلکه حتی به صورت خشک و خالی نیز توسط مقامات رژیم تقبیح نگردیده است . بر عکس خیلی هم ممکن است که مرتکبین این جنایت مورد نوازش قرار گرفته باشند و یا قرار بگیرند . آخر در " جمهوری اسلامی افغانستان " جنایت آزاد است و جنایتکار از تعقیب قانونی معاف ( ! )

هم اکنون در ولایت هلمند جنایات جنگی توسط قوای ناتو ادامه دارد . تا حال ده ها نفر غیر نظامی کشته شده اند و هزاران خانواده آواره گردیده اند . قوت های اشغالگر مهاجم که بعد از چند هفته از آغاز حمله نظامی شان حتی یک ولسوالی را هم مجدداً تصرف نتوانسته اند ، اهالی ملکی مناطق وسیعی را تحت محاصره اقتصادی قرار داده اند . مثلاً ولسوالی سنگین فعلاً تحت چنین محاصره ای قرار دارد و راه های مواصلاتی آن توسط قوت های اشغالگر کاملاً مسدود شده است . برای آنها همه ساکنین این مناطق دشمن محسوب میگردد . جنایتکاران در ارتکاب جنایت آزاد اند . این قانون " تصویب " شده است . باید سرنگونش کرد .

بقیه از صفحه ( 64 )

**مبارزات زنان ...**

دست نشانده ، هدف عمده فعلی انقلاب دموکراتیک نوین را تشکیل می دهد . " یکی از وظایف مهم انقلاب ، سرنگونی شوونیسم مرد سالار و تامین آزادی و برابری برای زنان است . اساسنامه حزب درینمورد می گوید :

" تضاد میان شوونیسم مرد سالار و زنان ، یک تضاد اجتماعی مهم در افغانستان است . این تضاد مرزبندی های طبقاتی را عبور می کند و صنفیدی اجتماعی ویژه ای را تشکیل می دهد . این تضاد در پیوند با تضاد های طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد ، ولی از قانونمندی ها و محرکات خاص خود نیز برخوردار است . مبارزه زنان برای نجات از شوونیسم مرد سالار و حصول آزادی و برابری ، یک نیروی محرک مهم انقلاب محسوب می گردد . نجات زنان از شوونیسم مرد سالار و حصول آزادی و برابری برای زنان فقط و فقط در پرتو انقلاب پرولتری ممکن و میسر می گردد . "

بنابراین به مسئله زنان باید از دو جهت توجه نمود :

یکی اینکه این مسئله ، یک مسئله مهم اجتماعی است و نه یک مسئله غیر مهم و حاشیوی . دیگر اینکه این مسئله فعلا مسئله عمده جامعه یعنی مسئله محوری جامعه نیست . مسئله عمده فعلی جامعه مسئله تجاوز و اشغال امپریالیستی و موحدیت حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده و مقاومت علیه آنها است و مسئله زنان ، البته به مثابه یک مسئله مهم و نه حاشیوی و قابل انصراف ، باید در تابعیت از این مسئله عمده در نظر گرفته شود .

عدم توجه به این موضوعات اگر از یکطرف می تواند زمینه ساز و یا انعکاس دهنده انحرافات شوونیستی باشد . از جانب دیگر زمینه ساز انحرافات فیمینیستی می گردد .

تبدیل نمودن مسئله زنان به یک امر حاشیوی ، ضمنی و قابل انصراف به مفهوم بی اهمیت انگاشتن یک مسئله مهم اجتماعی و به مفهوم قابل انصراف دانستن یک نیروی محرکه مهم انقلاب است . این کار تحت هر نام و عنوانی که صورت بگیرد و یا حتی بدون سر و صدا ولی عملا اجرا شود ، یک انحراف شوونیستی ( مربوط به مردان ) و یک تسلیم طلبی در قبال شوونیسم مرد سالار ( مربوط به زنان ) است و هیچ نام دیگری نمی توان روی آن گذاشت .

از جانب دیگر اگر به این موضوع توجه صورت نگیرد که مسئله زنان علیرغم اهمیت غیر قابل انصراف خود ، مسئله ای است که عمده نیست و باید در پیوند با مسئله عمده و در تابعیت از آن مد نظر قرار بگیرد ، فیمینیسم بی پایه ای مجال بروز می یابد که ظاهرا در رابطه با مسئله زنان بسیار رادیکال به نظر می رسد ، اما در اصل بی اساس و غلط است و انعکاس دهنده صحیح و درست و واقعیت مسئله نیست .

مسئله زنان یک مسئله مهم و غیر قابل انصراف است ، اما مسئله ای صرفا در خود و برای خود نیست ، بلکه در پیوند ارگانیک و ارتباط متقابل با سایر مسائل جامعه قرار دارد ، از آنها ثیر بر می دارد و بر آنها تاثیر میگذارد . این تاثیر گذاری و تاثیر پذیری به ویژه با تمامی مسائل بزرگ و مهم دیگر وجود دارد ، ولی در

رابطه با مسئله عمده از همه برجسته تر و به عبارت دیگر تعیین کننده است . قدر مسلم است که در سطح کل جامعه افغانستان ، به مثابه یک جامعه مرد سالار نیمه فئودالی ، بی اهمیت انگاشتن مسئله زنان ، نه تنها در سطح مردان بلکه حتی در سطح زنان نیز یک امر وسیع و گسترده است و حالت مسلط دارد . این روحیه حتی بالای قشر روشنفکر و تحصیل یافته جامعه مسلط است .

در شرایط امروزی افغانستان ، در رابطه با مسئله زنان چالش هایی از دو جانب وجود دارند . یکی از جانب امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان و دیگری از جانب طالبان و نیروهای مشابه آنها . به این ترتیب ، مبارزه زنان از یکجانب با اغواگری ها و فریبکاری های اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان مواجه است و از جانب دیگر با سرکوبگری های خشن ارتجاعی طالبی .

اغواگری ها و فریبکاری های اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان با تکیه بر یکسلسله حرکت های نمایشاتی که صرفاً قشر کوچکی از زنان وابسته به رژیم را در بر می گیرد ، پیش برده می شود و یکی از اهداف مهم آن پوشاندن چهره کریه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی در زیر لفافه تامین حقوق زنان است . در این بازی دغلكارانه تعداد معدودی از زنان وابسته به رژیم روی صحنه های نمایشات پارلمان ، کابینه و سائر مراجع قدرت پوشالی رژیم آورده می شوند تا نشان داده شود که اشغال افغانستان و رویکار بودن رژیم دست نشانده در این کشور به نفع زنان است . در این بازی امپریالیستی - ارتجاعی

مسئله زنان حیثیت گروگان تجاوز و اشغال امپریالیستی و حاکمیت پوشالی یک رژیم دست نشانده را پیدا می نماید . تمامی این اغواگری ها بصورتی پیش برده می شوند که یک قشر کوچک تقریباً یک فیصده از زنان " مزایایی " بدست می آورند و اکثریت قریب به اتفاق آنان در محرومیت ازین " مزایا " بسر میبرند .

اما از جانب دیگر سیاست های ستمگرانه و سرکوبگری خشن طالبی قرار دارد که کوچکترین خواست مبارزاتی زنان را نمی پذیرد و کلیت مسئله زنان و مبارزات حق طلبانه آنان را مهر امریکایی میزند .

بنابراین در اساس چالش ها از هر دو جانب ستمگرانه و سرکوبگرانه اند و کدام فرق اساسی با هم ندارند .

در رابطه با این چالش های دوجانبه ، دو نوع انحراف در رابطه با مسئله زنان بروز می نماید : یکی انحراف تسلیم طلبانه در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی و دیگری انحراف حاشیوی ساختن مسئله زنان تحت عنوان تمرکز مبارزاتی روی تضاد عمده و وظیفه عمده مبارزاتی که باز به نوبه خود نوعی تسلیم طلبی در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی را در خود نهفته دارد .

طبیعی است اگر به مسئله زنان به مثابه یک مسئله صرفاً در خود و برای خود و جدا از وضعیت عمومی برخورد شود ، چالش های طالبی در رابطه با این مسئله عمده به نظر می رسند ، بخصوص که ماهیت و شکل ستمگرانه و سرکوبگرانه آن کاملاً عریان و برهنه است و با هیچ پرده و توجیهی پوشانده نمی شود . روشن است که اینگونه برخورد با مسئله یک برخورد غیر علمی و نادرست است . اما

اگر مسئله زنان به مثابه یک مسئله مهم ولی در رابطه و پیوند متقابل با سائر مسائل و به ویژه در پیوند با مسئله عمده و در تابعیت از آن، یعنی بر مبنای دید ماتریالیستی - دیالکتیکی، مدنظر قرار بگیرد، در آن صورت چالش هایی که از سوی اشغالگران امپریالیست و دست نشاندهگان شان متوجه مسئله زنان است، عمدگی کسب می کند. واضح است که فقط اینچنین برخوردی به مسئله، یک برخورد علمی و درست است و تطبیق عملی فعال و پیگیر آن در عرصه مبارزاتی به نتایج درست و انقلابی منجر می گردد.

در هر حال بی توجهی به مسئله زنان، بی توجهی به یک مسئله مهم و غیر قابل انصراف جامعه و بی توجهی به مبارزات زنان، بی توجهی به یکی از نیروهای محرکه مهم انقلاب است. اینچنین انحرافی، یک انحراف حاشیوی و قابل اغماض نیست بلکه یک انحراف مهم و دارای تأثیرات منفی عمیق و گسترده است و به نحوی از انحاء تمامی عرصه های مبارزاتی دیگر را بصورت منفی متأثر می سازد.

هم اکنون که تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی وظیفه و مسئولیت عمده مبارزاتی انقلابی را تشکیل می دهد، تلاش برای شگوفا ساختن هر چه بیشتر مبارزات حق طلبانه زنان بر مبنای خط انقلابی، بخش مهمی از این وظیفه عمده را تشکیل می دهد. با صراحت باید گفت که غفلت و بی توجهی عملی و نظری از این بخش مهم وظیفه عمده مبارزاتی، تا حد زیادی به معنی بی توجهی به کل مبارزه تدارکی

برای برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است. بسیج زنان در اشکال گوناگون مبارزات مقاومت جویانه، بر محور تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، یک ویژگی مهم اینچنین مقاومتی است. یکی از انحرافات مهم نیروهای منسوب به چپ در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، بی توجهی و غفلت شدیداً قابل نکوهش آنان در امر بسیج و سازماندهی زنان در آن جنگ مقاومت بود. یقیناً امر تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کنونی، خط کشی و مرزبندی دقیق و اصولی عملی و نظری با انحرافات دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، منجمله انحراف مورد مسئله زنان به مثابه یک انحراف مهم، را می طلبد. بی توجهی عملی و نظری به این مسئله، هم به نفع اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده و هم به نفع طالبان و همقمشان شان تمام می شود. این وضعیت، خواهی نخواهی، آگاهانه یا نا آگاهانه، سطح معینی از تسلیم طلبی ملی و طبقاتی را در خود نهفته دارد و در تداوم خود به مثابه پایه ای برای بروز تسلیم طلبی های آشکار عمل خواهد کرد. به این موضوع باید بصورت جدی توجه داشت.

وبسایت شعله جاوید در اینترنت :

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

ایمیل آدرس شعله جاوید :

[Sholajawid2@hotmail.com](mailto:Sholajawid2@hotmail.com)

به مناسبت هشت مارچ روز جهانی زن

## معافیت جنایتکاران از تعقیب عدلی و قضائی

## مبارزات زنان را در خدمت به برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیشروی در مسیر انقلاب و رهایی زنان شگوفا تر سازیم !

در اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته می شود :  
 " از آنجائیکه در شرایط فعلی کشور تحت اشغال نیروهای مهاجم و متجاوز امپریالیست های امریکایی متحدین شان قرار دارد و آنها رژیم دست نشانده شان را در کشور به وجود آورده اند ، اولین وظیفه و مسئولیت عمده انقلاب ، مبارزه علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان است . سایر وظایف بزرگ و مهم انقلاب با وجودی که به موجودیت و بزرگی و اهمیت شان ادامه می دهند ، اما در شرایط فعلی همگی تابع مبارزه علیه اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان می باشند . این مبارزه که عبارت است از مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی ، شکل مشخص کنونی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد . طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم بقیه در صفحه ( 61 )

اخیرا " منشور مصالحه و آشتی ملی " از طرف ارگان های مربوطه رژیم پوشالی به تصویب رسید و حیثیت یک " قانون " را بخود گرفت . بر اساس این " قانون " تمامی جنایاتی که از زمان کودتای هفت ثور 1357 تا زمان رویکار آمدن رژیم دست نشانده حامد کرزی توسط نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی ، جهادی ها و طالبان صورت گرفته بود ، مورد عفو قرار گرفته و عاملین آن از تعقیب عدلی و قضائی معاف اعلام شدند . بر مبنای این قانون هر جنایتکاری که بعد از این در پهلوی رژیم دست نشانده و اربابان اشغالگر امپریالیست شان قرار بگیرد نیز از تعقیب عدلی و قضائی معاف است . معنای صاف و ساده اینچنین قانونی این است که با بودن در پهلوی اشغالگران و دست نشانندگان شان می توان به هر جنایتی دست زد و از تعقیب عدلی و قضائی معاف بود . طبیعی است که جنایات خود آنان ( اشغالگران و خائنین ملی ) بطریق اولی پیشاپیش از معافیت برخوردار است و " قانونا " می توانند با دستان باز هر جنایتی را مرتکب شوند . چنانچه به تاریخ 13 حوت 1385 در مسیر سرک جلال آباد - تورخم قوای امریکایی با مواجه شدن به یک عمل انتحاری ، بالای عابرین و مردمان محل آتش می گشایند و در حدود پنجاه نفر از اهالی ملکی به شمول تعدادی از زنان و بقیه در صفحه ( 59 )